

« نیروی سوم »

پایگاه اجتماعی مهراپیم

« نیرومی سوم »

پاکستان اجتماعی پیرایم

فهرست مطالب :

- ۱ - « باد شعله كوچك را خاموش ميکند و خرمن آتش را مشتعل ميکند »
- ۲ - افسانه « نيروي سوم »
- ۳ - آشنائي كلي با « نيروي سوم » اروپائي
- ۴ - چند نمونه از « نيروي سوم »
- ۵ - آيا ايدئولوژي سومي وجود دارد ؟
- ۶ - خصلت ايدئولوژي « نيروي سوم »
- ۷ - ريشه هاي طبقاتي و اقتصادي « نيروي سوم » -
اپورتونيسم
- ۸ - انترناسيوناليسم و کوسموپوليتيسم (جهان وطني)
- ۹ - « نيروي سوم » - پايگاه ايدئولوژيك جنگ افروزان
- ۱۰ - دو قطب « نيروي سوم »

۱- «بادشعله کوچک را خاموش میکنند و خرمن آتش را مشتعل میسازد»

در جامعه قیافه هائی پیدا میشوند که قابل تصویرند ، گاهی بلحاظ کیرائی و زیبایی و خصال عالی انسانی و گاه بمناسبت زشتی و کراهت بدون شك ملکی کارگردان انشعاب سال ۲۶ حزب توده ایران ، کارگردان گروه موسوم به « زحمتکشان ملت ایران » ، باصطلاح « ایداولوک نیروی سوم » ایرانی ، از قیافه هائی است که بلحاظ کراهت ، میتواند برای تصویرسیمی خائن بدکاری مدل واقع شود .
اما در محافل سیاسی ملکی راهمه میشناسد . از اینرو مافقط بذکر چند نکته از زندگی چرکین سیاسی « ایداولوک » اکتفا میکنیم .

ملکی یکی از « پنجاه و سه نفر » بود که در دوران رضاخان دستگیر و زندانی شد ، ولی برخلاف مبارزین سرسختی که در زندانها آبدیده میشوند ، بمصدق مثل معروف

« بادشعله کوچک را خاموش میکنند و خرمن آتش را مشتعل میسازد »

نه تنها در مدت زندان آبدیده نشد بلکه مرعوب دستگاه رضا خان گشت . رعب پلیس چنان در دل او کارگر افتاد که طبق اعتراف صریحش تا سالهای پس از رهایی حتی از خواندن کتاب فلسفی هم رعبه ترس اندامش مستولی میشد . ملکی در جزوه ای که گویا در حکم « تصفیه حساب » با وجدان بیمارش میباشد « باکمال صراحت اعتراف » میکند که « هر آنچه در این مقالات از قوت و ضعف ، از ترس و تشویق و اضطراب ... حس زبونی ناشی از ترس و لرز و دلهره برهبران ... نسبت داده ام ، خود من نیز بنوبت خود دچار آن بوده ام » (« برخورد عقاید و آراء » نوشته ملکی ، ص الف)

پس از حوادث شهریور ، هنگامیکه مبارزان راه طبقه کارگر ایران دست به تأسیس حزب توده ایران زدند ، ملکی که بملت « ترس و لرز و دلهره » مرعوب شده ، « بفلسفه رنج و الم پی برده » ، و « تشویق و اضطراب عادت ثانوی » او شده بود ، نتوانست در صف از بندرستان مبارز در پی ریزی بنای حزب توده ایران شرکت جوید . ملکی بوحشتی که در زندان باو دست داده بود اشاره کرده مینویسد : « حقیقت

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

اینستکه در زندان تنها از خواندن کتاب نیست که باید ترسید. از خیلی چیزها و اصولا از زنده بودن و زندگی کردن باید ترسید» (س ب)

اگر مفهوم زندگی برای انقلابیون مبارزه و مبارزه عین سعادت است، اگر زندگی برای انقلابیون بزرگ سراسراشتغال است، برای عنصر جبونی چون ملکی زندگی سراسر «ترس و لرز و دلهره» است، «تشویش و اضطراب» است!

این ترس و دلهره پس از رهایی از زندان هم او را رها نمیکنند بخصوص که در آن هنگام افق سیاسی بر اثر تهاجم «برق آسای» لشکریان طاعون صفت هیتلری تیره و تار است؛ ملکی از جنبش نجات بخش برکنار میماند. پیروزی ستالینگراد سرنوشت جنگ را آشکارتر میکند، موفقیت های درخشان ارتش پیروزمند شوروی مزده رهایی بشریت را از رقیت فاشیسم بجهانیان سی دهد. یکسال هم از آن می گذرد، نهضت دموکراتیک کشور ما اوج میگیرد؛ مصادف با این زمان، زمانیکه حالا ملکی خائن مدعی است که گویا سیاست اتحاد شوروی دچار تحول شده و در راه «توسعه طلبی» و «پان اسلاویسم» قدم گذارده بود (!) ملکی بر دلهره خویش غلبه میکند و بدستور اربابان خود وارد حزب توده ایران می شود.

از فردای ورود حزب توده ایران ملکی بدسته بندی پرداخت؛ همه جا در جستجوی روشنفکران ست عنصری بود که هنوز علائق خود را با ایدئولوژی و پیوند های دنیای کهنه نبریده بودند. هر جا کسی از عملیات انقلابی وحشت زده شده قیافه ناراضی داشت، او را جلب میکرد. در صدد بود از آنها برهبری چندتن عامل امپریالیسم بانندی در داخل حزب تشکیل دهد.

حوادث عقب نشینی آذربایجان و تضییقات و حشیانه مازندران برای تشدید فعالیت خرابکارانه در داخل حزب زمینه مساعدی بوجود آورد.

ملکی با گروهش بدستور عوامل شرکت نفت مانند چیکاک و هرت که با اصطلاح نماینده حزب کارگر در ایران و وابسته کار سفارت انگلیس بود، برای انحراف حزب توده ایران و انسداد آن بجزای سازشکاری و اجرای اوامر امپریالیسم کوشش فراوان بخرج داد، لکن همه آنها بی ثمر ماند. حزب پس از حوادث آذربایجان سرعت استحکام مییافت. آنگاه ملکی و یارانش را مأمور کردند در حزب توده ایران، در شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان و سازمان جوانان

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

توده انشقاقی بوجود آوردند و بسبب لیبرالیستهای انگلیس، جریان سیاسی سازش کارانه‌ای در ایران برآه اندازند.

ملکی در برابر کسانی که از بند و بسته‌های نهائی او اطلاعی نداشتند مدعی بود که میخواهد «جریان مستقلی» بوجود آورد تا انگلیسیها ناچار شوند بآن تسلیم شوند. او میگفت انگلیسیها ناچار خواهند بود بگروهش نزدیک شوند! این ادعایی شباهت بمثلی که میگویید «ایستگاه بقطار نزدیک میشود نیست! در واقع او بود که میخواست گروه اطرافیان‌ش را بتدریج در دامن از بابان امپریالیست خود بیاندازد. لکن بیداری پیشاهنگ نهضت آزادیبخش خلق ایران! هشجاری حزب توده ایران و بیش از همه کارگران آگاه و انقلابی همه تشبثات خائنانه ملکی و سایر عوامل امپریالیسم را برهم زد و آنها نتوانستند گروه قابل ملاحظه‌ای در حزب بنفع خود بسپع کنند و فردای مسافرت ایدن به تهران با چند تن از روشنفکران انحرافی بمنظور تشکیل حزبی شبیه احزاب سوسیال دموکرات دست راست ولی ظاهرا «با همان برنامه و هدف حزب توده ایران» از آن انشعاب کرد.

ملکی در اینکار هم موفق نشد. خشم و غضب زحمتکشان آگاه و در پیشابیش آنان افراد حزب توده ایران و شورای متحده مرکزی و سازمان جوانان ملکی و بازان او را خرد و از میدان بدر کرد. مدتی ملکی از صحنه سیاست برکنار ماند «او در برخورد عقاید و آراء» اعتراف میکند:

«ترسها و ترساندن‌ها در من بی اثر نبود بلکه تاثیر فراوان داشت» (سه) او با اصطلاح گوشه گیری اختیار میکند ولی در واقع منتظر مأموریت جدید مینشیند. اخبار روزنامه‌ها و اعترافات ملکی و همکاری‌ش نشان میدهند که اینبار از طرف توماس نام مأمور انگلیسی مأموریت جدیدی مییابد. از فرار توماس با ودل می دهد و ترس او را میریزد در نتیجه او در تاسیس «حزب زحمتکشان ملت ایران» با بقائی معلوم الحال همکاری میکند در محیط چاقو کشان و تحت حمایت توماسها و سر نیزه حکومت، ملی مرتد تمام انرژی خود را وقف تبلیغات زهر آگین ضد شوروی، ضد توده‌ای، ضد دموکراسی و ضد نهضت‌های آزادیبخش ملی میکند. زهری که در زهر دان خائنی چون او ممکن است انباشته شود از خلال سطور روزنامه هائی که با بول امپریالیست‌ها و سرمایه داران گردانده می شود بر نهضت طبقه کارگر ایران.

«نیروی سوم» بایگناه اجتهای امپریالیسم

... ن می گیرد . ملکی برای توجیه نقش خائنانه خود بتقلید از همکاران خارجیش
عناوینی نظیر «نیروی سوم» پیش می کشد
یکسال واندی از همکاری دوخائن - ملکی و بقائی - تحت عنوان «حزب
زحمتکشان» بیشتر نگذشت ملکی آنچرا هم برای فعالیت مناسب ندید و کلوب
«حزب» خود را تغییر مکان داد و گروه دیگری بنام «حزب زحمتکشان ملت ایران
نیروی سوم» تشکیل داد
در همین مدت که از دریده شدن نقاب او میگذرد، ملکی در جاده خیانت
کامهای بزرگی برداشته است او مانند یک روسی که تازه پایش غلطیده باشد
ابتدا میکوشد خود را مومن با اصول مارکسیسم - لنینسم ، مومن بعفت سیاسی جلوه
دهد ، ولی در جریان حوادث زود ته مانده پرده استتار را از سیمای چرکینش کنارزد.
او در عین آستان بوسی امپریالیسم و دفاع آشکار از امپریالیسم آمریکا هنوز هم
از مارکس ولنین نقل قول می آورد و مدعی است که هنوز اصولی از مارکسیسم را
قبول دارد بدین طریق نقش بس بفرنج و پیچیده ای بعهد او واگذار شده است و او
تلاش میکند آنرا برای رضایت خاطر اربابان خود انجام دهد
الحق حرفه روسی با موعظه شرافت کار مشکلی است! البته ممکن بود ملکی
ضمن «تصفیه حساب» با وجدان بیمارش در «برخورد عقاید و آراء» یا در مبتذلات
بعندی خود برای جلوگیری از سوائی های متوالی بعندی بر تمام نظریاتی که قبلا
بیان داشته است قلم بطلان بکشد ، یکبار برای همیشه خود را دشمن علنی افکند.
دموکراتیک و سوسیالیسم اعلام نماید و اعتراف کند که در داخل نهضت کارگری ایران
ماموریتی داشته و مامور معذور است . ولی او هیچکدام از این کار هارا نکرد
بلکه ابتداء تظاهر بحفظ نظریات سابق می نمود. می کوشید و انمود کند که اگر او به نهضت
کارگری ایران پشت کرده است از اینروست که نهضت کارگری ایران از راه مارکسیسم - لنینسم
منحرف (۱) شده است و بعدها هنگامیکه دشمنی خود را نسبت بجبهه صلح و دمکراسی عربیان ساخت
و انمود میگرد که اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی است که از راه لنین منحرف
شده اند!! با اصول لنینسم و ماتریالیسم تاریخی و غیره و غیره معتقد نیستند ، استعمارگر
شده اند!! ملکی در این راه بقدری «پیش» رفته است که امپریالیسم امریکا
را مخالف «تجدید تقسیم استعماری دنیا» معرفی می کند! علت اینکه ملکی یکسره

از همینجا شروع نکرد، بلکه مدتی خود را مارکسیست و حتی مدتی طرفدار «همان آمال و آرزوهای حزب توده ایران» معرفی میکرد، این حقیقت است که او عامل امپریالیسم است، عاملی است که میکوشد هرچه ممکن است بیشتر زهر خود را زیر نقاب «مارکسیسم» بپاشد. این بسود امپریالیسم است که یهودا صفتانی نظیر تیتو و ملکی را وادار به دشنام دادن و ناسزاگفتن به جنبش کارگری و اردوی صلح و سوسیالیسم برهبری اتحاد شوروی بنماید. از لحاظ امپریالیسم افسانه های ضد شوروی و ضد دموکراتیک کسیکه خود قبلا بظاهر در آن اردو بوده، «جناب» و «هیجان انگیز» است. اما همانطور که خائینی نظر تروتسکی تیتو و دیگران نتوانستند در مواضع شبه مارکسیستی بمانند، ملکی هم نمیتوانست مدتی طولانی در آن مواضع لغزان بماند، او هم بورطه ولجن زار ضد شوروی آشکار در غلطید. اکنون ملکی از آخرین سنگر هائی که برای خود نگاهداشته است با حربه انتقاد کوبنده مارکسیستی بیرون رانده میشود تا چهره او با تمام کراحت مردم جلوه بکند. مردم خوب او را بشناسند و بدانند که ملکی همانگونه که یکبار اعتراف کرده است طرار منطق چاقوکشان است.

این تزویر و دو روئی گرچه بمقدار زیادی در نهاد ملکی جمع شده است، معذک خاص او نیست، سایر سران احزاب اپورتونیست اروپا نظیر کاتوتسکی از این صفات بهره کافی داشته و دارند. آنان کارگران را فریب میدهند و درو راه لفاظی های عجیب و غریب میکوشند منافع سرمایه داران را حفظ کنند و گاه گاه تظاهر به اعتقاد بمارکسیسم نمایند.

لنین درباره تزویر کاتوتسکی، سرور مرتدین انترناسیونال دوم چنین نوشته است:

«زهی دانشمندی! زهی چاکری ظریف بورژوازی! زهی اسلوب متمدن (سیویلیزه)

خزیدن بروی شکم در برابر سرمایه داران و لبسیدن کفشهای آنان! اگر من بجای کروپ پاشیدمان، کلمانسویار نودل میبودم، به آقای کاتوتسکی میلیونها میبردانته بوسه های یهودائی باو پاداش میدادم، از او در پیش کارگران تحسین ها میکردم و «وحدت سوسیالیسم» را با اشخاص «محترمی نظیر کاتوتسکی توصیه مینوادم»

(جلد ۲۳، مجموعه آثار)

رومی رولان نویسنده ارجمند فرانسه، در یکی از آثار خود تیپ این گونه خائنین را با استادی تمام نقاشی کرده است و تصویر سیمای خائن سپید موی

م فرانسه - لئون بلوم - در خلال نوشته های رومن رولان بچشم میخورد. بلوم همشاکردی رولان بود و نقاشی در واقع از روی مدل است :

«او فرزند بورژوا های ترومند شده ای بود که ادبیات اشرافی میخوانند و در نقش پاتریسین های (شیوخ) جمهوری سوم (۱) تظاهر مینماید. نام او لوسین لوی کور بود. لحن صحبت تملق آمیز ، دستهای نازک و نرمی داشت که در دست طرف آب میشد. همیشه مؤدب بودن خود را خاطر نشان می ساخت باظرافت تمام حاضر بخدمت بنظر میرسید ... او با هرچه مردانه ، پاك ، سالم ، توده ای بود مخالفت می کرد. او زیر هر گونه ایمان به ایده آله ، با احساسات و مردان بزرگ ، ایمان بانسان نقب میزد. در اساس تفکر او يك نوع لذت خالص مکانیکی تحلیل قرار داشت را تحلیلی که هیچ اندازه نمیداند ، يك نوع احتیاج حیوانی به کاویدن فکر ، غریزه گرم ... لوسین لوی کور سوسیالیست بود . تنها او نبود که زیراب سوسیالیسم را میزد . روز نامه های سوسیالیستی از این آدمکها - نمایندگان «هنر خالص» از کسانی که از کثرت فریبی آنارشیت شده و همه طرق موفقیت را غضب کرده بودند پر بود . آنان راه دیگران را سد کرده و روز نامه هائی را که ارگان مردم نامیده میشدند ، با دیلتانتیسم (اطلاعات سطحی از رشته های مختلف) انحطاطی خود پرمیکردند ...»

این تصویر گویا ما را از بسط کلام درباره قیافه های بلید خائنین سوسیالیست نمائی نظیر ملکی بی نیاز میکند ...

۴ - افسانه «نیروی سوم»

ما نمیخواهیم در این مقاله بتمام ترهات و باطیلبی که روزنامه های وابسته به «نیروی سوم» منتشر میسازند ، بهمه لاطائلاتی که ملکی در سخن بردازی های خود بهم میبافد پاسخ گوئیم . هدف ما تنها آشنا کردن خوانندگان با محتوی اصلی و سیاست گروه ملکی و سایر دستجات همانندی است که بعنوان مختلف ولی کم و بیش مشابه ، در جهان امروزی میکوشند در صفوف زحمتکشانشکافی ایجاد کنند ، قشری را

۱ - جمهوری سوم ؛ دوران پس از برکناری ناپلئون سوم و کمون پاریس تا ۱۹۴۰ که پتن دیکتاتور فرانسه شد و جمهوری را تعطیل نمود در بر میگردد.

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

که از لحاظ آگاهی طبقاتی عقب مانده تر است؛ با سیاست سازش بیالابند و آنرا با روحیه سازشکاری، اپورتونیسم پرورش دهند.

هر قدر هم محتوی این تبلیغات تلخ باشد؛ هر قدر هم ادعا های این گروه مفشوش و متناقض باشد، خوانندگان بناچار باید یکبار این تلخی را بر خود هموار سازند و زمانی برحسب اشتهای خود فائق آیند و با مابه بیغوله های نظریات سر درگم و متناقض ملکی بیایند.

اساس ادعائی نظریات سیاسی ملکی در مرحله اخیر فعالیت خرابکارانه اش، تئوری به اصطلاح «نیروی سوم» است. این شبه تئوری ادعا دارد که در ایران و همه جهان در مقابل طبقه کارگر و جنبه سوسیالیسم از یک طرف و اردوی ارتجاع و سرمایه داری، امپریالیسم جهانی از طرف دیگر نیروی سومی وجود دارد.

ملکی بتقلید از لیپوریستهای انگلیس و سوسیالیستهای فرانسه خود را طرفدار تروجود «نیروی سوم» اعلام نموده در جزوه «نیروی سوم پیروز میشود» که بیش از یکسال پیش منتشر شده است میگوید:

«در دنیای کنونی توده ملل ضعیف و حتی بعضی از دول نیز وجود دارند که نه در «دنیای آزاد» مستر ترومن آزادی حس میکنند و نه در دنیای سوسیالیستی شوروی از روشهای سوسیالیستی اثری میبینند» (ص ۳)

سپس در جای دیگر ادعا میکند:

«علیرغم این دو وصف متخاصم امریکا از طرفی و شوروی از طرف دیگر نه تنها در ایران و مصر و تمام خاورمیانه و هندوستان و اندونزی و مراکش و غیره یک نیروی سوم در حال رشد و تکامل که آنتی تر یعنی نیروی مخالف توسعه طلبی است بوجود آمده حتی عناصر خیلی قوی و نیرومند در تمدن غربی بوجود آمده است که در مقابل دو تمدنی که یکی از امریکا و دیگری در روسیه پیدا شده اند، و هر دو در صدد بلعیدن تمدن غربی و اروپا می باشند مقاومت میکنند تمدن غربی که دارای ریشه های عمیق تاریخی و اقتصادی و صنعتی و علمی است بالاخره بنقاط ضعف خود غلبه میکنند و باین دو مدنیت سطحی و ساده که در عین حال از خود غرب سرچشمه گرفته، ولی در شرائط بدوی امریکا و روسیه پرورش یافته اند تسلیم نمیگردند.»

«نیروی سوم» بایگناه اجتماعی امپریالیسم

معنی این ترهات که کوچکترین وجه اشتراکی با امپریالیسم تاریخی (که ملکی گویا بدان معتقد است) ندارد بزبان فارسی معمولی اینستکه انگلستان و فرانسه امپریالیستی که از ترس پیروزی کارگران خود را در پناه امپریالیسم نیرومندتری مانند آمریکا قرارداددهاند ببارزه علیه جبهه صلح و دمکراسی و سوسیالیسم اکتفا کرده بلکه در برابر تسلط جوئی آمریکا نیز مقاومت خواهند کرد. ملکی این مقامت را در صورت تظاهر، می خواهد ناشی از یک مشی خاص اجتماعی بداند و نه نتیجه رقابت امپریالیست ها.

علاوه بر حکومت انگلیس (هنگامیکه لیبریستها بر سر کار بودند) و حکومت فرانسه، ملکی حکومت های ایران و مصر و هندو گاه ایتالیا را هم در شمار «نیروی سوم» میدانند لکن ملکی پس از برخورد با اولین اشکالات از ادعای اینکه حکومت انگلیس درست جزو «نیروی سوم» است خودداری مینماید و بان «نیروی سوم بمعنای اعم» لقب می دهد:

«یکبار مقصود از نیروی سوم کلیه و مجموع نیروهائی است که بر علیه توسعه طلبی کمونیسم از طرفی و فاشیسم از طرف دیگر بکار می رود ولی نیروی سوم بمعنی اخص عبارت از سوسیالیسم اروپائی است» («نیروی سوم پیروز می شود» ص ۱۳)

مظهر این «سوسیالیسم» حزب لیبریست انگلستان و بویژه جناح چپ آن است که گویا «نیروی سوم» بمعنای «اخص» ترمی باشد.

چنانچه از جملات نقل شده در بالا برآید ملکی «اید اولوک» «نیروی سوم» ایران خود را مرید و پیرو لیبریست های انگلیس و متدکارتردیونیونها (اتحادیه های کارگری سازشکار انگلستان) می داند. او هم عوام فریبانه دم از منافع کارگران و زحمتکشان می زند و اسم گروهش را بتقلید از لیبریستها «زحمتکشان» می گذارد.

ملکی در روزنامه «نیروی سوم» در مدح و ستایش حزب لیبریست مینویسد: «حزب کارگر انگلستان و مخصوصا جناح چپ آن حزب از لحاظ سیاست داخلی در بریتانیا دارای یک برنامه سوسیالیستی مترقی و کاملاً منطبق با شرایط و اوضاع و احوال انگلستان است. هدف اجتماعی آن حزب از روی اصول کلی آن مخالف استعمار است ...» (شماره ۷)

سپس ملکی در توجیه روش استعماری لیبرالیست ها و احزاب مشابه آن ها اینگونه سخن بردازی میکند :

«سیاست داخلی و برنامه اجتماعی حزب کارگر و احزاب مشابه آن در اروپا بالاخره منجر بازدياد توليد و فراواني رفاه میگردد و همین برنامه اجتماعی است که امکان صرفنظر کردن از استعمار مستعمره ها را بزودی امکان پذیر می سازد» (همانجا).

بزرگ نمیربهار میاد !...

«باید دید این «نیروی سوم» اروپائی اعم و اخص ملکی درستایش آن سر از پا نمی شناسد چیست ؟

۳ - آشنائی کلی با «نیروی سوم» اروپائی

از آنچه که تاکنون گذشت معلوم میگردد که خلیل ملکی خود را پیرو دستجات و احزابی میدانند که تحت عناوین «لیبرالیست»، «سوسیالیست» یا «سوسیال دموکرات» در کشورهای اروپا مشغول خیانت بسوسیالیسم میباشند. گرچه ملکی همه آنها را در شمار نیروی سوم «اروپائی» میداند معذالك خود آنها هر روز برچسب خود را بنا بمقتضیات روز عوض میکنند و با وجود کوشش هایی که در سالهای بعد از جنگ اخیر برای همانند کردن مساعی خود نموده اند، با وجود آزمایشهای مکرر برای ایجاد سازمان «بین المللی» خیانتکاران بسوسیالیسم؛ معذالك هیچگاه نتوانسته اند در کشورهای مختلف روش مشخص و واحدی اختیار کنند و در مدت کم و بیش طولانی يك برچسب داشته باشند یکی از برچسبهایی که در سنوات اخیر این دستجات برای خود برگزیده بودند «نیروی سوم» بود که یکی از مظاهر ایدئولوژی و سیاست «سوسیالیسم دموکرات» می باشد.

درباره اینکه «سوسیالیسم دموکراتیک» تئوری اتلی لیدر حزب کارگر انگلستان - «نیروی سومی» است که گویا برای ساختن جامعه ایده آل رسالت تاریخی دارد اظهارات بیشتری شده است.

اسکار پولاک (Oscar Polak) یکی از ثورسین های سوسیال دموکرات اطریش، «نیروی سوم» را اینگونه تعریف میکند: «اتحاد سیاسی همه

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

نیروهای آزادی است که نه پیر و سرمایه‌داری اندونه پیر و کمونیسم و تحت رهبری سوسیالیسم دموکراتیک می‌خواهند جهان را از تصادم بین بلوکهای قدرت‌های بزرگ نجات دهند.

چند صباحی تئوریسین‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوازی اروپا سروصدایی در اطراف «نیروی سوم» برافراشته‌اند؛ مدتی این اصطلاح تئوری در کشورهای مختلف پیروانی یافت که میکوشیدند خیانت خود را زیر ماسک «بیطرفی» و «نیروی سوم» مستقر کنند؛

در ایران نیز هر کس منکر وجود چنین نیروی سومی بود مملکی او را بداشتن سوابق ذهنی توده‌ای متهم و تکفیر میکرد و با عملیات مجبوراً لعقول شعبده‌بازان «ثابت» مینمود که چنین نیروی سومی وجود دارد و گمانیکه سوابق ذهنی توده‌ای دارند آنرا نمی‌بینند؛

ادعای بی‌پایه و بوج نمیتوانست مدت مدیدی رواج داشته باشد بخصوص که حوادث سیاسی در اروپا، فشار روزافزون امپریالیست آمریکا بر آن، امکان تظاهر به بیطرفی را روز بروز بیشتر از آنان میگرفت. بزودی سوسیالیست‌نماهای اروپا مظاهر نیروی سوم بمعنای اخس - با چنین متاع پوسیده و رشک‌شدند و ناگزیر ادعای وجود نیروی سوم را مسکوت گذاشتند.

هیندلس (Hindels) یکی از تئوریسینهای حزب سوسیالیست اطریش در اردکان تئوریک آن «دی‌تسوکونفت» و از کونی و ورشکستگی تئوری باطل «نیروی سوم» را اینگونه اعتراف می‌نماید:

« ما نباید خود را فریب دهیم. ایده درخشنده بزرگ «نیروی سوم» از صندوقخانه ایده آلهای شکست خورده سر در آورد. احزاب سوسیالیست اروپائی دیگر نمیکوشند بین بلوک‌ها قرار بگیرند. آنها، گرچه با شروط فراوان بهر حال جزو بلوکی شده‌اند که بمناسبت فقدان نام مناسب آنرا «دنیای آزاد» مینامیم. اظهار این حقیقت دردناک است! کارگران سوسیالیست اروپا خود را در جلد باختری ناراحت احساس میکنند ما بآن

گروه‌بندی نیروها تعلق داریم که امریکادررأشش قرار دارد؛ امریکائی که از لحاظ سرمایه‌داری به مراحل عالی تکامل خود رسیده است. اگر ما شرافتمند باشیم، باید اذعان کنیم که عدول از نظریه «نیروی سوم» بمیزان قابل ملاحظه ای جنبش سوسیالیستی را از دامنه و شورانداخته است. در جهان بینی ما خلائی ایجاد شده است که ما تا کنون نتوانسته ایم آنرا با ایده متقاعدکننده نوینی پر کنیم.»

«هیندلس» که سرنوشت رقت‌انگیز «ثوری» «نیرو سوم» را با تلخکامی اعتراف میکند. از رشد آگاهی کارگران و وضع اسف‌بار «سوسیالیسم دموکراتیک» در کویپهای کارگری پاریس و مراکز صنعتی ایتالیا، آنجا که کارگران و در شمار آنها بسیاری از افراد ساده احزاب سوسیالیست از لیدرهای ارتجاعی دست راست به مثابه خیانتکاران بطبقه کارگر، به مثابه عمال امپریالیسم امریکا، یاد میکنند. مضطرب و نگران است. هیندلس در حملات زیر نفوذ و سلطه امریکارا در اروپا علت اصلی ورشکست سریع نظریه «نیروی سوم» در اروپا می‌داند:

«نیروی سوم، بر حسب قبضه شدن اروپا بدست آمریکا، کم نور شد و حتی می‌توان گفت رو بزوال است... ضعف کنونی سوسیالیسم دموکراتیک نتیجه عقب‌نشینی ایدئولوژیک است که تحت نفوذ امریکا آغاز شد... سوسیالیسم انگلیسی، امید بزرگ سوسیالیستهای دموکرات و (منجمله ملکی) در پهنه جهانی تاریخی پهلوی غول آمریکائی... ضعف و مردنی بشظر میرسد»:

مدتهاست کارگردانان حزب لیبرال انگلیس هم دیگر نمیکوشند جانبداری خود از برنامه تدارک جنگ را که چرچیل ضمن نطق خود در سال ۱۹۴۶ در شهر فولتن تشریح نمود، تحت عناوین پوچ «نیروی سوم» که گویا چیزی شبیه به «یک نوع خاص بیطرفی» است، بیوشانند.

کمیته اجرائیه ملی حزب لیبرال (کارگر) در رساله‌ای که سال گذشته تحت عنوان «وحدت اروپائی» منتشر نموده است، این استتار بی‌باوم و مضحک را کنار میگذارد. نظریه «نیروی سوم» در آن به مثابه کفر وزندقه و «تخریب

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

ارکان «مورد تکفیر قرار گرفته است؛ در رساله گفته است: «اروپای باختری نمی تواند و نباید بکوشد به نیروی سوم جغرافیائی تبدیل گردد»؛ این اعترافات را در مقابل نظریات ملکی که ماقبلا نقل کردیم بگذارید . تا معلوم شود چقدر عمر باصطلاح تئوری «نیروی سوم» کوتاه بود و چقدر زود رسوا شد. غیر از اینهم نمیتوانست باشد. کسانی که تمام هم و فکرشان در جهت مخالفت با طبقه کارگر، در جهت مخالفت با تمایلات انقلابی زحمتکشان است نمی توانند مدت زیادی جمعی را با «نیروی سوم» بفریبند با آنها بالاخره ماسک استتار را از چهره خود میدرند و در مقابل جبهه صلح و دموکراسی از امپریالیسم علناً دفاع میکنند . یکسال از انتشار جزوه «نیروی سوم پیروز میشود» نگذشته است که ملکی ناچار است انتقاد از امریکا و رژیم سرمایه داری آن را ابداملایم کند و سپس آنرا تبدیل بمدح و تمجید نماید و ناچار است بدنبال «سوسیال دمکراتهای» اروپا اعتراف کند که هدف مبارزه اش آمریکا و رژیم سرمایه داری آن نیست؛ زیرا او می بیند که معبودش حزب کارگر انگلستان در مقابل تهاجم امپریالیسم امریکا بیچوجه بیشتر از حزب محافظه کار چرچیل مقاومت نشان نمیدهد یعنی مقاومت آن همان اندازه است که سرمایه داری انگلستان میخواهد. چه بسا سران لیبرالست (حزب کارگر) آن کشور از خوش خدمتی با امپریالیسم از آن هم دورتر میروند. مورگان فیلیپس (Morgan Phillips) دبیر کل حزب کارگر و «دوست» (بخوانید ارباب) ملکی، لیبرالستها، «نیروی سوم» اروپائی را از خصومت با امریکا بر حذر داشته اعلام نمود که «نقشه مارشال و کمکی که رئیس جمهور ترومن پذیرفته است، سوسیالیسم در عمل و در مقیاس بین المللی است.»

«سوسیالیستهای» وطنی مانیز روز بروز نقاب «بیطرفی» و «نیروی سوم» را بیکسو مینهند؛ از طرفی آشکار در اردوی جنگ و جنگ افروزان قرار میگیرند و از طرف دیگر صمیمانه با پلیس علیه آخرین بقایای آزادی همکاری مینمایند. ماهنامه «علم و زندگی» ارکان تئوریک گروه ملکی مقاله ای در توصیف نقشه مارشال بعنوان مظهر روح همکاری بین المللی درج کرده و در مقاله دیگری بقلم «گی موله» یکی از سران حزب سوسیالیست فرانسه، علناً با «بی طرفی» که ظاهراً اساس تئوری «نیروی سوم» است، مخالف شده است.

ملکی که در «نیروی سوم پیروز میشود» دم از مقاومت در برابر «کاپیتالیسم

امریکا» میزد، حالادیکرعلنا از مستشاران امریکائی و ابقاء اصل مرکز جاسوسی امریکادر ایران جانبداری میکند.

در حالیکه ملکی مقلد سوسیال دموکراتهای اروپائی پیادوئی امریکائیان تفاخر می کند، علناً از امپریالیسم هارامریکا ستایش میکند، هیندلس اعتراف میکند که علت اصلی شکست «ثوری» نیروی سوم همانا فشار امریکاست.

اعتراف دردناک هیندلس در مورد مشی بوقلمونی ملکی نیز عیناً صدق میکند.

حال نمونه هائی از این «نیروی سوم» اروپائی را نزدیکتر بررسی کنیم.

۴- چند نمونه از ((نیروی سوم))

گروههائی که زمانی در اروپا خود را «نیروی سوم» میدانستند، در واقع همان احزاب سوسیالیست نما؛ احزاب سوسیال دمکرات و در رأس آنها حزب لیبریت انگلستان است. گرچه ماهیت آنها کم و بیش یکسان است معذک اسامی مختلف و برنامه های ظاهر اگونناگونی دارند، گروهی از آنان بظاهر نظریات مارکس، مارکسیسم را قبول دارند، گروهی سابقاً آنها را قبول داشتند ولی امروز از آن نیر عدول نموده اند؛ گروهی مانند حزب لیبریت هیچگاه مارکسیسم را ایدئولوژی رسمی خود ندانسته است. بالاخره دستجاتی هم هستند که روش تروتسکیستی و تی تیستی دارند و گرچه در حرف هنوز نام کمونیست دارند، در عمل پیرو اصول و روشهای فاشیستی می باشند.

در رأس احزاب باصطلاح سوسیالیست؛ حزب بورژوائی لیبریت قرار دارد که امروز پیشاهنگ دستجات ابورتونیستی است.

حزب کارگر (لیبریت) بجای مارکسیسم، لنینیسم از ایدئولوژی باصطلاح سوسیالیسم اخلاقی پیروی می کند. اساس «سوسیالیسم اخلاقی» این حکم است که راه وصول بسوسیالیسم مبارزه طبقه کارگر و حمتکشان علیه استثمار کنندگان نیست بلکه «کمال اخلاقی» انسانها در شرایس موجود سرمایه داری است.

مبلغین ایدئولوژی «سوسیالیسم اخلاقی» از طرازاتلی و فیلیپس می گویند که بیرون آوردن وسائل تولید از چنگ استثمار کنندگان و تبدیل آنها بملکیت عموم خلق، عملی غیر عادلانه و غیر اخلاقی و گویا «اعمال زور» بر شخصیت هاست.

چون حزب لیبریت در میان احزاب سوسیالیست نمای جهان نقش کارگر-

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

دانی را بازی می‌کند، مادر باره ماهیت این حزب بیشتر بحث می‌کنیم. سایر احزاب سوسیال دمکرات کم‌و بیش باین حزب شباهت دارند.

یکی از آتوهای بزرگ سوسیالیستهای دروغین جهان؛ منجمله ملکی اصلاحاتی است که گویا نفع کارگران طی دوران پس از جنگ در انگلستان بوسیله حزب کارگر بعمل آمده است.

حزب کارگر در سال ۱۹۴۵ پس از شکست آلمان هیتلری زمام امور را بدست گرفت و طی مدت بیش از شش سال دست به عملیاتی زد که اپورتونیستهای سراسر جهان برای استتار ماهیت اصلی شان آنها را اقدامات سوسیالیستی نامیدند. واقعیت اینست که طی مدت ۶ سال حکومت حزب کارگر قرضه دولتی انگلستان که ۲۶ میلیارد لیره بود، دو برابر و نیم شد. حکومت لیبرالستی قسمت عمده در آمد ها را صرف تسلیحات می‌کرد. چه کسی نپیداند که سرمایه داران از این سفارش های تسلیحاتی سودهای کلانی می‌برند. انحصارچیان انگلیسی از اقتصاد جنگی علاوه بر وسیله تدارک جنگ؛ بمثابة اهرمی هم جهت تهاجم بسطح زندگی مردم استفاده می‌کنند؛ دستگاه دولتی لیبرالیستها تمام هم خود را در جهت تثبیت دستمزدها در برابر افزایش روزافزون قیمت‌ها مصروف نمود طی یکسال (۱۹۵۰) نصف مجموع دستمزدها، بعنوان مالیات از دست مردم گرفته شد.

درآمد بزرگترین انحصارهای ماشین سازی انگلستان طی سال ۱۹۴۹ باندازه ای بود که در هیچیک از سالهای گذشته، منجمله سالهای زمامداری محافظه کاران بآن حد نرسیده بود. من باب مثال صاحبان سهام «ملیلاند موتورز لیمیتهد» با سرمایه ۱۲ میلیون لیره در همان سال ۲۰ درصد سود بدست آوردند. کمپانی «هورلیتهد» سود سهام خود را از ۴۰ به ۴۵ درصد رسانید. سود کمپانی چینی سازی «داولتون و کمپانی» در سال ۴۹، به ۳۳۱ هزار لیره استرلینگ یعنی دو برابر سال ۴۹ بود مجموع وجوهی که صاحبان موسسات کشتی سازی و ماشین سازی در پایان سال ۱۹۴۹ در اختیار داشتند بالغ بر ۵۶ میلیون لیره بود. الحق که انحصارهای انگلستان بایستی بچنین سوسیالیست هائی میلیونها نازشست بدهند!

حتی آمار رسمی دولتی نشان میدهد که سود کمپانی معروف اسلحه سازی «ویکرز» در سال ۱۹۴۹، ۱۱۲ درصد، سود کمپانی «هانری بری» - ۶۱ درصد نسبت بسال ۱۹۴۶ بود. تنزای روزافزون سطح زندگی زحمتکشان انگلستان بحدی بود که سران لیبرالیست

قادر باستار آن نبودند و غالباً آنرا بعلم «دفاعی» (مسابقه تسلیحاتی به موجب پیمان تجاوزکارانه اتلانتیک) توجیه میکردند.

چنین بود وضع اجتماعی انگلستان در دوران زمامداری حزب لیبروریت : چه چیزی از سوسیالیسم در این نظم لیبروریتی موجود است؟ درحالیکه اتلی ها، و بتقلید آنها ملکی ها اقدامات پس از جنگ حزب کارگر را ناسیو نالیزا سیون و سوسیالیستی کردن نام نهاده اند. تئوریهایی آن «حزب اقتصاد پس از جنگ کشور خود را» «اقتصاد التقاطی» مینامند یعنی همان اصلاح رایکار میبرند که ادنو لوکهای امپریالیسم آمریکا در توصیف اقتصاد کشور خود بکار میبرند. بدنیست به بینیم ماهیت این اقتصاد چیست؟ ماهیت این سازمان اقتصادی که برخی آنرا اقتصاد التقاطی و پاره ای عین «سوسیالیسم» میدانند، رشا و سلطه روز افزون سرمایه داری انحصاری دولتی بر زمینه استعاده پیش از پیش اهرمهای اداری و مالی بوسیله سرمایه داری انحصاری است. هارولد لاسکی یکی از بزرگترین «تئورسین های» حزب لیبروریت، کسی که ملکی بظاهر باو معتقد است، در کتاب «اتحادیه های صنفی و جامعه نوین» مینویسد که حکومت لیبروریتی بحساب آخر قابله اشکال دولتی، سرمایه داری انحصاری خواهد بود. او مینویسد که «کنترل نظارت» سراسر اقتصاد انگلستان در همان دست هائی است که سابق بود «سود» «عالیترین محرک» اداره اقتصاد بوده و هست. این نوع اقتصاد که در واقع مجموع اقتصاد سرمایه داری و انحصاری و چندرشته اقتصاد «ملی شده» است اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی است.

تنها مردم ساده لوح ممکن است انتقال پاره ای از رشته های حیاتی اقتصاد را بدست دولت - اینکار گزار هیئت سرمایه داران - بعنوان ملی کردن و سوسیالیستی کردن قبول کند.

مارکس و انگلس، کسانی که هنوز خلیل ملکی جرئت نندوده است علناً به همه آموزش آنها پشت پازند و ظاهراً خود را به ماتریالیسم تاریخی متوسل و معتقد میدانند؛ تقریباً صدسال پیش توضیح داده اند که ملی کردن سرمایه داری يك چیز است، و ملی کردن سوسیالیستی بوسیله دولت پرولتاریائی، دولت زحمتکشان، امری دیگر و در واقع نقطه مقابل عمل نوع اول است.

هدف ملی کردن رشته هائی از صنایع بوسیله دولت بورژوائی همیشه

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

تحکیم و تقویت ستم سرمایه‌داری و استثمار شدیدتر زحمتکشان میباشد. انگلس درباره اقدامات دولتی کردن پاره‌ای از رشته‌های اقتصادی و تبلیغات سوسیالیست نمایان اینگونه اظهار نظر نموده است.

«از زمانیکه بیسمارک در جاده دولتی کردن قدم گذارد یک نوع سوسیالیسم قلابی بوجود آمده است که اینجا و آنجا بیک نوع مخصوص چاکری داوطلبانه مبدل گشته است، چاکریکه رک ورود است دهر گوی نه تبدیل وسائل تولید را بمالکیت دولتی حتی نوع بیسمارکی را سوسیالیستی مینامد. اگر انحصار دخانیات دولتی سوسیالیسم باشد پس ناپلئون و مترنیخ بدون شك و تردید باید در شماره پایه گزاران سوسیالیسم بحساب آیند» (آنتی دیورنیک) ماهم میبایستی رضاخان را بینیان گزاران فوق‌الذکر «سوسیالیسم» بیفزاییم!

سران حزب لیبریست که دولتی کردن چندرشته از صنایع را عملی سوسیالیستی بحساب می‌آورند، باین پرسش پاسخ نمیدهند که چرا همه رشته‌های صنعت را عملی نمیکند؟ اگر هدف برنامه آنها ملی کردن بانک و ذغال است پس تفاوت «سوسیالیسم» آنها با «سوسیالیسم» ناپلئون و مترنیخ و بیسمارک و رضاخان چیست؟ چرا لیبریستها ملی کردن را دنبال نکردند؟

در حقیقت پاسخ صحیح باین پرسش ماهیت بورژوائی آنان را نشان خواهد داد زیرا عدم تعقیب برنامه با اصطلاح ناسیونالیزاسیون ماهیت و طبیعت بورژوائی این ملی کردن را نشان میدهد

لنین در اثر برنبوغ خود بنام «امپریالیسم» مشابه عالیترین مرحله سرمایه‌داری در پاره متداول ساختن سرمایه داری انحصاری دولتی مینویسد:

«انحصار دولتی در جامعه سرمایه‌داری تنها وسیله افزایش و تحکیم درآمد میلیونها نزدیک بورشکستگی این یا آن رشته از صنایع است» هیچ اقدامی مانند ملی کردن صنایع ذغال انگلستان که دچار انحطاط مزمن شده و بصورت باری بر دوش سایر رشته‌های اقتصاد درآمده بود این حکم لنین را تأیید نمیکند!

صاحبان معادن ذغال سنک انگلستان قبل از «ملی شدن» مؤسساتشان غالباً متحمل زیان میشدند و نزدیک بورشکستگی بودند. این مؤسسات نمیتوانستند بمناسبت

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

عقب ماندگی تکنیک و عدم تمرکز مالی بایبای سایر رشته های صنعت تولید خود را گسترش دهند و حواجج آنان را از لحاظ سوخت برآورده سازند .

در مقابل همان مقدار ذغالی هم که تولید می کردند صاحبانشان از دولت بحساب مردم ، پاداش دریافت می داشتند تا خسارتشان جبران شود مسلما دولتی کردن این قبیل مؤسسات بدست بورژوازی نه تنها میلیونها ی نزدیک بورشکستی را نجات می دهد بلکه بفتح سایر گروههای سرمایه داری هم هست زیرا دولت با امکانات بیشتری که دارد می تواند در این مؤسسات تجدید ساختمان اساسی کند تا در نتیجه امکان آن بایند که حواجج سایر رشته های اقتصادی برآورده سازند رشته ها را زکبند یک یا چند ماده مثلا ذغال و غیره ، خود دچار رکود نشوند

برای صاحبان کارخانجات بزرگ به مراتب بهتر و با صرفه تر است که مؤسسات بزرگ نظیر مؤسسات برق و ذغال و غیره را که محصولاتشان از ضروریات غالب رشته های اقتصاد ملی ، تولید صنعتی است ، در دست دولت - کارگذار عمومی آنان باشد تا در دست سرمایه داران خصوصی یا اعیانای سرمایه دارانی که تابع گروه های مالی بزرگ نباشند ، بهر حال دولت نماینده مجموع آنها بهتر می تواند حواجج آنها را در نظر بگیرد و چه بسا می تواند بفتح آنها سرمایه های کلانی هم در آن رشته ها بکار اندازند که باین زود بهیامستهلک نمیشود .

چنین است ماهیت سوسیالیسم دموکراتیک ، لیبرالیسم که ملکی آن را مظهر « نیروی سوم بمعنای اخص » و « سوسیالیسم واقعی » اعلام میدارد در حالی که سوسیالیسم واقعی رژیم را چون رژیم شوروی که همه سرمایه داران ، از خرد تا کلان را ، از بین برده است ، « کاپیتالیسم دولتی » مینامند ؟

اگر ملکی خود را بکوری نمیزد ، میدید که آنچه در انگلستان روی داده همانست که لنین « انحصار دولتی در جامعه سرمایه داری ، میدانند یعنی جامعه انگلستان بطور کلی سرمایه داری است مالکیت خصوصی بر وسائل تولید جفظ شده است صاحبان صنایع هر سال سود های افسانه واری میبرند ، منتها چند رشته صنعت را دولت در اختیار خود گرفته است تا مبانی سرمایه داری را تحکیم بخشد تا قابلیت مقاومت آن را در برابر تهاجم پرولتاریا بیشتر نماید اما « کاپیتالیسم دولتی » با هیچ چیزی به رژیم سوسیالیستی نمی چسبد زیرا در آنجا جامعه از اساس دگرگون شده است سالها

است آخرین بقایای سرمایه داری موجود نبود گردیده است ، سالهاست مناسبات تولیدی این زیربنای اجتماعی - اجتماعی شده، مالکیت خصوصی بر وسائل تولید از بین رفته، جای آن را دو نوع مالکیت سوسیالیستی گرفته است. مالکیت عموم خلق متعلق بهمه کارگران و دهقانان کلخوزی و مالکیت گروهی ، مالکیت کلخوزی ، مالکیتی که در حال تکامل بسوی مالکیت عموم خلق است.

رفیق ستالین این مسئله را نیز در شمار بسیاری از مسائل دیگر در اثر گرانبهایی خود موسوم به « مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی » که شاهکار علم اقتصاد سیاسی است، مورد تجزیه و تحلیل استادانه قرار داده و جایی برای سفسطه های تئوریک خائنی مانند ملکبی که دم از لزوم درآوردن و سایل تولید از مالکیت دولت و زوال آن میزنند، نگذاشته است:

« این رفقها بر آنند که انتقال مالکیت افراد یا گروه های مجزا به مالکیت دولت و یا حداقل بهترین شکل ملی کردن است ، این درست نیست . در واقع امر انتقال به مالکیت دولت تنها شکل و حتی بهترین شکل ملی کردن نیست . بلکه همانطور که انگلس در « آنتی دیورینگ » میگوید و صحیح هم میگوید شکل اولیه ملی کردن است . بدون شك تا هنگامیکه دولت وجود دارد ، انتقال به مالکیت دولت قابل فهم ترین شکل اولیه ملی کردن است ولی دولت برای ابدالابد وجود نخواهد داشت

با توسعه میدان عمل سوسیالیسم در اکثر کشورهای جهان ، دولت رو بزوال خواهد رفت و البته بمناسبت این موضوع مسئله انتقال دارائی افراد و گروه های مجزا به مالکیت دولت منفی خواهد شد . دولت رو بزوال خواهد رفت ولی اجتماع باقی خواهد ماند و بنا بر این دیگر جانشین مالکیت عموم خلق خود اجتماع در وجود ارگان رهبری مرکزی اقتصادی اش خواهد بود و نه دولت که رو بزوال خواهد رفت « مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ص ۱۳۵ چاپ فارسی)

یقیناً بنظر ملکبی دولت (که بنا بر تعریف صریح انگلس - دستگاه دولتی ، دستگاه قدرت بانضمام ارتش و پلیس و زندانهای آن میباشد) در یوگوسلاوی یعنی کشوری که تعداد زندانیان سیاسیش به ۲۵۰ هزار نفر میرسد ، در حال زوال است !! و از اینرو موسسات را در آنجا از ید قدرت دولت خارج میسازند ؛ در یوگوسلاوی بیپایه ساختن انواع عالی اقتصاد سوسیالیستی !! مؤسسات ملی شده را

باشخاص واگذار میکنند و ملکی آنرا سوسیالیسم مینامد . این از کسی که انگلستان را نمونه کشور سوسیالیستی میدانند عجیب نیست .

تئوریستین های حزب لیبرال در توصیف رژیم موجود انگلستان و همچنین در توصیف رژیمی که هدف آنان میباشد اینگونه بیگانه‌ارباب نمیزنند .
اخیراً گروهی از فایبان (۱) های مجموعه‌ای منتشر ساخته‌اند .

کراسلند یکی از نویسندگان مجموعه در مقاله خود در پاسخ این پرسش که در انگلستان چه رژیمی جانشین سرمایه‌داری میگردد ، صراحتاً میگوید : « وارث محتمل تر سرمایه‌داری » ، « سوسیالیسم » (از واژه سوسیالیست بمعنای دولت است) خواهد بود . منظور کراسلند ، ملوم است ، او طرفدار سرمایه‌داری دولتی است . رژیمی که ملکی - آرایشگر امپریالیسم - با کلیه قوا می‌خواهد آنرا با اتحاد شوروی بچسباند ما لازم نمیدانیم در اینجا سیاست خارجی حکومت لیبرال انگلستان ، به فجایع آن در ایران ، عراق ، مالزی ، مصر و کنیا و غیره اشاره کنیم . این مطالب نه تنها بر همه خوانندگان بی‌غرض معلوم است ؛ بلکه ملکی هم جسارت انکار آنرا ندارد ، از اینرو او در مرحله کنونی تنها سیاست داخلی حزب لیبرال را می‌ستاید و برای توجیه آن به تئوری باطل و متافیزیکی « تناقض » سیاست داخلی و خارجی انگلستان (بهیچوجه امکان‌پذیر نمی‌تواند باشد زیرا همیشه میان سیاست داخلی و خارجی دولتی وحدت جدائی‌ناپذیری وجود دارد و نمی‌تواند نداشته باشد) متوسل میگردد و هر کس که این سفسطه او را قبول نکند بقول خود او را تکفیر و بد داشتن سوابق ذهنی توده‌ای متهم مینماید :

(۱) حزب کارگر انگلستان سازمان تشکیلاتی نوع خاصی دارد و در داخل آن فراکسیونها و سازمانهای داخل حزب ، جامعه فایبان‌هاست . فایبان ها گروهی از رفورمیستهای بورژوازی بودند که در اواخر قرن ۱۹ در انگلستان بوجود آمده و رشد و انتقال تدریجی و بطئی جامعه را بسوی سوسیالیسم بدون هر گونه تصادم ، تبلیغ میکردند . « فایبان » از کلمه فایبوس مشتق شده و فایبوس نام یکی از امپراطوران روم قدیم بود که بکنندگی و بطئ عمل در تاریخ معروف است . جامعه فایبان ها با اصطلاح مغز متفکر حزب لیبرال است . اتلی وعده‌ای دیگر از رهبران حزب کارگر جزو فایبان‌ها هستند .

این واقعیت امر آنکه حزب لیبرورست چه از لحاظ سیاست داخلی و چه از لحاظ سیاست خارجی جفت حزب محافظه کار، حزب علنی سرمایه داران بزرگ انگلستان است يك نظر باعلامیه های رسمی ومهم حزب محافظه کار این مطلب را تایید میکند.

ایدن معاون چرچیل و یکی از رهبران حزب محافظه کار در اظهاریه خود در کنفرانس محافظه کاران در «بلاک پول» در پایان سال ۱۹۴۶ گفت:

«هر دو حزب (یعنی محافظه کاران و لیبرورستها) باین یا آن شکل سرمایه داری عقیده دارند؛ مخالفین ما به سرمایه داری دولتی عقیده دارند و حال آنکه ما سرمایه داری انفرادی حداکثر عقیده داریم» این مختصر دو مطلب اساسی را نشان می دهد، هم توافق اصولی و جناح حزب سرمایه داران وهم اختلاف نظر آنها درباره انواع سرمایه داری.

حزب لیبرورست که پس از تضعیف حزب لیبرال بصحنه «سیاست بزرگ» انگلستان درآمد، در واقع دنباله و ادامه دهنده مشی آن می باشد، با این تفاوت که حزب لیبرال که زمانی حزب بزرگ «دست چپ» سرمایه داران انگلستان بود، هیچ گاه ادعای سوسیالیست بودن نداشت و از ترهای سرمایه داران آشکارا قناع میکرد.

لانگه وزیر امور خارجه نروژ که از سوسیالیستهای دست راست است در برابر این پرسش «سوسیالیسم چیست؟» نظریات خود را که بنا بادعای او از طرف «انترناسیونال سوسیالیستی» بتصویب رسیده است، اینگونه تشریح میکند: «صریح باشیم، سوسیالیسم دمکراتیک از نقطه نظر ایدئولوژیک جانشین لیبرالیسم است. سوسیال دموکراسی و «بایه فلسفی» آن در عین حالیکه بانسان و بهروزی او اهمیت خاصی قائل است، در احکام اساسی خود از آنچه احزاب بورژوازی موجود در زمان حاضر در نروژ تبلیغ میکنند متفاوت نیست.»

اینست سوسیالیسم «آشتی ناپذیر» خامین و مرتدین!

اتلی بیشوای «سوسیالیسم دمکراتیک» در کتاب خود موسوم به «آینده حزب لیبرورست» مینویسد که تاجنک بین المللی اول این امکان واقعی موجود بود که حزب لیبرورست «بتواند بمواضع یکی از جناحهای حزب لیبرال برگردد.» و فقط صاعقه ای که

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

در نتیجه جنگ سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ بحزب لیبرال وارد آمد ، « راه را برای دنبال کننده آن پاک کرد.

چنین است رشته های تاریخی حزب لیبرالست ، شناسنامه و گواهی نامه تولد او که بتصدیق اتلی رسیده است !

چنین است ماهیت «نیروی سوم» انگلستان که «در قرن بیستم علیه دو قدرت بزرگ جهانی رستاخیزی را آغاز کرده است» ، «نیروی سوم» شماره ۴۲ اینست وضع حزب لیبرالست انگلستان قطب «نیروی سوم» بسیاری از کشورها ، گرداننده «اترناسیونال» نیروی سوم ، «نیروی سومی» که بزعم خود میخواهد «جامعه سوسیالیستی را در چهارچوب سرمایه داری بسازد»!

وضع حزب سوسیال دموکرات آلمان و حزب سوسیالیست فرانسه نیز در واقع بهمین منوال است .

حزب سوسیال دموکرات آلمان که زمانی قویترین حزب سوسیالیست جهان محسوب میشد پس از مرگ انگلس وبخصوص پس از شعله ور شدن جنگ جهانی اول بنجلاب سازشکاری فرورفت وجاده را برای پیروزی فاشیسم در آلمان هموار کرد. ملکی زمانی که ماسک از چهره کرپش بر نیفتاده بود در این باره چنین اعتراف میکند : «ملاحزب سوسیال» «دموکرات» آلمان خیلی «دموکرات ما بانه» روشهای غیر دموکراتیک فاشیسم را با سکوت بی ارادگی خود تشویق نمود. («بشر برای دانشجویان» شماره ۲۸)

پس از جنگ اخیر نیز سوسیال دموکراتهای آلمان نظامی کردن آلمان غربی ، احیاء میلیتاریسم وفاشیسم را تائید میکنند.

حزب سوسیالیست دست راست فرانسه علنا اظهار میکنند که «دشمن اصلی» آنها نه سرمایه داران بلکه حزب کمونیست است. آنها نقش جلادان خلقهای مستعمره دوابسته را بازی میکنند جنگ تجاوزکارانه علیه مردم وبتنام زمانی آغاز شد که وزیر مستعمرات فرانسه موته عضو حزب سوسیالیست بود.

ژول . موك وزیر کشور کذاتی سابق فرانسه در دفاع از سرمایه داران

وسود... نان اینگونه لفاظی میکند: «در مجموع درآمد ملی درآمد از سرمایه جای کوچکتری اشغال میکنند تا درآمدی که بصورت دستمزده پرداخته میشود»

سیاک رهبر حزب سوسیالیست بلژیک از سرمداران بین‌المللی نهضت به اصطلاح سوسیالیستی است او در کنگره حزب سوسیالیست بلژیک در سال ۱۹۵۰ اذعان نمود که «وظیفه همه اتحادیه‌های بین‌المللی مبارزه علیه اتحاد شوروی است.»

سوسیالیست‌های اطریش تا این اواخر هنوز هم تحت عنوان مارکسیسم به مارکسیسم و طبقه‌کارگر خیانت میکردند، هنوز هم در لفظ از مارکسیسم پیروی می‌کردند، لکن آنها در مارکسیسم «تجدید نظر کرده» عناصر انقلابی، روح انقلابی جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک را بدور انداخته بود.

رنر که از رهبران معروف اپورتونیسیم است، در کتاب اخیر خود بنام «جهان نو و سوسیالیسم» نوشته است که گویا هر عصر و هر کشوری مارکسیسم مخصوص بخود را دارد، آنها ابتدا روح مارکسیسم و سپس همه آنرا بیکو نهادند. زیرا پنهان کردن خدمت بامپریالیسم انگلیس و آمریکا زیر جملات مارکسیستی کار آسانی نبود همانگونه که ملکی ناچار است بازی با اصطلاحات مارکسیستی را کنار بگذارد اگر در برنامه حزب سوسیالیست اطریش مصوب سال ۱۹۲۶ هنوز اسمی از دیکتاتوری پرولتاریا برده میشد، در برنامه جدید دیگر کوچکترین اشاره‌ای هم بدیکتاتوری پرولتاریا نمیشود و بالاخره مه بر (Meyer) سوسیالیست دست راست در مجله حزب سوسیالیست اطریش «دی تسوکونفت» در سال ۱۹۴۹ مسئله صرف نظر کردن از هر نوع اصطلاحات مارکسیستی را مطرح میکنند.

برخلاف حکم معروف مارکس: آگاهی اجتماعی نیست که هستی اجتماعی را تعیین میکند بلکه هستی اجتماعی است که آگاهی اجتماعی را تعیین میکند، همانا که سوسیالیست دست راست اطریش، حکم ارتجاعی زیرین را پیش میکشد «انسان را بهیچوجه نمیتوان تغییر داد، نه مستقیماً و نه بوسیله تغییر روابط اقتصادی»

چنین است مختصات دستجات با اصطلاح سوسیالیستی اروپا سازش کامل آنها با

امپریالیسم انگیس و آمریکا بقدری علنی شده است که ملکی هم نمیتواند آنرا نکار کند و مینویسد. «اگر نیروی سوم اروپا اجبارا... از سرمایه داری امریکا استفاده میکند، نباید این تغییر را بتسلیم شدن در مقابل سرمایه داری کرد» («نیروی سوم پیروز میشود» ص ۱۹) سپس او ناچار میشود تسلیم را هم اعتراف کند و آنرا بدین شکل مسخره توجیه می نماید.

«در حقیقت کمونیست های اروپا سعی و کوشش فراوان میکنند که سوسیالیست های اروپا را باندازه ای در فشار بگذارند که علی رغم میل خودشان (!!)

سازشکاری با سرمایه داری بکنند -

در واقع برخلاف ادعای بوج و مسخره ملکی؛ احزاب سوسیالیست بهیچوجه تحت فشار کمونیستها نیست که سازشکاری تن در میدهند؛ بلکه علی رغم ادعوت های متوالی آنها برای ایجاد جبهه متحد و همکاری متقابل است این خیانت را انجام میدهند

هارین بانکدار معروف امریکائی، دلال شرکتهای بزرگ نفت هنگامیکه نماینده رسی «نقشه مارشال» در اروپا بود از این عمال امپریالیسم تمجید زوده اظهار داشت که سوسیالیستهای راست بزرگترین متفقین بالقوه ایالات متحده امریکا میباشد. سازمان ارتجاعی امریکائی موسوم به «امریکائی ها طرفدار اقدامات دمکراتیک هستند» در اعلامیه خود کارگردانان «نیروی سوم» جهان را اینگونه توصیف میکند: «کلمنت اتلی، ارنست بوین در انگلستان، لئون بلوم و پل رامادیه در فرانسه، کورت شوماخر در آلمان؛ کارل رنر و آدولف شرف در اطریش، جوزیه ساراگات در ایالتا،.. بیش از هر دسته دیگری در اروپا طرفدار ایده آلهای

امریکائی دمکراسی هستند.

همکاری با بلوک سرمایه داری، آتش بیاری اردوی جنک طلب امریالیستی تحت عناوین عوام فریبانه تحت اصلاحات شبه مارکسیستی؛ اینست قیافه سیاسی «نیروی سوم» اروپا!

بطور کلی سوسیال دمکراسی در کشور های اروپای مرکزی و فرانسه بیشتر تحت نفوذ ظاهری تعالیم مارکس بود و مدتها پس از خیانت علنی سوسیال دمکراتها در جنک بین المللی اول هنگامیکه این احزاب در جناح بورژوازی خود قرار گرفته کارگران

«نیروی سوم» بایگناه اجتماعی امپریالیسم

کشورهای اروپائی را بچنگ عایه همدیگر تشویق نمودند، بیودجه های جنگی در مجالس مقننه رای دادند. هنوز هم مثل کائوتسکی و دیگران تظاهر به پیروی از ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی، تظاهر به پیروی از مارکسیسم مینمودند و ظاهراً تنها لنین و اینیسیم را قبول نداشتند. در حالیکه حزب لیبريست انگلستان از بدو تاسیس خود معمولاً مارکسیسم و مبادی فلسفی اش را بشابه ایدئولوژی و جهان بینی رسمی خود نمی پذیرفت.

احزاب سوسیال دمکرات برای حفظ بازمانده نفوذ خود در میان کارگران مجبور بودند بتدریج با مارکسیسم بیرند، ناچار بودند تا مدتی پیروی از مارکسیسم تظاهر کنند و حتی کونیستها را بتحریف مارکسیسم متهم می ساختند. لکن بتدریج آنان نیز بدنبال حزب لیبريست انگلستان، بجای مارکسیسم، «سوسیال دموکراتیک» را ایدئولوژی رسمی خود اعلام میدارند.

یکی از علل این تغییر ماهیت و ارتداد علنی بطوری که خود سوسیال دموکرات ها اعتراف می کنند، قبضه شدن اروپا بوسیله امپریالیسم آمریکا، «عقب نشینی ایدئولوژیک» در برابر آمریکاست زیرا مشکل است با تظاهر به مارکسیسم برای نقشه مارشال و امپریالیسم آمریکا که هنوز در مواضعی قرار گرفته که احتیاجی بتظاهر بسوسیالیسم ندارد و حتی از نام سوسیالیسم هم چون شبح واهمه دارد، خدمت کرد.

وجه تمایز حزب لیبريست انگلستان نسبت بسایر احزاب شبه کارگری و سوسیال دموکراتیک، تنها این نیست. نقش رهبری این حزب نسبت بسایر احزاب مشابه علل اجتماعی دیگری دارد: حزب لیبريست، حزب بورژوازی انگلستان است که در «هنر» فریب، تطبیع و افساد کارگران و میانور های پارلمانی و غیره در میان بورژوازی بی نظیر است. این «هنر» در انگلستان بیه قرن ۱۹ محور سیاست دولت شده بود.

بورژوازی انگلستان که قدیمی ترین و کارکشته ترین بورژوازیست و در انواع ماجراها باصطلاح معروف «آقدر مار خورده است تا اقمی شده»، از صفوف کارگران آریستوکرات (اشراف؛ قشر فوقانی کارگران) از صفوف کارگران بورژوازه چندین نسل سکن زنجیری سرمایه داری تربیت کرده است.

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

بورژوازی انگلستان برای حفظ سلطه سرمایه داری با مهارت تمام مانور می کند، وقتی لیبرال ها شکست می خورند بر لیبرال های راست تکیه می کند، بر ماکدونالدها تکیه می کند. هنگامی که ماکدونالده داروستانه اش در آستانه ورشکستگی قرار می گیرند، به اتلی و بوین و سایرین متکی می شود و باز اکنون که این جناح هم بمناسبت خدمتگذاری سرمایه داری انگلستان و خوش رقصی برای امپریالیسم آمریکا در آستانه رسوائی کامل قرار گرفته است، بوان را با شمارهای عوام غربانه پیش میکشد.

زمانیکه ملکی هنوز ماسک از چهره خود برداشته بود علل پیدایش احزاب سوسیالیست قلابی را اینگونه توجیه میکرد:

«مبارزه آشتی ناپذیری بین این دو جبهه در گرفته است و طبقه سرمایه دار برای سرکوب نمودن توده ها و جلوگیری از نفوذ سوسیالیسم بهمه گونه وسائل متوسل شد و سرانجام چون احساس نمود که نمی تواند جلوی سیل روز افزون افکار دموکراتیک را بگیرد، ناچار با ایجاد سوسیالیسم دروغی (پسودوسوسیالیسم) از راه سوسیالیسم با سوسیالیسم حقیقی مبارزه نماید. حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان و حزب کارگر سوسیالیست (۱) انگلستان از همین نوع حربه های امپریالیسم محسوب می شود» («بشر برای دانشجویان» شماره ۳ - ۳۱ فروردین ۱۳۲۵)

۵ - آیا ایده نولوژی سومی وجود دارد؟

مارکسیسم - لنینیسم - ایده نولوژی طبقه کارگر می آموزد که افکار اجتماعی ایده نولوژی ها و جهان بینی ها منشاء طبقاتی دارند بموقعیت طبقاتی و اقتصادی انسان ها وابسته اند. مارکس می گوید: هستی اجتماعی است که آگاهی اجتماعی را تعیین می کند و نه بالعکس
جامعه بشری از افراد ترکیب یافته است، افرادی که بنحوی باهم مربوط می باشند روابطی بین آنها هست که آنها را مناسبات اجتماعی می نامند این مناسبات جمعا بنای اجتماعی را تشکیل میدهند
ماتریالیسم تاریخی که مارکس و انگلس آن را بنیان نهادند و لنین و ستالین

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

آنرا به‌دراجه‌ای عالی‌تری ارتقاء دادند؛ می‌گویند از مجموعه این مناسبات، مناسبات تولیدی مناسباتی که انسانها در امر تولید بین خود دارند، جای خاصی را اشغال مینمایند این مناسبات زیر بنای اجتماعی را تشکیل میدهد.

«انسانها در تولید اجتماعی زندگی خود داخل مناسباتی معین و ضروری میشوند که از اراده آنها مستقل است یعنی مناسبات تولیدی که با درجه معینی از تکامل نیروهای مولده مادی آنان متناسب است. مجموع این روابط تولیدی سازمان اقتصادی جامعه و زیربنای واقعی آن را تشکیل میدهد که بر روی آن روابط قضائی و سیاسی استوار میگرددند» (مارکس)

مارکسیسم می آموزد که ایدئولوژی‌های مختلف پدیده‌های روبنائی و انعکاس زیر بنا یا عناصر مربوطه زیر بنا هستند و مبارزات اجتماعی در واقع مبارزات طبقات هستند و سیاست؛ ایده‌ئولوژی جهان بینی دستجات متخاصم در واقع سیاست ایده‌ئولوژی جهان بینی طبقات متخاصم جامعه میباشد.

پس هیچ حزبی نمیتواند ادعا کند که سیاستش نسبت به طبقات بیطرف است یا طبقه‌ای منتسب نیست و مافوق طبقات قرار دارد، همچنانکه هیچ دولتی در جامعه طبقاتی، نمیتواند مافوق طبقات قرار گیرد.

ایده‌ئولوژی، طبقه کارگر مارکسیسم - لنینیسم، پیشروترین و انقلابی‌ترین ایده‌ئولوژیهاست. مارکسیسم - لنینیسم منعکس کننده منافع حیاتی پرولتاریاست، در عین حال مارکسیسم - لنینیسم نه تنها با منافع سایر طبقات زحمتکش مقابرت ندارد، بلکه آنها را تأیید مینماید. پرولتاریا یا مثلاً بورژوازی در ابتدای فعالیتش در اینستکه بورژوازی یک شکل استثمار را جانشین شکل دیگر استثمار مینماید و حال آنکه پرولتاریا با محور استثمار سرمایه داری بشر را از هر نوع استثمار رهایی مینماید. از اینرو منافع پرولتاریا با منافع اکثریت عظیم جامعه تلفیق میشود، از اینرا ایده‌ئولوژی طبقه کارگر منافع اکثریت جامعه را در نظر میگیرد و بایگیری از آن دفاع میکند.

مارکسیسم - لنینیسم در عین حال عناصری دارد که تنها منتسب به پرولتاریاست: مارکسیسم - لنینیسم انعکاس شور و هیجان انقلابی پیشروترین و انقلابی‌ترین طبقات جامعه، طبقه کارگر است. مارکسیسم - لنینیسم مبین فداکاری و از خود گذشتگی پرولتاریا در مقابل نفع پرستی، خود خواهی، محدودیت و ابدی و آلیه بورژوازی است.

همانگونه که برولتاریا انقلابی پیگیر است و نوعی درسازش باطبقات ستمگر و استثمارگر ندارد، همانگونه هم مارکسیسم - لنینیسم باهر گونه ایدئولوژی بورژوائی ولو بشکل استتار شده آنهم باشد، دشمن آشتی ناپذیر است و نصایح «خردمندان» سازشکاران و بزذلان را دایر بر بکار بردن «وسائل مسالمت جویانه» بیکسومی نهد عوام فریبی درباره وسائل مسالمت جویانه ایدئولوژی انسانهای سیر، انسانهای فریبی است که میخواهند با وعده های سرخرمن زحمتکشانشان را برای ترک سرمایه داری مطیع نگهدارند، مانع سر بلند کردن آنها بشوند. این ایدئولوژی ایدئولوژی بورژوائی و هدفش حفظ و تحکیم ارکان ترک خورده سرمایه داری است و این ایدئولوژی با ایدئولوژی انقلابی دشمن است.

پنجاه سال پیش لنین در «چه باید کرد؟» اثر فناناپذیر خود نوشته است «مسئله تنها اینطور مطرح است: ایدئولوژی بورژوائی یا سوسیالیستی در اینجا حد وسطی وجود ندارد (زیرا بشرایدئولوژی «سومی» را بوجود نیاورده است و اصولا در جامعه ای که گرفتار تناقضات طبقاتی است، هیچگونه ایدئولوژی خارج از طبقات و یا مافوق طبقات هم نمیتواند وجود داشته باشد)» ص ۴۲ چاپ فارسی) ما نمیدانیم کارگردان «نیروی سوم» در مقابل این نظریه روشن لنین، کسیکه بقول خود ملکی بر اثر، «شخصیت و نبوغ» خود «یک واقعه تاریخی را که برای آینده ضروری بود مطابق نقشه زودتر از موقع (جل الخالق!) ازدنیای امکان بحالت فعل در آورد. (چقدر بر معنی و مطمئن است!)» («بر خورد» ص ۸۷) چه خواهد گفت: لیکن زمانیکه از لحاظ تاریخی خیلی هم دور نیست، ملکی در این باره چنین اظهار عقیده کرده است:

«روشنفکران واقع بین عقیده داشتند و دارند که دو طبقه راصی و ناراضی و حاکم و محکوم ظالم و مظلوم در طی جریان تاریخ بوجود آمده است که مبارزه مابین آنها تا برقراری یک تعادل نوین اجتماعی اجتناب ناپذیر است.

عده ای از روشنفکران خیال پرست (مسلمانا اگر پاره ای از ییخپژان اطراف ملکی در این شمار آیند، خود او را بهیچوجه نمیتوان خیال پرست نامید) مابین این دو طرف مبارزه اجتماعی که نیروهای واقعی و طرفین مبارزه هستند شاعرانه تصور مینمایند که ممکن است از هر دو آن نیرو صرف نظر نمود...

هر قدر مبارزه اجتماعی جدی تر گردد بالاخره روشنفکران و آزادی خواهان خیال پرست در مقابل دو «یا» قرار میگیرند باین معنی که باید بجبهه و مبارزان پیوندند و باتسلیم طرف مقابل ...» («بشر برای دانشجویان» شماره ۲)

۶ - خصلت ایده نولوژی «نیروی سوم»

ایده الوک های لیبریسیم در برابر مارکسیسم - لنینیسم ایده های بوسیده سوسیالیسم باصطلاح اخلاقی را قرار می دهند . ما حاصل سوسیالیسم اخلاقی (Socialisme Etique) این حکم است که سوسیالیسم نه از راه مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان علیه استثمارکنندگان بلکه از راه «کمال اخلاقی» انسان ها در شرایط سرمایه داری بدست می آید .

اتلی در کتاب «آینده حزب لیبریسیم» می نویسد که لیبریسیمها «هیچگاه از تئوری مبارزه طبقاتی در جامعه پشتیبانی نکرده اند» مبلغین «سوسیالیسم اخلاقی» بالجن های مختلف میگویند که گرفتن وسائل تولید از استثمارگران و تبدیل آنها بملکیت عمومی عملی غیر عادلانه ، غیر اخلاقی و زورگویی نسبت بشخصیت انسان است آنها هم مانند ملکی در مورد ملی کردن ، طرفدار پرداخت حق باز خرید کلان هستند و میکوشند این واقعیت معلوم را مسکوت بگذارند که وسائل تولید بدست و با کارگران بوجود آمده است . سرمایه داری انحصاری بر ابتدائی ترین حقوق انسانی زحمتکشان بورش سبانه میبرد آنگاه مدافعین سوسیالیسم قلبی « اخلاقی » «دموکراتیک» برای کارگران صرف نظر کردن از حقوق خود و نیل به «کمال اخلاقی» را وعظ میکنند لزوم پرداخت جبران حق باز خرید را ب سرمایه داران ، اتلی با استناد بعلل « اخلاقی» با استناد به عدالت توجه مینماید .

سوسیالیستهای اطریش نیز طرفدار «همکاری مسالمت آمیز» طبقات متخاصم در چهارچوبه «کشورهای متحده اروپا» هستند . رهبران سوسیالیستهای اطریش مانند پولاک و شرف علنا برخلاف واقعیات ، ادعای میکنند که طبقات متخاصم در جامعه سرمایه داری از بین رفته اند .

سازش دادن کارگران با سرمایه داران اساس سیاست سوسیالیستها می باشد رنر رهبر معروف سوسیالیستهای اطریش وظایف احزاب سوسیالیست را اینگونه

بیان میکند: «این وظیفه در آنستکه با تمام وسائل از تصادفات، بورژوازی پرهیزند و اول خود را وارد همکاری سیاسی و اقتصادی جهانی و عمومی نمایند» (کارل رنر، دنیای نو و سوسیالیسم

(Die uene Went nud der Sozialismus p. 28

رنر نه تنها چنگ طبقاتی را تبلیغ نمیکند، بلکه حتی از تصادم بین طبقات بیمناک است و سوسیالیستها را از آن بر حذر میدارد: این ایده اولوژی بورژوائی است که میکوشد از طفیان زحمتکشان علیه سرمایه داری جلوگیری کند، بیش از صد سال پیش مارکس و انگلس این مکتب «سوسیالیسم بورژوازی» را درمانیفست حزب کمونیست، مورد انتقاد قرار دادند.

ملکی از جهتی هنوز مطالب را باین صراحت نمیگوید هنوز او میکوشد خود را طرفدار ماتریالیسم تاریخی نشان دهد. معذالک در شماره ۱۴ «نیروی سوم» در پاسخ این پرسش که «آیا حزب زحمتکشان ملت ایران یک حزب انقلابی است یا فورمیستی؟»

میگوید «حزب ماهدنهای انقلابی (۱) را با وسائل مسالمت جویانه تعقیب میکند» ملکی رای توجیه این عقیده خود در باره «شرایط حاضر دنیا بخصوص برای ایران» سفسطه میکند و میگوید بدینوسیله باطن سازشکار خود و هم مسلکش زیر این جملات کشدار (شرایط حاضر دنیا) پنهان سازد ولی خصلت سازشکار او و هم مسلکش از خلال همه گفتار کردار آنها پیداست.

اگر ملکی کوشش خود و همکارانش را برای آشتی دادن میان زحمتکشان و استثمار کنندگان آنها تحت عنوان (وسائل مسالمت آمیز) و راه «نیروی سوم» میپوشاند همکار «محترم» او در گرما گرم بحث این حقیقت را عریان تر بیان میکند شاهد ارگان بقائمی یکی از لیبرالان «نیروی سوم» بمعنای اخس «که اکنون از رهبران «نیروی سوم» به معنای اعم» شده است و «ایده لوک» معروف او را در جزوه «نیروی سوم بیروزمیشود» بدین طریق می ستاید:

دکتر بقائمی نماینده دوم طهران نماینده نیرومی است («نیروی سوم» ۱) که علی رغم شمال و جنوب در نتیجه تکیه بنیروی سومی که نیروی مشخص و محسوس و قوی است انتخاب شد «ضمن بحث با طرفداران مصدق در سر مقاله شماره ۸۱۶ خود باطن سازشکار و عوام فریب دستجات «نیروی سوم» را اینگونه تشریح می کند:

«اگر عصر سی‌ام تیر ماه دکتر بقائی آن وعده را (وعده مجازات قاتلین را) ب مردم نمی‌داد که . . . چه بسا ممکن بود - بلکه حتم بود - اخلاک‌سران و آشوب‌طلبان و مزدوران بیگانه از حس انتقام‌جویی مردمی که برادران خود را بخون آغشته دیده بودند سوءاستفاده کنند»

این تنها وعده دکتر بقائی، تنها وعده سران «جبهه ملی» نیست که هدفش اطمان خشم و غضب خلق و انحراف آن از مجرای مبارزه آشتی‌ناپذیر است:

همه وعده‌های «نیروی سوم» در باره ایجاد سوسیالیسم «با وسائل مسالمت‌آمیز» عبارت دیگر از آسان، از راه کمترین مقاومت، همه وعده‌های عوام فریبانه لیبرالیست‌ها با وعده‌های بقائی و ملکی، دارای هدف واحدی هستند آن تحذیر و فریب مردم است.

وعده بقائی نمونه وعده‌هایی است که عوام فریبان برای تسکین خشم مردم می‌دهند!

ملکی در جزوه «نیروی سوم پیروز می‌شود» «از خشونت کمونیست‌های کمیز فرمی»، از خشونت اسلاوها دم می‌زنند و «وسائل مسالمت‌جویانه» خود را در واقع در مقابل این «خشونت» قرار می‌دهد.

اودر واقع مانند اتلی و سایر «فایان‌ها» این رفورمیست‌های بورژوازی، کارگران را دعوت به بلایمت؛ مراعات اصول «اخلاقی» و روش‌های مسالمت‌آمیز می‌نماید و ماهیت خائنانه خود را نشان می‌دهد بطور کلی سوسیالیست‌های دست‌راست کوشش فراوان بکار می‌برند تا طبقه کارگر اروپای باختری را وادار نمایند با سنت‌های مبارزه طبقاتی قطع علاقه کنند؛ مارکسیسم را تحریف نمایند سراسر تاریخ جنبش طبقه کارگر را جعل کنند.

ایداولوک‌های رفورمیست، جیره‌خوران سرمایه‌نظیر ملکی می‌کوشند ثابت کنند که کمونیسم، مبارزه انقلابی و بی‌امان طبقه کارگر روسیه پدیده خاص «خشونت روی اسلاوی» است و طبقه کارگر کشورهای اروپای باختری بخصوص کارگران انگلستان ملایم و «وزین‌تر» از آنند که دست به چنین اقدامات قاطع و انقلابی بزنند. لیبرال‌های حزب لیبرالیست انگلستان کوشش فراوان بکار می‌برند تا بهترین سنن انقلابی

چارتیسم (۱)، اولین جنبش انقلابی توده‌ای طبقه کارگر انگلستان را از مغز کارگران خارج سازند، آنها میکوشند ثابت کنند که چارتیسم جنبش رفورمیستی (اصلاح طلبانه و سازشکارانه) بود نه انقلابی. چارتیستها گویا بخاطر حاکمیت سیاسی طبقه کارگر، بخاطر حکومت خلق مبارزه نمی‌کردند؛ ولی تاریخ جنبش طبقه کارگر انگلستان از این کوشش‌های محترمانه اولوک‌های لیبرالیسم برده‌داری می‌کند. کافی است مقالات او بر این (O. Braen) و سایر آژیتاتورهای جنبش چارتیستی سالهای ۳۰ قرن ۱۹ را بخاطر آدریم تا به ریشه‌های عمیق مبارزه امروزی کمونیستی انگلیسی بخاطر بریتانیای سوسیالیستی در تاریخ جنبش طبقه کارگر انگلیس و حقارت کوشش‌های مرتدینی که این تاریخ را جعل میکنند و خیانت خود را بجای سنن تاریخی پرواترهای انگلیسی جامیزینند، بی‌بیریم.

چارتیست‌ها بر خلاف ایده اولوک‌های لیبرالیسم می‌گفتند که «حقوق سرمایه و کار آشتی ناپذیراند. حقوق سرمایه بحساب آخر، به حق انقیاد و فریب طبقه کارگر تبدیل می‌شود». چنین است نظری که روزنامه چارتیستی «مدافع انسان تهیدست» در شماره ۱۳ سپتامبر ۱۸۳۴ خود بیان داشته است. مبارزه بخاطر قدرت سیاسی بشا به وسیله اصلاحات اساسی جامعه دو تاریخ جنبش کارگری انگلستان آغاز شده و در قرن ۱۹ بطور وضوح دیده می‌شود. آژیتاتورهای چارتیست که سرمایه داران را «اراذل حمله‌گر» مینامیدند، چنین می‌گفتند: «بردگی ما را این یا آن فرمانروا نیست، بلکه کار طبقاتی است که منافعشان... با منافع مادر تناقض است.»

۱- چارتیسم مشتق از «چارت» بمعنای منشور و قانون است. چارتیسم جنبش وسیع انقلابی کارگران در سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ انگلستان است شرکت کنندگان در این نهضت یکرشته تقاضاهای سیاسی پیش میکشیدند که اجرای آنها می‌بایستی وضع اجتماعی و اقتصادی کارگران را از راه وضع قانون مالیات بردرآمد، قوانین کار و غیره بهبود بخشد. یکی از تقاضاهای آنان حق رای عموم از راه انتخابات مخفی و محو محدودیت‌های مالی بود. پارلمان با این تقاضاها مخالفت میکرد به تقاضاهای کارگران با اسلحه پاسخ می‌گفت.

چارتیسم از لحاظ تاریخی اولین نهضت کارگری جهان است.

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

با اینهمه سابقه انقلابی؛ مدافعین سرمایه داران انگلیسی و لیبرال‌ها می‌خواهند ثابت کنند که کارگران انگلیسی مردم مطیع و آرامی هستند و هیچگاه در فکر مبارزه طبقاتی نبوده و نباید باشند.

مارکس و انگلس بارها درباره وضع کارگران انگلستان در نیمه قرن دوم، هنگامیکه امپراطوری از موقیت انحصاری صنعتی و مستعمراتی بر خوردار بود و میتوانست قشر فوقانی کارگران را تطمیع و فاسد کند؛ سازشکار و چاکر صفت بار آورد نوشته و بهمین جهت مورد تکفیر رفورمیست‌ها قرار گرفته‌اند. حالا رفورمیست‌های جدید که می‌خواهند سوراخ‌سنبه‌ها و شکاف‌های رژیم سرمایه داری را با «اصلاحات» پر کنند میکوشند این تمایلات سازشکاری را که بمناسبت غارت مستعمرات موقه در کارگران انگلستان و تاندازه‌ای در کارگران سایر کشورهای اروپای باختری پیدا شده. «خصیصه ملی» اروپایان «متمدن» در مقابل «اسلاوهای وحشی» جلوه دهند ملکی و باران او که دم از وسائل مسالمت آمیز میزنند این واقعیت را مسکوت می‌گذارند که چرا بورژوازی «وزین» و «جاافتاده» در قرن ۱۷ و ۱۸ در کشورهای اروپای غربی بوسائل مسالمت آمیز اکتفا نمی‌کرد؟ آیا غیر از این است که آنروز بورژوازی جوان و انقلابی بود؛ ولی امروز که فرتوت شده است؛ مردم را دعوت بمبارزه «مسالمت جویانه» یعنی آشتی میکند؟

این سازشکاران از هیچ چیز باندازه سنت‌های درخشان انقلابی زحمتشان روسیه از سنت‌های انقلاب کبیرا کتبر، که بیرحمانه کاخ بوشالی دنیای کهن را در نور دید آنان بیش از همه از قدرت پرولتاریا دیکتاتور پرولتاریا که هدفش محو سرمایه داری و از بین بردن همه آنها بمنزله یک پایه است وحشت دارند

ملکی در «بر حورد عقاید و آراء» پس از یکسلسله جملات کلی و بی محتوی انطباق اصول مارکسیسم - لنینیسم را در سایر کشورها «خشن ترین» عمل غیر مارکسیستی و غیر سوسیالیستی مینامد و تهمت میزند که لنینیست‌ها گویا «انتظار دارند که کمونیست‌های کشورهای از نوع انگلستان و فرانسه و آلمان و غیره که از لحاظ صنعت و تمدن با سابقه تر از همه‌اند... مطابق اصولی رفتار کنند که در کشورهای که حتی تا زمان انقلاب اکتبر اقباء نیز نداشت‌اند رفتار شده است» (ص ۸۸ و ۸۹) یا در جای دیگری میگوید: «اهمیت و عظم

تاریخی انقلاب اکتبر نباید این اشتباه را ایجاد کند که ملل دیگر مجبور باشند عین آن اصول و جزئیات و یا خیلی از کلیات را عیناً تقلید کنند» (ص ۸۸) آنگاه او حتی ادعا میکند که اگر لنین «امروز زنده بود و مثلاً در لندن و یا پاریس و یا برلن و حتی در بلگراد زندگی و نهضتی راهبری می کرد دیگر لنینیست نبود» (از همانجا) ملکی نمی تواند نداند که لنینیست های کشورهای مختلف بهیچوجه معتقد نیستند که «جزئیات» انقلاب اکتبر را باید تقلید کنند و باید نیک بدانند که بسیاری از «جزئیات» تحولات انقلابی در کشورهای اروپای خاوری تقییدی از انقلاب اکتبر و تاکتیکهای کمونیستهای روس نبوده است. هیچکس نمیتواند انکار کند که شکل و قالب دولتی در این کشورها پس از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مانند روسیه شورائی نبوده و هنوز هم نیست، بلکه وظائف دیکتاتوری پرولتاریا را دولت دموکراسی توده ای انجام میدهند. همه میدانند اشکالی که مبارزه طبقاتی کشورهای دموکراسی توده ای در آن انجام میگردد از آن دولت شوروی تفاوتهای دیگری هم دارد پس بچه سبب ملکی از «تقلید جزئیات» دم میزند؟ مگر او این تفاوتها را نمی بیند؟

علت اصلی این لفاظی هادر باره تقلید اینستکه لنینیستها بماهیت و محتوی اساسی لنینیسم؛ تعالیم لنین که همان دیکتاتوری پرولتاریاست مقیدانند و از آن عدول نمیکنند. «لنینیسم تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی بطور اعم، تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا بالخصوص است» (ستالین)

این تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا طبق تعالیم لنین برای همه کشورها یکسان است و اگر ملکی تمهیداً آثار معروف لنین مانند «بیماری چپ روی در کمونیسم» را مسکوت نیکداشت، چنین ادعای مضحکی در باره لنینیست نبودن (!) لنین را نمیکرد. آنچه را که امروز لنینیسم مینامند خود لنین بلشویسم میخواند برخلاف ادعای تروتسکیستها و تیتلیستها و سایر مرتدین و خائنین لنین گفته است: «بلشویسم تاکتیکی است که بکار همه میآید» («بیماری چپ روی»)

آنچه برای همه کشورها، برای تحولات انقلابی همه ملتها لازم و ضروری است اساس لنینیسم، تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریاست و بخصوص همین مبارزه آشتی ناپذیر بغاطر دیکتاتوری پرولتاریاست که عناصر آگاه و انقلابی پرولتاریا را در معرض دشنام و تکفیر سرمایه داران قرار داده است، زیرا دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه بی امان با سرمایه داری، مبارزه بغاطر ساختمان موسیالیسم و طرد کامل عناصر سرمایه داری.

از اقتصاد ملی است نه «وسائل مسالمت آمیز» ملکی و «همکاری صلح آمیز» در مخالفت با مبارزه طبقاتی لیبرالیستها و با همکاری انحصارهای دولتی با سرمایه داری در چهارچوب سیستم با اصطلاح اقتصادی التقاطی!

مادر باره افتراهای ضد شوروی و تروتسکیستی کبابه کشان «نیروی سوم» در ایران جداگانه بحث خواهیم کرد اما در اینجا میخواهیم نشان دهیم که آنچه لیبرالیستها و سایر سوسیال دمکراتها در انقلاب اکبر و کشور شوروی «خشن و قابل مذهب و حتی تکفیر مینامند و آنرا از ائیده «مغیصات ملت روس و ملل دیگر عقب مانده اتحاد جماهیر شوروی» اعلام میدارند علاوه بر بیرونی دقیق از تئوری و تاکتیک لنینی دیکتاتوری پرولتاریا همانا روح انقلابی و آشتی ناپذیری جنبش کارگری روسیه است که از ابتدای قرن بیستم پیشاهنگ پرولتاریای جهانی تبدیل شده است. کائوتسکی زمانیکه هنوز مرتد نشده بود در آثار خود این پیش بینی را میکرد که روزی مرکز انقلاب از آلمان بکشورهای اسلاو منتقل شود این پیش بینی او جامعه عمل بخود پوشید

لنین در «بیماری چپ روی» کودکی در «کمونیسم» مینویسد: «در این مرحله از تاریخ وضع چنین است که هر کشوری میتواند چیزی و حتی چیز عمده ای از آینده نزدیک و ناگزیر خود را در آنچه که نمونه روسی آن موجود است است بیابد. کارگران پیشرو در تمام کشورها دیر زمانست باین نکته پی برده اند» («بیماری چپ روی» چاپ فارسی ص ۷۰۶)

اگر این حکم در سال ۱۹۲۰، فردای جنگهای داخلی صادق بود پس از آن و بخصرص اکنون به مراتب بیشتر صدق میکند.

اکنون که خلق شوروی از جنگ بزرگ ضد فاسیسم پیروز در آمده و با موفقیت در راه ساختمان کمونیسم گام بر میدارد اکنون که اتحاد شوروی در حکم صلح و دمکراسی و مبارزه، در راه سوسیالیسم جهانی شده است، ملکی حق دارد به آن یارس کند، زیرا اتحاد شوروی بزرگترین مانع و سد راه اجرای تشبثات پلید امپریالیستهاست.

۷ - ریشه های طبقاتی و اقتصادی «نیروی سوم» - اپورتونیسم

از آنچه که گذشت ماهیت رفورمیستی، سازشکارانه و آشتی طلبانه دستچانی

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

که به‌منابین «نیروی سوم»، «لیبوریسو» و یا سوسیال‌دموکراتیسم در صحنه سیاسی فعالیت میکنند، معلوم شد. حالا بعلت یا علل پیدایش این جریان در کشورهای مختلف پردازیم. چگونه رفورمیسم پیدا شد؟ چرا رفورمیسم در یک نقطه ضعیف، و در نقطه دیگر قوی‌تر است؟ سبب عقیم ماندن کوشش‌های گروه‌ملکی چیست؟

ما ترپالیسم تاریخی (که ملکی هنوز خود را پای بند آن اعلام می‌دارد) حوادث سیاسی را بوسیله روابط اقتصادی و پدیده‌های زیربنایی توجیه می‌کند و معتقد است که عقاید و افکار سیاسی جنبه طبقاتی و ریشه‌های اقتصادی دارند. ایده اولوژیها، نظریات سیاسی جنبه طبقاتی دارند. مثلاً ایده الوژی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم از آن پرولتاریاست. ایده اولوژی کادتها (حزب بورژوازی لیبرال روسیه قبل از انقلاب) از آن بورژوازی لیبرال و ایده اولوژی‌باندهای سیاه از آن ملاکین روسیه بود. ایده اولوژی رفورمیسم - سازشکاری از آن کدام طبقه است، ریشه‌های اقتصادی آن کدام است؟

لنین رویونیسم (مکتب تجدیدنظر در عقاید مارکس) را اپورتونیسم، سازشکاری در مقابل ایده اولوژی انقلابی پرولتاریا، ایده اولوژی خرده بورژوازی می‌گذارد و شیوع رویونیسم - اپورتونیسم را در جنبش طبقه کارگر نشانه کنار رفتن قشر فوقانی کارگران از سیاست انقلابی و دنباله روی آن از بورژوازی می‌داند.

بعملی که ذیلاً خواهیم دید، زمان مارکس و انگلس جز در انگلستان در هیچ کشوردیگری قشر قابل ملاحظه‌ای از کارگران وضع و زندگی خرده بورژوازی نداشته و با اصطلاح انگلس کارگران آن آریستوکرات نشده بودند. مارکس و انگلس دوران امپریالیسم، دورانی را که در آن بیماری اپورتونیسم در اروپا همه گیر شد، ندیده‌اند. لکن رشد و تکامل این بیماری را در مورد انگلستان طی دهها سال مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، زیرا از اواسط سده ۱۹ در آن «لا اقل دوتا از بزرگترین خصیصه‌های میزبان امپریالیسم موجود بود: ۱ - مستعمرات بیکران و ۲ - سود انحصاری» (لنین) (بمناسبت موقعیت انحصاری در بازار جهانی از هر دو لحاظ انگلستان، آنروز در میان کشورهای سرمایه داری مستثنی بود)

انگلس در نامه خود به مارکس مورخ ۷ اکتبر ۱۸۸۵ نوشته است:
«پرولتاریای انگلستان در عمل بیشتر و بیشتر روح بورژوازی کسب می‌کند»

بصر این بورژواترین ملت‌ها ، از قرار ، می‌خواهد که اینجائی برساند که در ردیف بورژوازی ، آریستوکراسی بورژوائی ، پرولتاریای بورژوائی هم‌داشته باشد البته از طرف ملتی که تمام دنیا را استثمار میکند ، این امر تا اندازه‌ای طبیعی است . انگلس در نامه خود به زورگه (Zorgué) مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۲ اطلاع می‌دهد که هیلز (Hales) در شورای فدرال انترناسیونال بمناسبت گفتار مارکس در باره اینکه « رهبران کارگری انگلیس خود را فروخته‌اند » جنجال عظیمی بپا کرده و درای تقبیح گرفت . . . در نامه خود به کاموتسکی ، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ انگلس می‌نویسد .

« شما از من می‌پرسید که کارگران انگلیسی درباره سیاست مستعمراتی چه فکر میکنند ؟ آنچه که بطور کلی درباره سیاست فکر میکنید . اینجا حزب کارگری نیست ؛ تنها رادیکالهای محافظه‌کار هستند و رادیکالهای لیبرال ؛ اما کارگران با کمال راحتی از انحصار مستعمراتی انگلیس و انحصار آن در بازار جهانی استفاده می‌برند . (اما ملکی برخلاف پیروان ماتریالیسم تاریخی و علیرغم انگلس ، هر کس را که بین سیاست داخلی و خارجی سازشکاران انگلیسی رابطه قائل است ؛ تکفیر نموده بداشتن سوابق ذهنی توده‌ای متهم میکنند !)

انگلس در سال ۱۸۹۲ در مقدمه ، چاپ دوم « وضع طبقه کارگر انگلیس » از « آریستوکراسی در طبقه کارگر » و « توده وسیع کارگران » صحبت می‌کند و می‌گوید که « تنها اقلیت کوچک تحت حمایت ، دارای امتیازات » طبقه کارگر بود که از وضع ممتاز انگلستان در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۶۸ « سودهای طولانی » داشت و حال آنکه « توده وسیع در بهترین حالات تنها از بهبود کوتاه مدت استفاده می‌کرد . » (لنین « امپریالیسم و انشعاب سوسیالیسم »)

اینگونه لنین از لحاظ تاریخی علل و موجبات پیدایش تمایلات سازشکارانه را در قشری از کارگران - آریستوکراسی ، اشراف کارگران - کشف میکند . این کارگران از طرف بورژوازی « خودی » تطمیع می‌شوند یا بحساب سود های کلان مستعمرات مزد خوب می‌گیرند و زندگی بالنسبه مرفهی دارند « از این سود اضافی سرمایه داران می‌روانند قسمتی (حتی قسمت بزرگی !) را بکار اندازند تا کارگران « خود » را بخرند ، چیزی شبیه به « آلیانسها » اتحادیه های کارگران انگلیسی

«نیروی سوم» یا نگاه اجتماعی امپریالیسم

رابا (صاحبان خود که وسیله «وب»ها (۱) توصیف شده‌اند ، بخاطر بیاورید) - اتحاد کارگران ملت مفروض با سرمایه داران علیه سایر کشورها ، ایجاد کنند « (لینن «امپریالیسم و انشعاب سوسیالیسم»)

برای سرمایه داران کشورهای صنعتی استعمار ، اسارت ملل عقب مانده ، کشیدن بهره اضافی از مستعمرات تنها راه علاج فقر کارگران و خواباندن عصیان آن بوسیله تطمیع و خرید قشری از کارگران است .

در طول سالهای ۶۸ - ۱۸۴۸ (سالهایی که انگلستان انحصار صنعتی جهانی داشت) و حتی بعد که انگلستان دیگر انحصار صنعتی نداشت ولی انحصار مستعمراتی را حفظ کرده بود، از سود اضافی انحصاری، سود اضافی که نتیجه تسلط انحصاری بر مستعمرات و بازارهای جهان است ، به تنهان برخوردار می‌شد، از اینرو اپورتونیزم، سازشکاری ، لیبرالیسم سلف لیبوریزم کنونی ؛ می توانست در آنجا برای دهها سال جریان حاکم و پیروز گردد (حزب لیبوریزم کس چه در آغاز قرن بیستم تشکیل شده است لکن لیبوریزم از نیمه قرن ۱۹ ریشه پیدا کرد ، زمانیکه حزب لیبرال ؛ حزب بسورژوازی انگلستان بر رهبری کلاستون سازمان های اتحادیه ای توده ای و کتوپراتیو ها (شرکت تعاونی مصرف) را تابع نفوذ خود ساخت .)

سیاستمداران امپریالیست انگلستان از همان نیمه دوم قرن نوزدهم متوجه این نکته بودند و از اینرو توجه فوق العاده ای به رقابت سایر کشورهای سرمایه داری در بازارهای جهانی با صنایع انگلستان، مبدول می‌داشتند. سرمایه داران میگفتند که رهائی در انحصارهاست بطوریکه یکی از روزنامه نگاران تعریف میکند ، سسیل رودس منویات و مقاصد امپریالیستی خود را روزی اینگونه باو در میان گذاشته است:

«دیروز من در «ایست-اند» (کوی کارگری لندن) بودم و در یکی از مجامع بیکاران شرکت کردم . پس از آنکه من در آنجا جملات توحش آمیز: نان ، نان ؛ راشنیدم، سر راه بخانه در حالیکه درباره این منظره می‌اندیشیدم ، بیش از پیش با اهمیت امپریالیسم معتقد شدم . . . ایده سوداگرنی من حل مسئله اجتماعی است: برای

نجات ۴۰ میلیون نفر اهالی پادشاهی متحده از جنگ کشنده داخلی

۱-وب (Web) نام خانوادگی دو نفر از بنیانگذاران سوسیال رفورمیزم

تکونت جمعیت اضافی، برای پیدا کردن بازارهای جدید... فروش ما باید زمینهای
چند - تسخیر کنیم. من همیشه گفته‌ام که امپراطوری، مسئله شکم است. اگر شما
چنگ داخلی نخواهید شمه باید امپریالیست بشوید» (از «امپریالیسم بمشابه عالیترین
مرحله سرمایه‌داری» ص ۱۳۱ چاپ فارسی)

ای. و ستالین در سال ۱۹۲۶ بمناسبت خیانت سران حزب لیبرالیست
بعدهنچپان اعتصابی میگوید: «ممکن است پرسیده شود: چطور است که پرولتاریای
نیرومند انگلستان که باقهرمانی بی نظیری مبارزه میکرد، دارای پیشوایانی شده
که باخود فروش اندیاترسو ویابی خاصیت. اینمسئله است که اهمیت فراوان دارد
این گونه پیشوایان بناگهان پیدا شده‌اند. آنان از جنبش کارگری بیرون آمده‌اند
آنها مکتب پرورش لیدر های کارگری انگلستان را گذرانده، مکتب دورانی
که سرمایه انگلیسی بابدست آوردن سودهای اضافی می‌توانست لیدرهدنای کارگری
رابنوازد و برای مصالحه باطبقه کارگر انگلیس مورد استفاده قرار دهد...
اینان چنان لیدر های طبقه کارگر هستند که زرق و برق سرمایه‌داری آنها را خیره
کرده؛ نیرومندی سرمایه آنها مرعوب ساخته، لیدر هائی هستند که آرزو می
کنند «سری توی سرها درآورند» و با «مردمان با بضاعت» هم نشین شوند»
موقعیت انحصاری انگلستان در مستعمرات نیز بدنبال اذ دست دادن صنعتی در انحصار
سرحد قرون نوزده و بیست، با فرارسیدن عصر امپریالیسم جهانی، تضعیف گشت از آن
پس تنها سرمایه مالی انگلستان نبود که از انحصار جهانی برخوردار می‌شد، عده‌ای،
گرچه معدود، از کشورهای صنعتی دیگر نیز از آن پس از این سود اضافی استفاده
می‌بردند و می‌برند.

لنین مینویسد: «امپریالیسم آغاز سده بیستم تقسیم جهان را از طرف يك مشت
از کشورها بیابان رسانده است، کشورهاییکه هر يك اکنون (از نظر بدست آوردن
سود اضافی) آن چنان قسمتی از «همه جهان» را استثمار می‌کند که فقط اندکی از
آنچه که انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می‌کرد که کمتر می‌باشد؛ هر يك از این
کشورها، در سایه تراستها، کارتلها، سرمایه مالی و مناسبات میان بستانکاران و بدهکار
دارای موقعیت انحصاری است؛ هر يك تادرجه معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار
است... بجای انحصار بدون شریک انگلستان، ما ناظر مبارزه برای شرکت در

انحصارها هستیم... اکنون اپورتونیزم نمی تواند درون جنبش کارگری يك کشور برای مدت چندین ده سال، کاملاً پیروز گردد، چنانچه در انگلستان طی نیمه دوم سده نوزدهم پیروز گردید...» («امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» چاپ فارسی ص ۱۸۱ و ۱۸۰)

با آغاز مرحله امپریالیسم، با ورود کشورهای سرمایه داری به مرحله فوین تکامل خود، مرحله ای که از جهاتی برای انگلستان نیم قرن پیش از آن شروع شده بود در جنبش کارگری اروپای قاره ای نیز می یافتی مانند انگلیس جریان رفورمیستی، آشتی طلبی بوجود آمد. همینطور هم شد، با این تفاوت که رفورمیسم، آشتی طلبی در احزاب سوسیالیست اروپای قاره ای برخلاف جنبش تریدیونیویسم (مبارزه سازشکارانه و اقتصادی اتحادیه های کارگری انگلستان) انگلیس از میان چنان جنبش کارگری متشکلی بیرون آمد که رسماً دارای ایده اولوژی انقلابی مارکسیستی بود. روشن است که رفورمیسم در اینجا از لحاظ عوامل ذهنی بمناسبت وجود سوابق و سنت های انقلابی نزدیک نمی توانست باسانی انگلستان تشکیل یابد، ناچار بود بتدریج ایده اولوژی انقلابی را ابتدا در موارد حساس مسکوت گذارد و انتقال آنرا در صفوف خود جایز شمرد و آنگاه آنرا بیگسوند بدین طریق در مرز بین دو قرن، وارد برنشتین همکار سابق انگلس علیه روح انقلابی مارکسیسم قیام کرد و اساس «سوسیالیسم دموکراتیک» امروزی را بنا گذاشت. برنشتین میگوید: «اجتماعی کردن تولید در نظر آفرینندگان» مانیفست حزب کمونیست» (منظور مارکس و انگلس است) شکل خلع ید قهری و دیکتاتوری داشت. این عقیده کهنه شده تنها منجر بوبرانی بی حد و حصر نیروهای مولده؛ منجر باز مایشهای بی معنا و اعمال جبرهای بی هدف می گردد.

بدین طریق رفورمیسم، آشتی طلبی؛ مخالفت بادیکتاتوری پروتاریا از میان جنبش کارگری بیرون آمد. جریان با اصطلاح ریزیونیسم (تجدید نظر در مارکسیسم آغاز شد) دیگران نیز بدنبال او رفتند. در روسیه اکنون میست ها پرچم رفورمیسم را بدوش گرفتند و علیه تعالیم انقلابی مارکس قیام کردند.

مقایسه جملات فوق الذکر برنشتین؛ پیغمبر رفورمیسم و سوسیال دموکراتیسم با «وسائل مساومت آمیز» ملکی تنها شباهت افکار؛ ریشه مشترک افکار آنها را نشان نمی دهد؛ بلکه درجه صراحت و «شرافتمندی» آنان را نیز در برابر دورویان و فریسیون؛ صرما بر ملا

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

می سازد. اگر برنشتین افکار سازشکارانه خود را اینگونه بصراحت اعلا داشت و پرچم «روزیون»؛ تجدید نظر در مارکسیسم را بدوش گرفت دیگران ارتودوکسهای (مؤمنین) انترناسیونال دوم از طراز کائوتسکی؛ تحت فشار افکار عمومی کارگران که نام مارکس و انگلس و پرچم انقلابی مارکسیسم را گرامی میداشتند به مارکسیسم تظاهر کردند ولی در عمل بدنبال برنشتین رفتند.

اینست رمز این نکته که سوسیالیستهای اروپا تا کنون هم گاهگاه هنوز به مارکسیسم تظاهر میکنند و حال آنکه در عمل عیناً از سیاست و ایدئولوژی لیبرالیسم انگلستان پیروی میکنند. در مجموع، در «انترناسیونالی» گرد می آیند که کارگردانش حزب لیبرالیست انگلستان است، مجمعی که هدفش خدمت بامپریالیسم است.

لنین درباره سوءاستفاده این گروه از نام مارکسیسم میگوید:

«هرجا که مارکسیسم در میان کارگران وجهه داشته باشد آنجا این جریان سیاسی؛ این «حزب کارگر بورژوازی» بانام مارکس سو کند یا دخواهد کرد نمی توان آنها را از اینکار منع کرد همانگونه که نمی توان بنگاه تجارتنی را از بکار بردن هر نوع پرچم، هر نوع تابلو، هر نوع کلام منع نمود. در تاریخ همیشه اسامی پیشوایان انقلابی که در میان طبقات ستمکش وجهه داشتند پس از مرگ آنها دشمنانشان میکوشیدند برای فریب طبقات ستمدیده از آنها استفاده کنند.» (لنین؛ «امپریالیسم و انشعاب سوسیالیسم»)

لنین نه تنها برده از روی رخسار اپورتونیست های رنگارنگ؛ برنشتینی ها اکنون میستنها؛ منشویکهای چپ و راست؛ تروتسکیستها و سایرین برداشت؛ بلکه ریشه انحرافات؛ ریشه و علل اقتصادی ایده یولوژی سازشکاری را هم بنحو اتم و اکمل بر ملا ساخت و نشان داد. علیرغم کائوتسکی مخترع باصطلاح تئوری «ماوراء امپریالیسم» لنین ثابت نمود که رشد اپورتونیسم در جنبش کارگری انگلستان و سپس سایر کشورهای امپریالیستی موقتی است و نمی تواند برای مدت مدیدی مداومت پیدا کند زیرا پایه اقتصادی اپورتونیسم؛ سود اضافی ناشی از مستعمرات؛ برای ملل مستعمره دار؛ نمی تواند مدت مدیدی وجود داشته باشد.

اگر انحصار انگلیس در قرن ۱۶ بلا معارض بود؛ «انحصار سرمایه مالی اکنون مورد جدال و نزاع است؛ عصر جنگهای امپریالیستی آغاز شده است. آن زمان میشد طبقه کارگری کشور را تطمیع کرد و برای دهها سال فاسد نمود. حالاً این محتمل

نیست، حتی شاید بتوان گفت غیر ممکن است. لکن در عوض، قشرهای کمتری (کمتر از انگلستان سالهای ۶۸-۱۸۴۸) از «آریستوکراسی کارگری» را در کشور «بزرگ» امپریالیستی می تواند تطبیع کند و تطبیع هم می کند آن زمان «حزب کارگری بورژوائی طبق اصطلاح، عالی و عمیق انگلس، میتواند تنها بزرگ کشور تشکیل گردد زیرا تنها يك کشور انحصار داشت، در عوض برای مدت مدید، حالا «حزب کارگری بورژوائی» برای همه کشورهای امپریالیستی ناگزیر و تیبیک است لکن نظر بمبارزه حیاتی و ممانتی آنها بغاطر تقسیم طعمه نمی توان احتمال داد که چنین حزبی بتواند برای مدت مدیدی در چند کشور پیروز شود» (لنین: «امپریالیسم و انشقاق سوسیالیسم»)

لکن کاربردینجا ختم نمی شود مادر عصری زندگی می کنیم که نهضت ها آزادی بخش های اوج گرفته اند قیام خلق های مستعمره و نیمه مستعمره بریسه سود های اضافی انحصاری تیشه می زنند و با این کار بریسه اپور تونیس و سازشکاری تیشه میزنند.

بیش لذر ربع قرن پیش رفیق ستالین گفته است که: «مرحله امپریالیستی سرمایه داری توسعه اراضی را برای اتحاد های ارتجاعی محدود، بیار می آورد؛ ولی این مرحله پایه مادی آنها را تنگ میکند، زیرا سود اضافی امپریالیستی مورد نزاع بگرفته کشور هاست و مستعمرات هم پیوسته کمتر و کمتر حاضرند در نقش مستعمرات بمانند» (جلد ششم مجموعه آثار)

آری مستعمرات دیگر نمیخواهند در نقش مستعمرات بمانند. شعله انقلاب ملل وابسته و مستعمره از مالایا و هندوچین تا تونس و مراکش زبانه میکشد. عصر استعمار بی دغدغه و بی دردسر بر مستعمرات با آغاز بحران عمومی سرمایه داری، با پیدایش دولت شوروی بسر آمده است. کشور پهناور چین که در اوایل قرن ما از لحاظ امکانات عظیم استعمار، سرمایه گذاری برای امپریالیست ها طعمه بس لذیذ مینمود زود از حیطة اختیارات امپریالیستها در آمد. خروج چین از سیستم امپریالیسم جهانی موجب تنگ شدن بیشتر و بیشتر میدان عمل امپریالیسم می گردد و این عمل از طرفی باعث تشدید تضاد امپریالیسم و از طرف دیگر باعث محدود شدن بیشتر پایه مادی اپورتونیسیم می شود؛ پایه مادی که سیادت قشر فوقانی، کارگران در جیبش کارگری

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

روی آن بنا شده، پایه مادی تسلط احزاب سوسیال دمکراتیک ویران میشود. تضعیف امپریالیسم با تضعیف رفورمیسم و اپورتونیسم توأم است قیام خلق های چین و هندوچین و مالایا، مصر، ناغوس و رشکستگی امپریالیسم و رفورمیسم را میزند شکست و سقوط سریع «نیروی سوم» تحلیل کلی علل و ریشه های رفورمیسم و اپورتونیسم در انطباق با شرایط ایران نشان میدهد که رفورمیسم؛ لیبرالیسم یا انواع دیگر سوسیال دمکراتیسم خواه تحت عنوان «نیروی سوم» خواه تحت عنوان «کارواندیشه» و غیره نمی تواند در ایران پایه اقتصادی و مادی داشته باشد کوشش و اخوردگان و مطرودین نهضت کارگری ایران برای سرهم بندی کردن حزب با اصطلاح زحمتکشان یا بوجود آوردن نیروی با اصطلاح سوم یا تاسیس جمعیت «کارواندیشه» کوشش در راه بر انداختن جریان سازشکاری، رفورمیسم یا در نهضت مترقی و بخصوص در نهضت کارگری اولین کوشش نوع خود نبوده و شاید آخرین آنها نباشد. اما بر جبین همه کوششهای آنها تا کنون مپرناکامی خورده و غالب آنها از مزبله تاریخ سر در آورده و می آورند.

زمانی گروه «آوانکار-یستها» انشعابیون برهبری ملکی؛ ابریم و خامه ای در داخل حزب توده ایران پرچم مبارزه علیه سنتهای انقلابی، کارگران ایران را بدوش کشیده بمبارزات جانانه آنها در شمال و آذربایجان دشنام و ناسزا داداند و طرق «معقول» و «خوب فکر شده» («مسالمت آمیز») مبارزه را بجای مبارزه انقلابی پسندیده و قابل قبول اعلام داشتند. ملکی متد های سازشکاری مبارزه تردیونیونها (اتحادیه های انگلیس) را تبلیغ می نمود ولی هیچیک از این کوششها به نتیجه نرسید؛ ملکی و خامه ای چون در داخل حزب توده ایران باشکست کامل مواجه شدند؛ بدستور از بابان خود دست بانشعاب زدند ولی در خارج نیز نتوانستند جمعیتی تشکیل دهند لذا ناچار شدند دکان عوام فریبی را ببندند.

تجربه نزدیک به ۲ سال مبارزه گذشته ایران نشان داده است که کوشش اخیر ملکی و خامه ای برای ایجاد چنین سازمانی بی و بجا نتیجه خواهد ماند.

این شکست های متوالی را چگونه می توان توجیه نمود؟ شکستهای متوالی گروههای مختلف رفورمیستی که بکارگردانی عوامل امپریالیسم تشکیل شده اند بعامل زیر است:

۱ - فقدان پایه اقتصادی پایه مادی رفورمیسم ، فقدان منابع تطامع قشر فوقانی کارگران و ایجاد قشر مرفه آریستوکراسی کارگری اینست ریشه عینی و اقتصادی شکست مفتضح انشعاب ، عقیم ماندن همه گونه کوششهای عوامل امپریالیسم برای سرهم بندی سازمان شبه کارگری ، رفومیستی و اپورتونیستی !

۲ - فقدان سنتها و روشهای سازشکارانه و رفومیستی در نهضت کارگری ایران و نفوذ متدها و روشهای انقلابی نهضت کارگری روسیه (از راه نفوذ سوسیال دموکرات های تفقاز در نهضت مشروطه ایران) و زنده بودن سنتهای انقلابی نهضت مشروطیت ایران .

فقدان شرایط مناسب برای رشد و بطریق اولی تسلط رفومیسم در نهضت کارگری ایران پدیده دیگری را هم موجب شده است که باید به آن توجه نمود این پدیده سرعت تغییر ماهیت ارتداد دستجاتی است که می خواهند نقش سوسیال دموکراتیسم را در ایران بازی کنند .

احزاب سوسیال دموکرات اروپا دهها سالست که در سراشیب اپورتونیسم غلطیده ؛ مشی انقلابی مارکسیستی را رها کرده اند و بتدریج بر حسب محدود شدن بازار های انحصاری ؛ بر حسب اوج نهضت انقلابی امکان عوامفریبی و بخصوص لیبرالیسم از کارگردانان آنها سلب شده است بنحوی که امروز رهبران این احزاب مانند اتلی و موریسون در انگلستان ، گی موله و سایرین در فرانسه و ، طرفدار فاشیستی کردن کشور های خود شده ، به فاحش ترین نحوی حتی آزادیهای بورژوازی رازاوند میدانند : « سابقا بورژوازی بخود اجازه می داد که بلیرالیسم تظاهر نماید ، از آزادی های بورژوا دموکراتیک دفاع می کرد و بدین وسیله برای خود در میان خلق وجهه ای کسب می کرد حالا از لیبرالیسم اثری هم نمانده است . دیگر باصطلاح « آزادی فردی » نیست اصل تساوی حقوق افراد و ملل پایمال شده است ، جای آنرا اصل حق کامل اقلیت استثمارگر و بیحقوقی اکثریت استثمار شده افراد گرفته است . پرچم آزادی های بورژوا دموکراتیک بدور انداخته شده است . من خیال میکنم شما نمایندگان احزاب کمونیست و دموکرات اگر بخواید اکثریت مردم را کرد خود جمع کنید و آنرا بجلو ببرید ، باید این پرچم را بلند کنید و پیش ببرید (کف زدنهای شورانگیز)

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

سابقا بورژوازی سرور ملت حساب می شد، از حقوق و استقلال ملت دفاع مینمود و آنرا «بالا تر از همه چیز» قرار میداد. حالا از «اصل ملی» اثری هم بجا نمانده است. حالا بورژوازی حقوق و استقلال ملت را بد دلار میفروشد (از سخنرانی ای . و . ستالین در کنفره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی). ولی دسته خلیل ملکی طی چندسال از تظاهر بهمکاری با حزب توده ایران و جبهه صلح جهانی بسرعت تغییر ماهیت داده پیرنگاه فاشیسم افزاده است. گروه او از ارتجاعی ترین و ضد ملی ترین عملیات دولت مانند قانون امنیت اجتماعی، ابقاء اصل و مستشاران آمریکا جانبداری مینماید. این نیست مگر اینکه دستجات عوام فریب سازشکار از نوع لیبرالیستهای انگلیس و سایر رفورمیستهای اروپا، در ایران پایه اقتصادی ندارند، از اینرو آنها زودبا شکست مواجه می شوند و بموضع ارتجاع هادر می غلطند.

باند ملکی تنها حزب لیبرالیست را مقتدا و مرجع قرارداده است مامی دانیم که ملکی در سیاست روز، امروز از امپریالیسم آمریکا پیروی می کند؛ قطب دیگری هم دارد که در جهت آن سجده می کند و آن قطب باند خیانتکاران و فاشیست های دارودسته تیتو - رانکوویچ است. شباهت گروه خلیل ملکی به این گروه خیانتکار «نیروی سوم» تنها از این جهت نیست که سابقا هر دو دسته خود را پیرو مارکسیسم و لیننیسم می دانستند؛ بلکه از لحاظ سقوط سریع بورطه فاشیسم نیز این دو گروه شباهت دارند. زیرا در یوگسلاوی تیتو زده و امپریالیسم زده نیز نمی توان برای سیاست لیبرالی دوران اول لیبرالیسم و سوسیال دموکراتیسم پایه اقتصادی یافت.

ملکی کشور یوگسلاوی را که زیر پاشنه یانکیها مینالد و تحت وحشیانه ترین رژیمها و استثمارها قرار دارد؛ مرجع تقلید؛ نمونه کشور «سوسیالیستی» میدانند؛ استثمار وحشیانه دهقانان توسط کولاکها؛ بازگشت کارخانجات به صاحبان سابق نفوذ بیحد و حصر عمال امپریالیسم آمریکا، استثمار منابع آن بوسیله امپریالیست ها ترقی سرسام آور قیمتها؛ اینست «سوسیالیسم» ادعائی تیتوئی که ملکی آنرا می ستایند؛ خیانت؛ فساد رشوه گیری؛ عیاشی و هوسبازی تیتو و همدستانش؛ اینها هستند نمونه های «سوسیالیستهای مستقل» و «سوسیالیست های اخلاقی» که چند صباحی مردم را فریفته خود را کمونیست می نامیدند.

بحث درباره خیانت تیتو و باند او در این مختصر نمی‌گنجد و ما بهمین اکتفا و بحث مفصله را بفرصت دیگر محول می‌کنیم .

۸- انترناسیونالیسم و کوسموپولیسیسم (جهان‌وطنی)

مطلب دیگری که از اینجا معلوم می‌شود ارتباط ناکستنی ابورتونیسیم ، سازشکاری با مستعمرات و امپریالیسم است. قشر فوقانی آریستوکراسی کارگری ، که بحساب مستعمرات بحساب سودهای کلانی که بخصوص از صدور سرمایه‌های بکشور های عقب مانده نصیب سرمایه‌داران کشور مستعمراتی می‌گردد ، تطمیع و دست‌آموز می‌شود، ایدئولوژی سرمایه‌داران استعمارگر ، بورژوازی امپریالیستی را بطور اعم و شوینیسم ، یعنی عظمت‌طلبی و حس تحقیر ملل دیگر را بالاخص می‌پذیرد، زیرا رفاه حال خود را در تحقق ایده آلهای عظمت‌طلبانه و سیادت طلبانه بورژوازی «خود» می‌بیند. لنین می‌گوید :

«ابورتونیسیم یا رفورمیسم بطور ناگزیری می‌بایستی به امپریالیسم

سوسیالیستی یا سوسیال شوینیسم که اهمیت جهانی و تاریخی دارد تبدیل گردد، زیرا امپریالیسم یکمشت ملل پیش افتاده را که از همه غنی‌ترند ، بوجود آورده است، که تمام جهان را غارت می‌کنند . بدین طریق امپریالیسم به بورژوازی اینکشورها امکان داد بحساب سود اضافی انحصاری خود (امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است) قشر فوقانی طبقه کارگر اینکشورها را بخرند»

انترناسیونالیسم پرولتاریائی ، همکاری کارگران در زمینه بین‌المللی دشمن هر نوع شوینیسم و ناسیونالیسم بورژوائی است . اگر ریشه شوینیسم و رفورمیسم در سیاست امپریالیستی کشورهای مستعمره‌دار است ، ریشه انترناسیونالیسم پرولتاریائی در نفع مشترک زحمتکشان جهان می‌باشد .

انترناسیونالیسم پرولتاریائی ایدئولوژی و سیاست همکاری بین‌المللی کارگران و همه زحمتکشان در مبارزه بخاطر رهائی از هر نوع ستم و هر نوع استثمار است . ایده همکاری بین‌المللی کارگری در اعماق طبقه کارگر پدید آمده و در مارکسیسم-لنینیسم از لحاظ علمی پایه‌گذاری شده است .

شعار اساسی انترناسیونالیسم پرولتاریائی - « پرولترهای همه کشور

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

ها ، متحد شوید! - رابنر کس وانگلیس بنیان گذاران کمونیسم علمی بیش از صد سال پیش درمانیفست حزب کمونیست اعلام داشتند .

پایه اقتصادی انترناسیونالیسم پرولتاریائی ، بمثابه ایدئولوژی و سیاست همکاری بین المللی پرولتاریا ، همانا موقعیت طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری است . سرمایه داری نیروهای مولده را بنحو غول آسایی تکامل میدهد: با تراکم و تمرکز سرمایه داری ارتش پرولترها رشد میکند ، بیش از پیش افزایش مینماید و متشکل می گردد . توأم با تکامل روابط بین المللی سرمایه ، ضرورت و امکان اتحاد بین المللی طبقه کارگر در مبارزه آن بخاطر رهائی از یوغ سرمایه هم رشد میکند . هر قدر تکامل سرمایه داری سریعتر ؛ هر قدر جنبش کارگری وسیعتر باشد ، همانقدر هم ضرورت وحدت بین المللی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی بیشتر میگردد .

لنین در تشریح انترناسیونالیسم پرولتاریائی نوشته است: «سرمایه نیروئی بین المللی است برای پیروزی بر آن اتحاد بین المللی کارگران؛ برادری بین المللی آنان لازم است»

پرولتاریای آگاه سراسر جهان به انترناسیونالیسم ، پرولتاریائی وفادار است و در اتحاد شوروی ، اولین کشور پیروزمند سوسیالیسم ، پایگاه انقلاب جهانی پرولتاریائی بچشم احترام فراوان ، بمثابه میهن سوسیالیستی خود می نگرد . دفاع از اتحاد جماهیر شوروی ، مبارزه علیه بورژوازی «خودی» که می خواهد کشور پیروزمند سوسیالیسم را بمثاله «نمونه مسری» خفه کند ، اولین وظیفه پرولتاریای کشورهای سرمایه داری جزء لاینفک ستراتیژی و تاکتیک آنهاست . همچنانکه وظیفه پرولتاریای پیروز کمک به پرولتاریای کشورهای سرمایه داری است ، لنین می گوید پرولتاریائی که قدرت را بدست گرفته است باید حداکثر آنچه در یک کشور ممکن است برای بیدار کردن ، تکامل و پشتیبانی از انقلاب در کشورهای دیگر انجام دهد .

دشمنان انترناسیونالیسم پرولتاریائی اتحاد شوروی در راه مطامع خود بمثابه بزرگترین مانع می نگردند و با تمام قوا علیه آن مبارزه می کنند و برای تضعیف آن عمال امپریالیسم از طراز اتلی ها ، بوینها و نوکران آنها از قبیل ملکی میکوشند مفهوم حقیقی انترناسیونالیسم را در نظر افراد ساده تحریف کنند و آنرا به «فدا

کردن منافع اساسی ایران . . . برای منافع جزئی . . . بیگانگان » (برخورد عقاید و آراء، ص ۳۷) تعبیر میکنند و حال آنکه انترناسیونالیسم پرولتاریائی مستلزم احترام و مراعات حقوق همه ملل بزرگ و کوچک است . بدون احترام و دوست داشتن خلق خود، نمیتوان انترناسیونالیست شد .

ملکی و سایر خائنین تروتسکیست و تی تیست مدعی اند که هدف آنها بانقضت واقعی کارگری یکی است منتها «مستقل از مسکو» هستند .

درست است که آنها از واشنگتن یا لندن بهیچوجه مستقل نیستند و بدستور آنهاست که وقیحانه باتحاد شوروی میهن سوسیالیسم ، میهن پرولتاری جهان ، حمله می کنند و تهمت میزنند ، معذک آنان با این حملات می کوشند افکار نابخته را بازر ناسیونالیسم بیالابند ، جلو همکاری پرولتاریای جهان را بگیرند ، دژ صلح و دموکراسی و پایگاه انقلاب جهانی را تضعیف کنند .

کوشش ملکی ها ، سلانسکی ها و سایر خائنین جلوگیری از استحکام جبهه جهانی پرولتاری تحت رهبری اتحاد شوروی و انقلابی ترین پرولتاریای دنیا ، پرولتاری روس است . ملکی برای توجیه موقعیت خائسانه خود می کوشد به اتحاد شوروی تهمت بزند و آن را به انحراف جاده انترناسیونالیسم متهم سازد او می گوید : «افکار بین المللی مارکسیسم پس از انقلاب اکتبر مندرجاً در خدمت فکر ملی روس، بعنوان پیشوای بان اسلاویسم گذاشته شده » (« برخورد عقاید و آراء » ص ۹۱) . ملکی بدین طریق مدعی است که اتحاد شوروی پس از مرگ لنین (گاهی هم مدعی است پس از فتح ستالینگراد و برلن) از راه انترناسیونالیسم منحرف شده است، و او طرفدار واقعی لنین است .

بد نیست به بینیم لنین در این باره چه - میگوید . لنین میگوید که پس از تاسیس جمهوری شوروی دیگر نمیتوان به اعلام نزدیکی و همکاری زحمتکشان ملل مختلف اکتفا کرد ، بلکه « ضروری است سیاست اجرای نزدیک ترین اتحاد همه جنبشهای آزادیبخش ملی و مستعمره را با روسیه شوروی تعقیب نمود » (جلد ۳۱)

زحمتکشان آگاه سراسر جهان باین سیاست انترناسیونالیستی وفا دارند؛ علی رغم افسون های خائنین بطبقه کارگر - تروتسکی ها و تی تیست ها - محبت عمیق انقلابیون سراسر جهان نسبت باتحاد شوروی روز بروز دامنه وسیعتری میگیرد .

«نیروی سوم» بایگاہ اجتماعی امپریالیسم

مشی اترناسیونالیستی احزاب کارگری ریشه و گذشته عمیقی دارد. علی‌رغم میل حال امپریالیسم، احزاب کارگری دنیانه تنها با اتحاد شوروی میهن سوسیالیسم نخواهند جنگید، بلکه درزمینه اترناسیونالیسم از روش حزب بلشویک حزب طبقه کارگر روسیه و سنتهای درخشان آن‌الهام میگیرند.

ای. و. ستالین در نامه خود به «بدنی» شاعر شوروی در سال

۱۹۳۰ مینویسد:

«تمام دنیا اذعان میکند که اکنون مرکز جنبش انقلابی از اروپای باختری به روسیه منتقل شده است. انقلابیون همه کشورها با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با امیدواری به‌شابه کانون مبارزه آزادیبخش زحمتکشان همه جهان میگردند» ستالین میگوید که انقلابیون همه کشورها اتحاد شوروی را یگانه میهن سوسیالیستی خود میدانند و سپس اضافه میکنند: «کارگران انقلابی همه کشورها، بالاتفاق برای طبقه کارگر شوروی و پیش از همه طبقه کارگر روس (معلوم نیست ملکی خائن این «پان‌سلاویسم» را در سال ۱۹۳۰، ۱۳ سال قبل از فتح ستالینگراد ۱۵ سال قبل از فتح برلن چگونه تعبیر میکنند؟) که پیش‌قراول کارگران شوروی است بشابه پیشوای خود که انقلابی‌ترین و فعال‌ترین سیاست‌هایی را که پروتترهای سایر کشورها آرزوی آن‌را میکردند، اجرا و تعقیب مینمایند کف میزنند. رهبران کارگر انقلابی همه کشورها با حرس و ولع آموزنده‌ترین تازیخ طبقه کارگر روسیه، گذشته آن، گذشته روسیه را مطالعه میکنند و می‌دانند که بجز روسیه ارتجاعی، روسیه انقلابی هم وجود داشته است، روسیه «رادیشچف‌ها»، «چرنیشوسکی‌ها»، «ژلیابوف‌ها»، «اولیانف‌ها»، «خالتورینها» و «آلکسیف‌ها».

همین روسیه انقلابی ده‌ها سال قبل از انقلاب اکتبر هم برای ملل عقب مانده مشرق؛ مثل گرجیها، آذرباینها، ارمنیها، نقش پیشاهنگ انقلابی را بازی میکرده است.

روسیه برای این ملل تنها مرکز اعزام قزاق و دستجات سرکوبی نبود، بلکه مرکز افکارمترقی، میهن‌چرنیشوسکی‌ها و دابرا لیوف‌ها ولنین‌ها هم بود. پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه برای سراسر جهان و بخصوص برای اروپا نیز نقش پیشاهنگ انقلابی یافت. اگر تا آن زمان روسیه مرکز ارتجاع و ژندارم اروپا محسوب می‌شد از آن پس نقش روسیه کاملاً عوض شد، معلوم است که یکی از

هلل شکست انقلاب ۱۹۰۵ کمکهای فرانسه دمکرات (۱)؛ بصد انقلابیون روسیه به تزاریسیم بود. از آن پس روسیه «صادر کننده» و مرکز افکار انقلابی اروپا گشت.

نمایندگان روسیه انقلابی به پیروی از انترناسیونالیسم پروتاریائی نه تنها؛ همه جا با سیاست استعماری تزاریسیم مخالفت می کردند، بلکه همه جامشی کاملاً مقابل سیاست دولت درپیش می گرفتند.

نمایندگان روسیه انقلابی در جنگ روس و ژاپن از شکست دولت تزاری طرفداری میکردند و در جنگ بیق المللی اول طرفدار شکست دولت «خود» بودند.

در بحبوحه جنگهای انقلابی ایران علیه مستبدین و قزاقان حکومت تزاری نمایندگان روسیه انقلابی، بلشویکها؛ از جنبش مشروطه ایران حمایت کردند، سوسیال دموکراتهای قفقاز در تبریز و سایر نقاط ایران هسته های انقلابی مهمی بوجود آوردند که نهضت انقلابی آذربایجان را رهبری می کرد. حزب سوسیال دموکرات (یکی از پر جسته ترین افراد خود - «سرگواور جونیکبوزه» را بکمک انقلابیون ایران فرستاد. بلشویکها در سال ۱۹۱۲ در کنفرانس معروف پراگ علیه عملیات ضد انقلابی حکومت تزاری قطعنامه خاصی صادر کرده و مدردی خود را با خلقهای ستمدیده ما ابراز داشتند.

پس از انقلاب اکتبر همکاری ملت روس با سایر ملل روسیه و همچنین ملل خارج روسیه اشکال نوینی بخود گرفت. انترناسیونالیسم پروتاریائی حالا ایجاب می کرد که از حکومت شوراها، پایگاه انقلاب و پروتاریائی جهانی پشتیبانی شود. از آن بیعذر شد و استحکام حکومت شوروی و پیشرفت های اقتصادی آن مانند پیشرفتهای انقلابی همه احزاب کارگری بود.

ملکی بسیار مایل بود که اتحاد شوروی از لحاظ اقتصادی تنها بماند، شکست بخورد، زیرا او می داند تکامل و پیشرفتهای اتحاد شوروی تا چه حد برای زحمتکشان سراسر جهان امید بخش است.

ملکی علی رغم نظریات انترنالیستی پروتاریا که خواهان بسط و توسعه اقتصادیات اتحاد شوروی است؛ خواهان انزوا و انفراد اقتصادی و سیاسی شوروی است و بهره برداری مشترک ایران و شوروی را از ماهی سواحل جنوبی بحر خزر

تقدیمات جنگ طلبانه بورژوازی است.

ثالثا نفرت توده های ستمدیده کشورهای وابسته و مستعمرات نسبت بدنیای امپریالیسم و کوشش آنها برای خرد کردن آنست زیرا طبقه کارگر جهان می داند که در اتحاد شوروی برای اولی بار در تاریخ، سرمایه داری واژگون شده و اتحاد شوروی پایگاه اطمینان بخش آزادی و استقلال ملتها و بزرگترین تکیه گاه جلوگیری از جنگ است.

منافع اساسی زحمتکشان همه دنیا پشتیبانی از اتحاد جماهیر شوروی راه ایجاب میکند. میهن پرست واقعی بودن مستلزم دوست و نادار شوروی بودن است. روش نسبت به اتحاد شوروی - میهن سوسیالیسم سنگ محک و فاداری با تر ناسیو نالیسم پرولتاریائی و منافع ملی میهن خود است.

رفیق ستالین، پیشوای داهی زحمتکشان جهان کسی که نبوغش چراغ را توده های مردم سراسر گیتی است در این مورد میگوید:

«انترناسیونالیست کیست که حاضر است بدون چون و چرا بدون تردید بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دفاع کند زیرا اتحاد جماهیر استعمار و امتیاز استعماری (!) میخواند و برای ذوالفقاری بزرگترین فتودال مرتجع سخنرانی فتنه انگیزانه ای بقصد اخلاص در روابط ایران و شوروی با جعل تهمت و افتری رسوا علیه شرکت مختلط ایران و شوروی «ماهی ایران» تهیه میکند.

ملکی تمدا از این موضوع سخن نمی گوید که شرکت ایران و شوروی در بهره برداری از شیلات سواحل جنوب بحر خزر چیزی است که قرار داد سال ۱۹۲۱ ایران که زمان نئین انعقاد یافته پیش بینی شده است.

ملکی با هیاهو درباره شیلات تنها خصومت خود را با میهن سوسیالیستی پرولتاریائی جهان، با انترناسیونالیسم پرولتاریائی نیست که نشان میدهد او ضمنا در وراء این هیاهو می خواهد فعالیت جاسوسی آمریکائیان را در ایران عملیات خراب کارانه سازمان جاسوسی باصطلاح اصل را در ایران توجیه کند.

علت اعتبار و وجهه عظیم اتحاد شوروی در توده های وسیع سراسر جهان اولاً نفرت طبقه کارگر نسبت بسرمایه داری، در کوشش او برای رهایی از ستم سرمایه است.

سبب این وجهه بی نظیر، ثانیاً نفرت از جنگ و کوشش آنها برای عقیم گذاشتن

شوروی بایگام جنبش انقلابی جهانی است و دفاع و بجلو راندن این جنبش انقلابی بدون دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غیرممکن است زیرا هر کس خیال میکند از جنبش انقلابی جهانی بدون اتحاد جماهیر شوروی و علیه آن دفاع کند، او علیه انقلاب اقدام میکند و حتما به اردوی دشمنان انقلاب می غلطد» (مجموعه آثار جلد ۱۰ ص ۵۱ چاپ روسی)

رهبران جنبش کارگری نظیر دیمیتروف، مائوتسه نونک پالمیرو تولیاتی، موریس تورز و دیگران مکرر اهمیت عظیم اتحاد شوروی را بشابه مبین پرولتاریای بین المللی، بشابه تکیه گاه مطمئن سوسیالیسم و دموکراسی و صلح پایدار بین خلقها خاطر نشان ساخته اند. اظهارات تاریخی تورز و تولیاتی و سایر رهبران احزاب کمونیستی درباره اینکه خلقهای کشورهای آنها هیچگاه علیه اتحاد شوروی نخواهند جنگید از اتر ناسیونالیسم و در عین حال از انگیزه های عمیق وطن پرستانه سرچشمه می گیرند زیرا اتحاد شوروی تکیه گاه مطمئن آزادی و استقلال همه خلقهاست. رفیق ستالین در سخنرانی خود در کنفره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی گفت «وقتی کارگران انگلیس در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۱۸ که بود و از ای انگلستان با اتحاد شوروی مسلحانه حمله نمود، باشعار: «دستها از روسیه کوتاه!» بمبارزه برضد جنگ دست زدند؛ این خود پشتیبانی بود، و قبل از همه پشتیبانی از مبارزه خلق خود در راه صلح و سپس پشتیبانی از اتحاد شوروی بود.

وقتی که رفیق تورز با رفیق تولیاتی اظهار میدارند که خلقهای آنها برضد خلقهای اتحاد شوروی نخواهند جنگید (کف زدنهای شورانگیز) این خود پشتیبانی است و قبل از همه پشتیبانی از کارگران و دهقانان فرانسه و ایتالیا است که در راه صلح مبارزه مینمایند و سپس پشتیبانی از مجاهدات صلحجویانه اتحاد شوروی است علت این خصومت پشتیبانی متقابل در آن است که منافع حزب ما نه فقط متضاد با منافع ملل صلحدوست نیست بلکه برعکس توأم با منافع آنها است. (کف زدنهای شورانگیز)»

ملکی و اربابان امپریالیست اویشرمانه سیاست ستالینی دولت شوروی را در مسئله ملی تحریف میکنند و از شباهت ایده آل بلشویزم با پان سلاویسم صحبت میدارند، زیرا همکاری ملل اتحاد شوروی و کشورهای دموکراسی توده ای با ملت بزرگ روس بهیچوجه برای امپریالیستها و عوامل آنان خوشایند نیست و الا

يك نگاه بمقایسه ترقیات اقتصادی و فرهنگی جمهوریهای خاوری اتحاد شوروی با جمهوریهای قسمت اروپائی اتحاد شوروی کافی است تا بطلان افتراات ملكی نشان داده شود .

محصولات صنایع بزرگ جمهوریهای خاوری اتحاد شوروی - ازبکستان - قزاقستان ، قیزقزستان ، ترکمنستان و تاجیکستان طی سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۱ بالغ بر ۲۲ برابر شده است در حالیکه مجموع محصولات صنایع بزرگ اتحاد جماهیر شوروی ۱۳ برابر شده است . یعنی آهنگ تکامل صنایع جمهوریهای عقب مانده به مراتب سریعتر از رشد محصولات صنایع جمهوریهای پیش افتاده است و معدل این آهنگ ۶ برابر است .

در دوران گذشته این جمهوریها ، با همسایگان خود مانند ترکیه ، ایران و افغانستان تقریباً تفاوتی نداشتند ، ولی حالا براتب از کشورهای نامبرده جلو افتاده اند . من باب مثال اگر تولید انرژی برق را در نظر بگیریم ، می بینیم که تولید انرژی برق سالیانه پنج جمهوری فوق الذکر شوروی که جمعا فقط ۱۷ میلیون جمعیت آنها باید کور باشند تا ثمرات سیاست دوستی و همکاری ملل اتحاد شوروی و کشور های دموکراسی توده ای را نه بینند .

بیشرفتهای عظیمی که طی سالیان حکومت شوروی نصیب ملل عقب مانده سابق نظیر جمهوریهای آسیائی شوروی شده است ، موفقیتهای جمهوریهای دموکراسی توده ای در امر ساختمان سوسیالیسم بكمك اتحاد شوروی بهترین گواه سیاست انترناسیونالیستی اردوی صاچ است .

ملكی جمله روس بزرگ را در مطبوعات مترقی ، نشانی از سیاست «عظمت طلبی روس بزرگ» می داند و حال آنکه این واقعیت عینی است که ملت روس ملت بزرگی است و در میان سایر ملل برادر اتحاد شوروی برادر ارشد است . در مطبوعات شوروی ، در سراسر مطبوعات مترقی از ملت کبیر چین نیرسخن می گویند . آیا این دلیل بر «پان - چینیسیم» این مطبوعات است؟ آیا ملكی منکرا نیست که ملت چین ملت بزرگی است!

ارقام و واقعیات سرسخت همه این تهمتها و افتراات رسوای باند ملكی را در باره سیاست «روس بزرگ» و «پان سلاویانیسم» واژگون می سازد .

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

دارند، سه برابر بیش از مجموع برق تولیدی کشورهای ترکیه، ایران، پاکستان، مصر، عراق و افغانستان است که جمعاً ۱۵۶ ملیون جمعیت دارند.

وضع جمهوریهای اروپائی نیز جالب توجه است.

گرچه جمهوری اوکراین در مدت کوتاه حیات سیاسی خود دوبار در معرض شدیدترین ویرانیها قرار گرفته است و هر بار ناچار بود کارهای اساسی تولید را از نو آغاز کند، اکنون بمراتب از فرانسه و ایتالیا من حیث المجموع بیشتر چدن ذوب میکند.

ذوب فولاد اوکراین بیش از فرانسه و بیش از سه برابر ایتالیا است، تولید ذغال آن نیز يك برابر ونیم تولید ذغال مجموع فرانسه و ایتالیا است تولید سالیانه تراکتور اوکراین سه برابر تراکتورهای است که فرانسه و ایتالیا مجموعاً می سازند اگر در جمهوری از پاکستان در هر ۷۰ هکتار زمین مزروعی يك تراکتور کار میکند در پاکستان يك تراکتور در اذء ۹ هزار هکتار، در هند يك تراکتور در ۱۳ هزار هکتار و در ایران، يك تراکتور برای ۱۸ هزار هکتار زمین مزروعی موجود می باشد.

وضع تحصیلی را در نظر بگیریم:

در جمهوری تاچیکستان از هر ده هزار نفر ۵۸ نفر در آموزشدهای عالی تحصیل میکنند. در ترکمنستان ۶۰ نفر، در قیرقیزستان ۶۴ نفر، در ازبکستان ۷۱ نفر و در جمهوری آذربایجان ۹۳ نفر. در حالیکه در ایران در اذء هر ده هزار نفر جمعیت ۳ نفر، در هند ۹ نفر در ترکیه ۱۲ نفر در سوئد ۲۱ نفر، در ایتالیا ۳۲ نفر، دانمارک ۲۴ نفر و در فرانسه ۳۶ نفر در آموزشگاههای عالی درس می خوانند

وضع بهداشت را در نظر بگیریم

قبل از برقراری حکومت شوروی در ازبکستان برای هر ۳۱ هزار نفری يك پزشك وجود داشت، یعنی همانقدر که حالا در پاکستان وجود دارد حالا در ازبکستان شوروی برای هر ۸۹۵ نفر يك پزشك و در آذربایجان شوروی برای هر ۴۹۰ نفر يك پزشك وجود دارد. درجه تأمین اهالی با پزشك در آذربایجان شوروی ۸۵ برابر ترکیه و ۲۳ برابر ایران است

ارقام گویا ، ارقامی که گاه گاه بناچار در مطبوعات بورژوائی نیز جزئی از آنها منعکس میشود بیش از هر اعلامیه و لفاظی عوام فریبان واقعیت را نشان میدهد این ارقام گواه روح انترناسیونالیستی سیاست حکومت شوروی در مسئله ملی است . این ارقام بهیچوجه موجب سرور کسانی که میخواهند خیانت خود را زیر نقاب تهمت و افتراء درباره «بان سلاویانیم» و «ناسیونالیسم» روس پنهان دارند نیگردد؛ از اینرو آنها ترجیح میدهند بطور کلی وارد این مباحث نشوند

ملکی و بانداو برای پرده پوشی و توجیه سیاست غارتگرانه امپریالیستهای انگلیس و آمریکا در سراسر جهان ، به سیاست کمک برادرانه و بزرگوارانه اتحاد شوروی بد مکراسیهای نوده ای تهمت می زنند. اما ترقیات روز افزون فرهنگی و اقتصادی این دمکراسیها علی رغم همه کارشکنی ها و خرابکاریهای امپریالیستها و عواملشان ، مانند آفتابی حشرات میکروبی دستگاه های بخش دروغ امپریالیسم را نابود میکند

تولید فولاد در در سال گذشته ، سال ۱۹۵۲ ، در لهستان در حدود ۳ میلیون و سیصد هزار تن و حال آنکه در لهستان قبل از جنگ تولید فولاد آن کشور فقط ۱ میلیون و چهار صد هزار تن بود.

محصول فولاد چکسلواکی در سال ۱۹۵۲ بالغ بر ۳ میلیون و هفتصد هزار تن شده است محصول کل صنایع چکسلواکی حالا تقریباً دو برابر سطح قبل از جنگ است در سال ۱۹۵۲ ، در چکسلواکی ۱۱ میلیارد کیلووات ساعت برق تولید شده است تولید صنایع الکتریک رومانی در سال ۱۹۵۲ ، ۱۱ برابر سال ۱۹۴۸ بود و تولید دستگاه های تراش طی پنج سال اخیر ۳ برابر شده است .

مجموعه محصلین و دانشجویان جمهوری رومانی ۲ میلیون و چهار صد هزار نفر است در سال ۵۱ محصول صنعتی بلغارستان ۴۶ برابر سطح قبل از جنگ بود ، در سال ۵۲ محصولات از این هم بیشتر شده است . تولید ذغال در مجارستان دو برابر سطح قبل از جنگ یعنی ۲۰ میلیون تن است .

در سال جاری ذوب چدن در مجارستان ۴۴۳ در صد ؛ تولید انرژی برق ۲۸ در صد افزایش خواهد یافت .

این ترقیات در زمینه رکود اقتصادی کشور سرمایه داری بخصوص کشورهایی که تابع نقشه مارشال بوده اند بطرزی گویا نمونه درخشانی از سیاست همکاری بین المللی ، سیاست کمک برادرانه دولت اتحاد شوروی را به جمهوریهای دمکراسی توده ای نشان میدهد .

ملکی وسایر سوسیالیستهای دست راست که سیاست اردوی صلح و سوسیالیسم را به انحراف ازجاده اترناسیونالیسم متهم میکنند خود به تبلیغ ناسیونالیسم بورژوائی اکتفا نکرده ، کوسموپولیتیسیم (جهان وطنی) امپریالیستی را رواج میدهند . سوسیال خائنین اروپا در سال ۱۹۴۷ ، درکنگره خود اترناسیونال زرد را اجراء نمودند . این اترناسیونال که کومیسکونام داشت برفع سیادت جهانی امپریالیست های امریکا تبلیغ مینمود .

دراجماعی که اخیراً این نوکران سرمایه داری درمیلان تشکیل دادند ، نام خود را از کومیسکوبه اترناسیونان سوسیالیستی تغییر داده درتصمیمات خود وعده دادند بسودسیادت امپریالیسم امریکا «ایجاد یک اجتماع آتلانتیک واقعی ، نه تنها بمفهوم نظامی ، بلکه همچنین به مفهوم اقتصادی و سیاسی نیز» تسریع نمایند . سردمداروکار گردان «اترناسیونال» زرد سران لیبوریست ، مورگان فیلیپس و سایر مروجین کوسموپولیتیسیم میباشند ،

ملکی از ارباب خود مورگان فیلیپس که سوسیالیستها را از اسبق ذهن و بدبینی نسبت بآمریکا بر حذر میداشت ، در این زمینه هم عقب نمی ماند و با کمال وقاحت از ابقاء اصل و ترومن و مستشاران امریکائی جانبداری میکند و همه میهن پرستانی را که خواستار اخراج جاسوسان امریالیسم آمریکا هستند دارای سابقه ذهنی توده ای اعلام می نماید .

فقط کینه سبعانه نسبت به اتحاد شوروی و نهضت کارگری ایران و جهان ممکن است او را وادار باین چنین دفاع علنی از امپریالیسم ، این چنین تبلیغ علنی کوسموپولیتیسیم بنماید .

دفتر اطلاعات احزاب کمونیست و کارگر در اجلاس نوامبر ۱۹۴۹ موقعیت این خائنین را بدرستی بیان کرده برجبین خیانتکارشان داغ تنگ گذارد . در قطعنامه جلسه نامبرده در این مورد خائنین گفته می شود :

«تئوریهای «سوسیالیسم دموکراتیک»، «نیروی سوم» آنها، هذیان های جهان وطنی آنها درباره ضرورت صرف نظر کردن از حاکمیت ملی، چیزی جز پوشش ایده «مولوژیک تجاوز امپریالیسم آمریکا و انگلیس نیست».

گروههای مختلف «نیروی سوم» ناسیونالیسم بورژوائی را در مقابل انترناسیونالیسم پرولتاریائی و کوسموپولی تیسم را در برابر پاتریوتیسم (میهن پرستی) قرار میدهند و در اذهان ساده چنین وانمود میسازند که ناسیونالیسم آنان همان میهن پرستی و کوسموپولی تیسم (جهان وطنی)، دفاع آنان از امپریالیسم آمریکا، همان انترناسیونالیسم است.

این ادعاها کوچکترین وجه شباهتی با واقعیت ندارد. ناسیونالیسم ایده «مولوژیک بورژوائی انزوای ملی، کناره جوئی، تفریق حساب ملت خود از ملل دیگر، مخالفت با همکاری ملل است. میهن پرستی برعکس نه تنها با همکاری بین ملل مغایرتی ندارد بلکه میهن پرست واقعی کسیست که طرفدار همکاری ملت خود با سایر ملل باشد.

احزاب سوسیال دموکرات که روزگاری عامل امپریالیسم «خودی» بودند و بمنظور ارضاء آن دست به تبلیغ ناسیونالیسم و شوینسم (عظمت طلبی و تسلط طلبی) میزدند اکنون پارا فراتر گذشته، به امپریالیسم خارجی تبدیل شده اند. مالکف در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به نوزدهمین کنگره آن ضمن بحث درباره روش سوسیال دموکراتها گفت:

سوسیال دموکراسی دست راست معاصر علاوه بر نقش قدیم خود - خدمت گذاری به بورژوازی ملی - به عامل امپریالیسم آمریکائی نیز تبدیل شده و کیف ترین مأموریت های آنرا در امر تدارک چنگ و مبارزه ضد خلق های خود انجام میدهد» بدین طریق گروههای خود فروش «نیروی سوم» به زرادخانه ایده «مولوژیک خود اسلحه جدیدی اضافه کرده اند و آن کوسموپولی تیسم است، زیرا کوسموپولی تیسم وسیله تسلط جوئی امپریالیسم آمریکا میباشد.

از اینجا ارتباط بین ناسیونالیسم و کوسموپولی تیسم معلوم می گردد. کوسموپولی تیسم تئوری ارتجاعی است که طرفدار مشی لاقیدانه و علی السویه نسبت بهمین وسن ملی است. کوسموپولی تیسم آستر، پشت مدال ناسیونالیسم است. در زمان ما کوسموپولی تیسم

تیسیم ایده مولوژی و سیاست امپریالیسم آمریکا است که طالب سیادت جهانی است کوسوبولی تیسیم می خواهد که خلق های جهان از مبارزه بظاطرحق حاکمیت ملی و استقلال دست بردارند. اگر ناسیونال - شوینسم که در آمریکا دامن زده می شود هدفش تارک زمینه ایده مولوژیک جنگ های غاصبانه امریکائی هاست ، هدف کوسوبولی - تیسیم خشی کردن حس اضطراب ملل دیگر نسبت بسرنوشت میهن آنهاست. امپریالیسم امریکا وانگلیس که در میان خلقهای دیگر زهر کوسوبولی تیسیم رامیباشد، میوشد برای سرویسهای جاسوسی خود در میان آنان تکیه گاههایی بوجود آورد.

سوسیالیستهای دست راست و در شمار آنان گروه «نیروی سوم» ایران از سیاست کوسوبولی تیسیم بمنزله حجابی برای پوشاندن ماهیت سیاست خیانت بمنافع ملی استفاده میکنند.

دفاع از «نقشه مارشال» بوسیله لیبریستها ، دفاع از اصل چهار ترومن بوسیله منکی و دفاع از ابقاء جاسوسان نظامی آمریکا در ایران همه وهه مظاهر مختلف سیاست کوسوبولی تیسیم است.

اگر ریشه ناسیونالیسم در کوشش بورژوازی برای تصرف انحصار بازارهای ملت خود است تا خود بتنهائی از آن متنفع شود، ریشه کوسوبولی تیسیم در کوشش امپریالیسم متفوق (امریکا) برای برقراری سیادت جهانی می باشد. از این رو ناسیونالیسم بیشتر سیاست واید، مولوژی دوران اول تکامل بورژوازی است و حال آن که کوسوبولی تیسیم بیشتر سیاست دوران پیری و فرتوتی سرمایه داری است. لنین در این باره میگوید:

«سرمایه داری ضمن تکامل خود به دو تمایل تاریخی در مسئله ملی برمیخورد اول بیداری حیات ملی و نهضت ملی مبارزه برضد هر گونه تفضیقات ملی و ایجاد دولت های ملی.

دوم : تکامل و تزئید همه گونه روابط بین ملت ها ؛ شکستن سدهای ملی تولید و وحدت بین المللی سرمایه و عموماً حیات اقتصادی و سیاست و علم وغیره.

این دو تمایل هر دو قانون جهانی سرمایه داری میباشد.

تمایل اول بیشتر در بدو ترقی سرمایه داری تفوق دارد و تمایل دومی مخصوص

سرمایه‌داری پخته و رسیده است...» («مسائل لنینیسم» ص ۷۸ چاپ فارسی)
جریان تکامل نیروهای مولده و روابط تولیدی دو طرف، دو جنبه دارد. یکی محتوی
آنست، دیگری شکل و فرمی که در آن تکامل انجام می‌گیرد. محتوی این تکامل که جهت آن
افزایش روز افزون ارتباطات اقتصادی ابتداء در مقیاس ملی و سپس در مقیاس جهانی
(عصر امپریالیسم) است خصلت مترقی دارد، لکن شکل و قالب آن مبتنی بر ستم ملی
و مستعمراتی، سلطه عده‌ای از کشورها بر ملل عقب مانده و مستعمره است.
گروه‌های شبه سوسیالیستی تحت لوای ازوم همکاری و روابط بین‌المللی در
واقع از قالب و شکل این روابط که تکامل مناسبات اقتصادی در چهارچوب آن انجام
می‌گیرد دفاع میکنند. این، قالب روابط کنونی بین امپریالیسم و کشور های مستعمره
و وابسته است که «نقشه مارشال»، «اصل چهار ترومن» و غیره مظاهر بارزی
از آن می باشند.

و اما برای جبهه صلح و دموکراسی این تناقض فاحش بین محتوی و شکل
روابط بین‌المللی وجود ندارد. در اردوی صلح و سوسیالیسم چنان که دیدیم روابط
بین کشورها در قالب برابری و برادری جریان مییابد و تظاهر ایده نولوژیک این
روابط برادرانه سیاست آن انترناسیونالیسم پرولتاریائی میباشد که از اعماق جنبش
کارگری ریشه میگیرد.

۹- «نیروی سوم» - پایگاه آید نولوژیک جنک افروزان
هنوز توپهای جنک دوم جهانی از غرش نیفتاده بود، هنوز سربازان بخانه
های خود بازنگشته بودند، هنوز خون شهیدان خشک نشده بود، که اینجا و آنجا
دیپلماتهای دول غربی، بخصوص دیپلماتهای آمریکا گوشه‌هایی از نقشه جنک
ضد شوروی خود را بعالمیان نشان دادند و ژنرالهای میلیتاریست با الهام از میلیارد-
های آمریکائی بفکر فتح جهان افتادند. هنوز یکسال از پایان جنک نمی گذشت که
چرچیل مدافع سرسخت امپریالیسم، جنک افروز شماره ۱ نطقی در قولتن آمریکا در
حضور ترومن ایراد کرد و منظورهای جنک طلبانه بلوک انکلو امریکن را برای تهیه
و تدارک تهاجم ضد شوروی صراحة اعلام داشت.

ملل دنیا که وحشت‌های جنک هنوز در خاطره‌شان تازه بود علیه این آتش
افروزان بدفاع از صلح برخاستند. نهضتی عظیم برای دفاع از امر صلح برپا ساخته

که در پیشایش آن احزاب طبقه کارگر و احزاب دموکراتیک قرار دارند .
امپریالیستها برای جلوگیری از بهت بزرگ صلح جهانی که صدها میلیون مردم را بزیر پرچم آشتی گرد آورده است ، بمانورهای مختلف میپردازند ؛ وسائل گوناگون برمی انگیزند ؛ روشهای مختلف بکار میبرند . گاه با سردادن نعره های ستانه ژنرالهای میلیتاریست میخواهند مردم امریکا را با دورنمای سیادت جهانی بفرینند ، حس عظمت طلبی ، شوینیسیم را در آنان برانگیزند ، گاه آنان ادعا میکنند که گویا بانبروهایشان در فرمز و کره مشغول دفاع (!) از حدود و نفورمی سی سی بی و آلا باما هستند ؛ گاه دیپلوماتهای مزدور دلار و لیره درباره لزوم تسلیحات و مافوق تسلیحات و سبباتم و هیدرژن و مافوق آن تبلیغ میکنند و آنها را برای جلوگیری از « تجاوز » اتحاد شوروی لازم میدانند . گاه باتمام قوا میکوشند جنگ را ضروری و مفید جلوه دهند .

در میان لشکر سیاه مدافعین جنگ مدافعین امپریالیسم ؛ سوسیالیستهای دست راست بهیچوجه نقش درجه آخر را بازی نمیکنند .

آنان که عاملین امپریالیسم در نهضت کارگری اند ؛ بنا بگفته لنین از سرمایه داران علنی بهتر میتوانند افکار بورژوائی را در میان کارگران رسوخ دهند و تبلیغ کنند . آنان چون سگان زنجیری در کنار دژ صلح جهانی ، بروی نهضت صلح ، بروی هوا-اراز صلح پارس میکنند ، با افسون و نیرنگ میکوشند ذهن مردم را با عناوین بوج ماننا اینکه نهضت صلح نهضت کمونیستی است ، از صلح و صلح خواهی بترسانند و افکار را برای جنگ آماده سازند ؛ زیرا آنها نیک میدانند که در عصر ما بدون شرکت مردم نمیتوان جنگ کرد .

سوسیالیستهای دست راست انگلستان از طرازا تلی بانهضت هواداران صلح ستیزه میکنند آنها از برگزاری کنفرانس صلح در شفیلد انگلستان جلوگیری کردند . آنها به بهانه اینکه کمونیستها از نهضت صلح طرفداری میکنند ؛ افراد ساده و صلح دوست حزب لیبرالست را از پیوستن باین نهضت منع کردند . احزاب کارگری افتخار می کنند که در پیشایش نهضت صلح و صلح خواهی قرار دارند ؛ لکن باید اذعان نمایند که انتساب همه نهضت صلح به آنها ، برایشان تعارف آمیز است زیرا نهضت صلح خواهان نهضتی است وسیعتر و کسانی را که طرفدار صلح کیتی باشند ، قطع

نظراز افکار سیاسی آنها ، در برمی گیرد و هدف های سوسیالیستی نداشته ، بلکه هدف دمکراتیک دارد .

رفیق ستالین در « مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی » مینویسد : « جنبش کنونی بخاطر صلح هدفش اینستکه توده های مردم را بمبارزه برای حفظ صلح ، برای جلوگیری از جنگ جهانی بیا خیزاند . لذا این جنبش هدف واژگون ساختن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را تعقیب نمی کند . بلکه بهدفعهای دموکراتیک مبارزه بخاطر حفظ صلح محدود می گردد . » (ص ۵۸ چاپ فارسی) اتلی ها ، مورسین ها گاه میکوشند قیافه کریمه جنگ افروزی خود را در وراء پرده تهمت و افترا باتحاد شوروی - دژ پولادین صلح جهانی - پنهان دارند . ملکی مشاطه چهره کریمه جنگ طلبان امپریالیست نیز در شمار این استادان فن دروغ گوئیست . دو سال پیش اتلی برای توجیه افزایش کلان بودجه جنگی که بدستور مستقیم میلیارد ردهای آمریکائی وانگلیسی صورت می گیرد ، گفت که این اتحاد شوروی است که تدارک جنگ می بیند .

رفیق ستالین ادعاهای مضحک اتلی ثورسین و رهبر امروزی حزب لیبریست و عضو سابق حزب محافظه کار را معرض انتقاد خرد کننده ای قرار داد و گفت :
« آنها ، این نیروهای ارتجاعی ، حکومت های ارتجاعی را در دست خود دارند و آنها را اداره میکنند . لکن آنها در عین حال از خلقهای خود که جنگ نویسن را نمی خواهند و طرفدار حفظ صلح هستند ، می ترسند از این رو میکوشند خلقهای خود را در دام گرفتار سازند و آنها را بفریبند و جنگ نویسن را تدافعی جلوه دهند و سیاست صلح آمیز کشورهای صلح دوست را سیاست تجاوز کارانه . . . از همین روست که آنها از مبارزه در دفاع از صلح می ترسند ، بیم دارند از اینستکه مبدا این مبارزه بتواند از نیات تجاوز کارانه حکومت های ارتجاعی پرده دری کند . »

رفیق ستالین بنحو مستدلی ، با اشاره بارقام گویای بودجه دولت شوروی ثابت نمود که يك دولت نمیتواند در عین حال هم قسمت عمده مساعی خود را مصروف تدارکات جنگی ، مصروف تهیه توپ ، تانک و هواپیمای جنگی ، بمب اتم و سایر تسلیحات نماید و هم دست بساختمانهای غول آسای کمونیسم ، ساختمانهای صلح بزند . هزینه این ساختمانها آن اندازه نیست که بشود توام با تدارک جنگی انجام داد و بهمین جهت

«نیروی سوم» بایگاه اجتماعی امپریالیسم

مردم شوروی ساختمانهای عظیم مراکز برق کویبیشف وستالین گراد و کانالهای ولگا دن، ترکمنستان و غیره را ساختمانهای بزرگ صلح هم مینامند.
بد نیست در باره مشی جنک افروزی لیبریستها از روی گفتار محافظه کاران قضاوت بکنیم.

چرچیل رهبر محافظه کاران کله خشک انگلستان، در ژوئن ۱۹۴۶ در مجلس عوام چنین گفت:

«من دشمن حزب سوسیالیست هستم (کف زدن کسانی که روی نیمکتهای دولتی نشسته بودند) ولی من حاضرم اعتراف کنم که این حزب با تقبیح جدی کمونیسم و خودداری از اجازه دادن بحزب کمونیست برای ورود، صفوف آن نقش بزرگی در امر صلح جهانی بازی کرده است»

این بوسه های چرب چرچیل برای حزب به اصطلاح سوسیالیستی کارگر گواهی نامه مناسبی است.

ملکی پادوی سوسیالیست نمای امپریالیسم، «ایده تولوک» «نیروی سوم» یعنی اخص ایران» علنا با نهضت صلح کین توزی میکند.

ارکان دارودسته او بنام «نیروی سوم» در شماره ۱۷ خود بیشرمانه به اتحاد شوروی تهمت و افترا میزند و کارخلاق و مساعی صلح آمیز آنرا نادیده گرفته صحبت از تدارک زمینه «برای حملات آینده شوروی» میکند.

صدها میلیون امضاء مردم ساده و صلحدوست جهان زیربانیه مربوط به حل مسألت آمیز اختلافات بین المللی بین پنج دولت بزرگ چون صدها میلیون خار، صدها میلیون خنجر تن جنک افروزان و پادوهای آنها را میخلد.

«نیروی سوم» علیه ایده صلح بین پنج کشور لشکرکشی کرده، می پرسد: «چرا صلح بین ۵ دولت بزرگ باشد اما بین دول بزرگ و کوچک علی السویه نباشد.... چرا میخواهند همه آنها و کالت خود را **یا بشما و یا به**

امپریالیست های غربی (!) بدهند که شما در سر میز صلح دول ۵ گانه سرنوشت آنها را «برادرانه» و «صلح جویانه» بین خود تعیین کنید» («نیروی سوم» شماره ۱۷) گرداننده «نیروی سوم» را نمیتوان آنقدر بیسواد دانست که نداند که خطر

جنک جهانی از ناحیه لوکزامبورگ و مونت کارلو، از ناحیه لشکریان «جرار» باراکوه و اوروگوه نیست. گرداننده «نیروی سوم» و «ایدئولوگ بزرگ» نمیتواند نداند

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

که سرنوشت کشورها را در سازمان ملل متفق دیپلماتهای فیلیپین و ترکیه و نماینده «نیروی سوم» بمعنای اخص اروپا - یوگوسلاوی - تعیین نمیکند. او نیک میدانند که نمایندگان این دول از قماش اوهستند و در دست امپریالیستهای انگلیس و آمریکا مهره‌هایی بیش نیباشند؛ پس چرا دم از «دادن وکالت» به دولت بزرگ میزنند مسلماً او معتقد نیست که با وجود صلح بین پنج دولت بزرگ حل مسألت آمیز مسائل آلمان و ژاپن، اختلافات اروپا و پاریس و پاریس و پاریس را دچار مخاطره خواهند کرد. پس دشمنی او با حل اختلافات بین دولت بزرگ مخالفت با صلح جهانی تحت عنوان سفسطه آمیز صلح بین ملل کوچک و بزرگ است و در این مورد بنفع نیت ارباب ناچار خود را بجماعت میزند.

ممکن است ملکی در مقابل اذهان ساده چنین وانمود سازد که «نیروی سوم» میخواهد از اختلافات میان دول بزرگ به نفع استقلال ملی استفاده کند و مخالفت او و گروهش با صلح عملی است میهن پرستانه، این استدلال عوامفریبانه بی پایه و باطل است زیرا نه تنها جنگ بلکه حتی تدارک آن نیز کشورهای مختلف از انگلستان گرفته تا ایران را بیش از پیش زیررقبت امپریالیسم آمریکا درمی آورد و آنان را به پایگاه در بست تبدیل میکند.

درواقع مخالفت با صلح جهانی کمک به تسلط هر چه بیشتر امپریالیسم آمریکا در همه شئون کشورهای سرمایه‌داری مستعمره و وابسته، منجمله ایران است.

«نیروی سوم» باین حد هم اکتفا نکرده میبرد: «این صلح بین دولت بزرگ فاتح پس از جنگ جهانی همان تقسیم استعماری جهان و یا بقول خود لنین «تجدید تقسیم استعماری جهان بین دول بزرگ پیروزمند» نیست که در کتاب امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری تشریح گردیده». اگر واقعا پیشنهاد مذاکرات مسألت آمیز بین دولت بمنظور «تجدید تقسیم استعماری جهان» است و اتحاد شوروی طرفدار این پیشنهاد است، چرا «امپریالیستهای غربی» از پذیرفتن آن امتناع دارند؟ چرا «امپریالیستهای غربی» با وجودیکه «در سر میز صلح دوله گانه» بهر حال (حتی اگر جمهوری دمکراسی توده‌ای چین نیز پذیرفته شود) اکثریت خواهند داشت! تن باین مذاکرات نمیدهند؟

شاید «امپریالیستهای غربی» با افسون ملکی مارکسیست - لنینیست شده

«نیروی سوم» بایگه اجتماعی امپریالیسم

اند و طبق وصایای لنین با « تجدید تقسیم استعماری جهان » مخالفت میورزند !
چرا بهر حال در سر میز صلح حاضر نمی شوند تا از « هدف اربابان شوروی » برده دری
و با « تجدید تقسیم استعماری جهان » مخالفت کنند ؟

باید اذعان نمود که بزحمت می توان کسی را پیدا کرد که مانند ملکی چنین
ترهاتی را بنام لنین (۱) قالب بزند .

دفاع علنی از جنک ، دفاع علنی از تره های جنک افروزان امپریالیست تحت
عنوان مخالفت با « تجدید تقسیم استعماری جهان » بر طبق نظریه لنین - چنین است
آن کالای شبه علمی ، کالای بوسیده و وازده ای که در بازار نوآموزان ، در شهر کوران
شبابه مارکسیسم - لنینیسم « خلاق » قالب زده میشود .

در واقع علت مخالفت امپریالیست ها با مذاکرات صلح اینست که حتی صحبت صلح ،
حتی مذاکرات درباره صلح تدارک جنک را ممکن است دچار بحران کند ، ارکان سیاست تدارک
جنک و سودهای کلان سرمایه داران را متزلزل سازد ، زیرا سرمایه داران آمریکا و
انگلیس قسمتی از مردم را با ایجاد رعب و وحشت برای تدارک جنگی آماده می کنند
ولی اگر آنها بشنوند که در افق سیاست امیدی برای مذاکرات ، برای حفظ صلح
پدیدار شده است ، نقشه تدارک جنگی با سرعت لازم پیش نخواهد رفت ، باین آسانی
حاضر نخواهند شد استقلال خود را در مقابل تسلیحات آمریکائی از دست بدهند .
اربابان ملکی نقش بس دشواری را به عهده او واگذار کرده اند فقط کوردلان میتوانند
روز روشن را شب بنامند . خود اربابان ملکی این وظیفه دشوار را انجام نمیدهند آنان
در این مورد صریح ترند و هیچگاه نمی کوشند « امپریالیستهای غربی » پیرو لنین
و احزاب کارگری را طرفدار « تجدید تقسیم استعماری جهان » بنامند !

آنان جنک را برای خود ضروری و مفید میدانند و می کوشند آن را با استدلالی

۱ - البته ملکی اولین و آخرین کسی نیست که از نام رهبران انقلابی گذشته
سوء استفاده می کنند . لنین خود باین مطلب اشاره کرده است . آنچه لنین در باره
سوء استفاده از نام مارکس گفته است ؛ عینا در باره نام جاویدان خود او هم صادق است :
خانمین بطبقه کارگر تاجائی که بتوانند از رهبران در گذشته ، شائلی بی آزاری
می سازند و از آنان برای تخدیر کارگران سوء استفاده میکنند .

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

شبیبه به استدلال مالتوسی های (۱) دشمن نسل بشر که طرفدار کاهش جمعیت روی زمین اند توجیه نمایند ولی توجیه شبه علمی را بکمک سفسطه های لفظی بمهده نوکرانی مانند بلوم، و «ایدئولوگ بزرگ» میگذرانند.

اربابان ملکی - تئوریسین های حزب لیبرالست؛ عضو جامعه «فایان ها» - این «تراست عقلی» حزب کارگر، اخیراً کتابی تحت عنوان «ملاحظات نوین فایانها» منتشر نموده اند یکی از این تئوریسینها؛ کراسلند، که قبلاً از او نام بردیم، مسابقه تسلیحاتی را جهت تدارک جنگ ... (توجه کنید) «منشاء ترقی» مینامد ... کراسلند با بیان پیچیده مخصوص شیادان قلبی بورژوازی مینویسد: «تأثیر تجدید تسلیحات در جهات معینی، هر قدر هم شگفت بنماید؛ با مال دارای تأثیر نیکوئی خواهد بود. خطر بیکاری بیش از این کاهش خواهد یافت ... «جنگ سرد» مانند دو جنگ واقعی گذشته بدون شك بر تمایل رکود تولید ضربت نیرومندی وارد خواهد آورد ... صلح، متأسفانه، برای ماشین تغییرات اجتماعی وسیله روغن کاری بدتری است تا جنگ» (ملاحظات نوین فایانها «ص ۵۰) توجیه جنگ بشابه پدیده ای ضروری، توجیه جنگ برای باصطلاح دفاع و مقابله، توجیه جنگ بعناوین دیگر - چنین است روش و مشی عوامل سوسیالیست نمای امپریالیسم^۴. بیهوده نیست که رفیق ستالین سوسیال دمکراتیسم را «پایگاه اساسی سرمایه داری در طبقه کارگر در امر تدارک جنگها و مداخلات مسلحانه جدید» نامیده است (مجموعه آثار، جلد ۱۱، ص ۲۰۱)

«نیروی سوم» در پوست طرفدار «صلح تجزیه ناپذیر» رفته صلح جهانی را که نهضت هواداران صلح در راه آن کوشش می کند با آمال ملی مامتناقض میدانند. «نیروی سوم» مدعی است که مبارزه ما در راه صلح با مبارزه ضد امپریالیستی مبیانت دارد و از این هم پارافراتر گذاشته می گوید: «در «کنگره ملل» تان که گویا راجع بصلح است (!) نمی توانید از این «مبارزه» سخن بمیان آرید زیرا بیش کشیدن اختلاف عمیق ملت ایران با دولت انگلستان البته مشکلاتی برای صلح

۱ - مالتوس کشیش انگلیسی (در سال ۱۷۶۶ متولد و در سال ۱۸۳۴ مرده است) بنیان گذار نظریه ارتجاعی که طبق آن علل بدبختی زحمتکش از زیاد نفوس روی زمین است و لذا خلصت اجتماعی ندارند. راه علاج را او در این میدید که زحمتکش به مرگ و میر محکوم شوند.

بین دو دولت بزرگ شوروی و انگلستان بوجود می آورد... البته بیهوده نیست دولت از موقعیکه ملت ما دست به «مبارزه» با استعمار زده است درست از همان تاریخ، «مبارزه» شما برای «صلح» اولیین دو دولت بزرگ و بالاخره دولت بزرگ آغاز گردیده» («نیروی سوم» شماره ۱۷)

آیا منظور «نیروی سوم» آن است که بیانیه برلن که پانصد میلیون نفر از افراد صلح خواه روی زمین ذیل آنرا امضا کردند، بنسبت آغاز «مبارزه» دکتر بقائی با سرتیب دفتری یا آغاز مبارزه «ضد استعماری» باخترهای دیروز و امروز صادر شده است؟

نهضت نیرومند صد هاد میلیون نفر بخاطر حفظ صلح و حل مسالمت آمیز اختلافات بنسبت «غلبه» تاریخی «ایده» ولوک بزرگ» بردلهره و ترس ولر ز اخیر خود آغاز گردیده است؟

برای اینکه خوانندگان با ابدال و بطلان کامل تهمتهای ملکی نیک پی ببرند باید بقطعه نامه ها و پیامهای سازمان های هواداران صلح مراجعه کنند. یکی از قطعه نامه هایی که شورای جهانی صلح در وین صادر کرده است مخصوص شرق نزدیک و خاورمیانه است این قطعه نامه حاکی است: «از ایران تا مراکش سلطه مزبور (منظور سلطه امپریالیسم است -- نویسنده) با مقاومت ملت ها برخورد کرده و با اراده آنها در تأمین استقلال ملی و اقتصادی و دفاع از صلح تعارض پیدا نموده اند

..... مخالفت دائم التزاید ملت های خاور نزدیک و میانه و افریقای شمالی با توقف واحد های نظامی بیگانه در سرزمین آنها، با اعطای پایگاههای استراتژیک، با تصرف منابع کشورهای آنها، این مخالفتی که عمل ملت ایران نخستین تظاهر قاطع آن بوده است، سهم اساسی را به نفع صلح تشکیل میدهد» «کلیه تصمیمات و قطعه نامه های شورای جهانی صلح در وین» از انتشارات دبیرخانه جمعیت ایرانی هواداران صلح)

ترهات «نیروی سوم» بجز مفهوم مضحك بالا چه معنای دیگری میتواند داشته باشد؟ البته در تمام این اراجیف هسته معقولی هست و آن ادعائیت که ملکی بی اختیار در باره تاریخی میکند که گویا «ملت» (منظور «جبهه ملی» است)

«نیروی سوم» بایگه اجتماعی امپریالیسم

به «مبارزه» با استعمار (منظور انگلستان است) دست زده است.

«نیروی سوم» و کارگردانش تنها به نهضت صلح حمله نمیکنند، او به خلق مبارز ما و به نهضت واقعی ضد استعمار نیز افتراء میزند و مدعی است که مبارزه ملت، علیه استعمار از سال ۱۳۲۹ آغاز شده است، یعنی هنگامیکه امریکا سیاست مدارارا با انگلستان درخاو میانه کنار گذاشت و عوامل خود را علیه امپراطوری به مبارزه واداشت!!

خیر، حضرات «نیروی سوم»! مبارزه ما علیه جنک و جنک افروزی بسی پیش تر از تاریخ آخرین «غلبه» استاد شما بر دلهره خود، بسی پیش تر از تاریخ بند و بست بقائیهها و ملکیها با امپریالیسم آغاز شده است.

اولین نهضت منظم کارگری جهان با شعار صلح بدنیآ آمد. انترناسیونال اول تحت رهبری مارکس و انگلس بکارگران همه جهان سرمشق مبارزه علیه جنک غاصبانه رادر زمان جنک فرانسه و پروس در سالهای ۷۱-۱۸۷۰ نشان داد. جنبش کارگری تحت رهبری لنین و ستالین در مبارزه علیه جنک امپریالیستی رشد و تحکیم یافت.

قطعهنامه های کنکره های شتوتگارت «بال» انترناسیونال دوم که تحت تأثیر هیئت نمایندگی بلشویکهای روس زیر رهبری لنین صادر شده بود از همه توده های خلق دعوت میکرد که با تمام قوا علیه جنک مبارزه کنند! ..

کارگران روسیه در سال ۱۹۱۷ با شعار زمین و صلح مشعل انقلاب اکتبر را فروزان ساختند و اولین فرمان شوراها پس از آغاز قیام اکتبر فرمانی بود درباره پیشنهاد صلح به دول متخاصم.

در طول تمام مدت بین دو جنک، طبقه کارگر جهان تحت رهبری احزاب خود با جنک و آتش افروزان جنک مبارزه میکرد و دوم پس از جنک جهانی نیز دست مبارزه بغا طر حفظ صلح بر نداشت.

طبقه کارگر ایران نیز مدتهاست بدفاع از امر صلح برخاسته و در این راه قربانیها داده است.

آری، حضرات «نیروی سوم»، ما طرفدار صلحیم، صلحی که در سایه اش کودکان، نهال امید شر، غنچه های زندگی زحمتکشان جهان بمبارزه موفقیت آمیز خود ادامه دهند، زحمتکشان از بند درسته با آهنگ موزون؛ کار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم را بسامان رسانند.

ماخواهان صلحیم زیرا صلح تحقق آرزوهای مارا درنیل به سعادت مقدور می‌سازد. صلح یعنی استقلال میهن که ما اورادوست می‌داریم، صلح یعنی ترک جنگ که در جریان است، یعنی نان، کار، آموزشگاه، ورزشگاه، یعنی آهنک‌های نشاط انگیز. جنگ و تدارک آن یعنی فقر و یأس و بردگی، یعنی تبدیل نسل جوان بطعمه دم تونپ یعنی مرگ.

مارش پیروزمند نهضت هواداران صلح، الهام بخش مبارزین راه نجات بشر است... درسایه صلح‌غرش نیرومند حرکت لکوموتیو جامعه را بسوی سوسیالیسم و کمونیسم می‌شنوبیم.

اما این بدین معنا نیست که ما طرفدار هر گونه صلح، هر گونه سازش و مخالف هر نوع مبارزه باشیم. مبارزه طبقه کارگر در راه بدست آوردن حقوق و قدرت سیاسی نه تنها بهیچوجه بامبارزه علیه جنگ منافات ندارد، بلکه کاملاً باهم منطبق است. شاید ملکی بخاطر داشته باشد که مارکس درحالی که در رأس انترناسیونال اول جنگ پروس و فرانسه سالهای ۷۱ - ۱۸۷۰ را نقییح می‌کرد، با تمام قوا از مبارزه جانانه کارگران قهرمان پاریس علیه ورسای نشینان، علیه سرمایه داری جانبداری می‌نمود (کمون پاریس).

ما «پاسیفیست» (۱) نیستیم لذا نمی‌توانیم از قیام‌خلفهای استعمارزده حمایت نکنیم نه تنها از آن حمایت می‌کنیم، نه تنها در آن شرکت می‌کنیم و آن راهبری می‌کنیم تا در کوره راه سازش نیفتد بلکه این دو نهضت را مکمل یکدیگر میدانیم. ملکی لابد اطلاع دارد که یکی از شعارهای کنگره خلقها در راه دفاع از صلح مبارزه بخاطر استقلال ملی است. «نیروی سوم» در جای دیگر بناخواه باین واقعیت اعتراف میکند و بسبب طبقات حاکمه بوسیده بتقلید از محمدعلی میرزاها نهضت‌های استقلال طلبانه چین و کره و یونان را «ایجاد جنگ و رعب و وحشت و کاشتن تخم نفاق» («نیروی سوم» شماره ۲۷) مینامند.

«نیروی سوم» با الهام از میلیاردرهای جنگ طلب با صلح جهانی کین ورزی میکند، بامبارزه خلقها علیه طبقات بوسیده حاکمه و امپریالیسم مخالفت می‌ورزد و

۱ - طرفداری غیرفعال از صلح، مخالفت با هر نوع جنگ، حتی جنگهای عادلانه، مثلاً قیام مستعمرات علیه امپریالیستها.

گرك و میش را تبلیغ مینماید بدین طریق « نیروی سوم » در حالیکه با صلح جهانی می ستیزد با مبارزه ضد استعماری هم مخالفت میکند. این روزنامه مینویسد: « اگر اختلافات بزرگ بین ۵ دولت بزرگ از راه مبارزه قابل حل است پس چرا دکتر مصدق را بمناسبت مذاکرات مسالمت آمیز و حتی مذاکرات جدی با دول بزرگ برای مسئله نفت سازشکار و عامل امپریالیسم امریکامینامید؟ »

ملکی از اینکه بندوبست های سازشکارانه مصدق با امپریالیست های امریکائی فاش می شود، ناراحت است. او از اینکه حکومت با اصطلاح ملسی بشابه حکومت تابع امپریالیسم امریکا و عدم توجه آن بمنافع واقعی مردم و سعی آن برای عدم توجه پیشنهادات کشورهای دموکراتیک مورد انتقاد منطقی قرار میگیرد و مانع سازشهای بیدغدغه آن میگردد ناراحت است.

گروه ملکی در تبلیغات علیه کنگره خلقها در راه صلح وین مأموریت ویژه داشت و با همه قوا میکوشد آنرا لجن مال کند. در این مقاله مجال بحث در اطراف کنگره عظیم خلقها که نمایندگان ۸۰ کشور در آن شرکت جستند، نیست. همینقدر میگوئیم که کنگره وین مجمعی بود از نمایندگان قشرهای مختلف که از لحاظ سیاسی بهیچوجه باهم هماهنگی نداشتند. هر کس که معتقد بحل مسالمت آمیز اختلافات جهان بود میتواند در آن شرکت کند و عقاید خود را آزادانه ابراز دارد.

«نیروی سوم» چون ضمن کسانی که از طرف ایران در آن کنگره شرکت کردند، نام فلان و کیل دادگستری دیده میشود، به نهضت صلح و هواداران صلح دشنام و ناسزا می دهد و بمنظورهای فتنه انگیزانه آنرا نشانه «نزدیکی» شوروی و انگلستان اعلام می کند. ولی بهیچوجه پیامهای متعدد کاشانی را به کنگره خلقها در راه صلح با این معیار ارزیابی نمیکند.

ملکی هر روز به پر و پای یکی از اعضاء هیئت نمایندگان ایسران در کنگره خلقها می پرد. ولی در بساره شرکت ژان پل سارتر استاد مورد احترام همفکرانش در ادبیات و پیغمبر اکرمیستانسیالیسم (مکتب اصالت وجود) در کنگره خلقها و نطق او ترجیح می دهد سکوت کند. اگر شرکت ژان پل سارترها در کنگره ای که نمایندگان همه قشرهای جامعه، حتی سرمایه داران در آن شرکت می نمایند؛ دلیل همفکری حزب کمونیست فرانسه با سارتر و نوجوان

در ایران جلال آل احمد باشد، شرکت فلان یا بهمان وکیل در کنگره ملل هم نشانه همفکری باهم مسلکی حزب توده ایران باهمه نمایندگان کنگره خواهد بود. ملکی این موضوع را نیک می فهمد ولی برای ایجاد اتفاق در اردوی صلح چنان وانمود میسازد که گویا طرفدار صلح در ایران یا باید توده ای باشد و یا تحت نفوذ آنها. او میخواهد چنان وانمود سازد که افراد با عقاید مختلف سیاسی نمیتوانند در یک خواست عمومی؛ نظیر صلح باهم وجه اشتراك داشته باشند. هدف او با این سه-پاشیها ارباب صلحدوستان از تشکل و مبارزه در راه صلح است، زیرا مسلما خود به اراجیفی که در این باب می گوید عقیده ندارد. هدف او منحرف ساختن مبارزین پیگیر است تا آنان را از تشکیل گروههای صلحجو بازدارد. زمانی که ملکی هنوز به طرفداری از نهضت کارگری تظاهر می کرد در شماره مخصوص «بشر برای دانش - جوان» (۲۶ آبان ۱۳۲۵) میگفت: «کلیه عناصر و احزاب ضدفاشیست با حفظ شخصیت تشکیلاتی خو، تنها در حدود مشترک عقاید سیاسی خود که روش ضد فاشیسم بود تشریک مساعی مینمودند.

دست چپ ترین احزاب (که امروز از نظر او «بچپ نما» تغییر نام یافته اند) یعنی حزب کمونیست حتی در مواردی با دست راست ترین عناصر که دارای افکار صلح جوئی و ضد جنگ بودند در همین حدود جداالتلاف می نمود»

۱۰- دو قطب «نیروی سوم»

از آنچه تا کنون گذشت بر ما مسلم شد که گروههای مختلف سوسیال دموکراسی «نیروی سوم» برخلاف ادعای ملکی و همفکرانش، نیروی مستقلی را تشکیل نمی دهند. همه جا آنها دنباله رو طبقات حاکمه اند، آنان از سرمایه داری آمریکا، نیز سیاست مستعمراتی بریتانیا دفاع میکنند. در داخل کشور با پلیس طبقات حاکمه همکاری مینمایند، مردم شرافتمند ضد استعمار را بدست پلیس میدهند، بسک زنجیری طبقات حاکمه تبدیل شده اند در عصر ما، بخصوص در اروپا. آنان بزرگترین تکیه گاه ایده مولوژیک و اجتماعی سرمایه داری میباشند. بورژوازی بدون آنان نمیتواند

بنفود سر - زمین توده‌ها و بالنیچه بحکومت خود ادامه دهد. از این رو یکی از شعارهای اساسی نهضت پرولتاریائی جهانی در مرحله کنونی که مرحله انقلاب جهانی می‌باشد منفر ساختن احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات است .

گرچه این گروهها در سالهای اخیر کوششهایی جهت هماهنگ ساختن فعالیت خود نموده‌اند ، گرچه هم اکنون هم سخت در تلاش‌اند تا جسد مرده و متمغن انترناسیونال دوم را گالوانیزه کنند ، زنده نمایند و به آن رنگ و روغن جدید بزنند ، معذالک این پرسش طبیعی پیش می‌آید که چرا همه آنها سیاست واحدی ندارند ، چرا گروهی همکار لیوریست‌ها هستند که خود هر روز بجناحین تقسیم می‌شوند ، گروهی مانند مصدق و مکی و غیره («نیروی سوم بمعنای اعم ایران») از سیاست امپریالیستی آمریکا پیروی می‌کنند ؟ آیا تروتسکیستها و تی تیه‌ها هم شمار «نیروی سوم» اند ؟ آیا نهر و که می‌کوشد شتاب تجاوز و تهاجم امپریالیسم‌ها را آمریکا را از ترس سرنوشت آینده بکاهد و زیر نقاب سوسیالیسم از امپریالیسم بریتانیا پیروی مینماید و در واقع نقش ترمز نهضت آزادیبخش را بازی میکند نیز در شمار «نیروی سوم» است ؟ آیا واقعا سیاست نهر و تیتو شباهتی بهم دارند ؟ از این پرسشها و از این چراها بسیار می‌توان آورد .

ملکی خود در مقابل پاره‌ای از این پرسشها قرار گرفته و با وجود همه افاضی‌ها ، در برابر این شلم شوربائی که بنام «نیروی سوم» برای اذهان ساده مجسم کرده است به تنه پنه افتاده است .

از یکطرف مظهر «نیروی سوم» ایران - جنبه هفت جوش «ملی» - که مدعی مبارزه علیه شرکت سابق نفت و دولت استعماری انگلستان است ، از اصل چهار ترومن و ابقاء مستشاران آمریکائی دفاع میکند ، از طرف دیگر ملکی عقیده دارد که «حزب کارگر انگلستان ، مخصوصا جناح چپ آن حزب از لحاظ سیاست داخلی در بریتانیا دارای يك برنامه سوسیالیستی مترقی و کاملا منطبق با شرایط و اوضاع و احوال انگلستان است . هدفهای اجتماعی آن حزب در روی اصول کلی آن مخالف استعمار است .»

(«نیروی سوم» شماره ۷)

از طرفی یوگوسلاوی «دولت سوسیالیستی است» ، «نمونه بارز نیروی سوم اروپا بمعنی اخص آنست ، از طرف دیگر نمایندگان آن در شورای امنیت علیه دعاوی حقه ایران رأی میدهند !

واقعا بهیچوجه نمی‌توان به موقعیت «عالی» ملکی رشک برد ! در تنگنای این

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

پرشها ملکی میگوید: «این تناقض سیاسی نیروی سوم ایران مثلاً با نیروی سوم یوگوسلاوی منافاتی ندارد»، این تناقضات سیاسی درمنجلابی که «نیروی سوم» نام دارد بنظر ملکی طبیعی است. آری، اینکه ملکی و همفکرانش خود را به امپریالیسم فروخته و با تمام قوا برای آن خدمت میکنند نیز طبیعی است.

این عدم هماهنگی ها و اختلافات در اردوی «نیروی سوم» واقعا هم وجود دارد. «نیروهای جهانی» ملکی در اولین برخورد با محك آزمایش چون حباب صابون ناپدید میگردند.

علل این عدم آهنگی ها و اختلافات چیست؟ علت آنها با ماهیت وریشه های طبقاتی «نیروی سوم» که مادر فصول گذشته از آن بتفصیل صحبت کردیم ارتباط دارد. این عدم هم آهنگی ها و اختلافات را بدو گروه، دودسته میتوان تقسیم کرد که گروه اول آن جنبه داخلی دارد و گروه دوم آن مربوط به امپریالیسم بوده و لهذا جنبه جهانی و خارجی دارد.

مادر فصول گذشته دیدیم که مکتب سازشکاری، اپورتونیسیم، زائیده امپریالیسم، زائیده دوران سرمایه داری انحصاری است. در این دوره سوسیال دموکراتهای دست راست، نمایندگان قشر فوقانی سازشکار طبقه کارگر هر کشور بدنبال بورژوازی خودی می رفتند ولی همه آنها از لحاظ سیاسی يك رنگ مشخص نداشتند، برخی علناً بمنافع طبقه کارگر خیانت کرده مارکسیسم پشت، بازده بودند، برخی يك آب شسته تر بودند و نقش وسط را بازی میکردند که آنها را ساتریست (مرکز یون) مینامیدند. مثلاً در دوران جنک بین المللی اول کائوتسکیستها، تروتسکیستها جزو ساتتر (مرکز) بودند. تازه خود این ساتتر هم بجناحهای چپ و راست تقسیم می شد. اما همه این سایه روشنهای مختلف ناهای يك متحوی و يك ماهیت بودند. این سایه روشنهای مختلف را لنین بهتر از هر کس دیگری تحلیل و روشن کرده است. لنین میگوید:

«در میان این جماعت سایه روشنهای زیادی هست لیکن این سایه روشنها از نقطه نظر سیاسی هیچگونه اهمیتی ندارند زیرا تفاوت های آنان در اینست که وظائف چا کرانه خود را نسبت به بورژوازی با دورومی انجام میدهند یا صادقانه، بطور خشن (علنی) انجام میدهند یا با ظرافت، ناشیانه انجام میدهند یا با مهارت»

با وجودیکه در مشی «این جماعت» تغییراتی پیداشده و مادر ذیل از آن

سخن خواهیم گفت امروز هم این تحلیل استادانه لنین صدق میکند. مثلا اختلاف لحن گروه «کارواندیشه» جناحین چپ و راست آن، «حزب زحمتکش» ملکی، تبلیغات امروزی ملکی با تبلیغات او در سال های پیش تفاوت لحن تبلیغات و اختلاف بوان و اتلی و غیره و غیره، همگی از شمار سایه روشن هائی هستند که بقول لنین تفاوتشان در اینستکه باچه حرارتی و باخشونتی و با بالعکس باچه ظرافتی بارباب خود خدمت میکنند.

غالباً در ابتداء ارتداد و خیانت اینگونه سیاستمداران، تشخیص خیانت و ارتداد آنها بطبقات زحمتکش، برای افراد ساده مشکل است و این وقتی است که خدمتگذاری بامپریالیسم باظرافت و مهارت بسیار انجام میگردد برای تشخیص انحراف آنان دو چیز لازم است: شمدردست پرولتاریائی و آشنائی عمیق بامارکسیسم-لنینیسم. در تاریخ نهضت های کارگری کسانیکه از سالهای قبل از وقایع آذربایجان در نهضت طبقه کارگر ایران شرکت داشتند میدیدند که انحراف گروهی که بعدها بنام انشعایون حزب توده معروف شدند در ابتدا زیر نقاب مارکسیسم خلاق وعدم «دنباله روی» از سیاست جبهه صلح و دموکراسی از طرفی و بکار بستن متد های «مقول تر» و «مسالمت آمیزتر» از طرف دیگر، تظاهر می کرد بعدها بصورت همکاری با پلیس و خصومت سبعانه با اتحاد شوروی درآمد.

در عصر مادرعصریکه اتحاد شوروی پایگاه انقلاب جهانی، تکیه گاه مطمئن صلح و دموکراسی وجود دارد، روش نسبت به اتحاد شوروی سنگ محک صداقت آنان نسبت بزحمتکشان است.

کسانیکه تحت پرچم قبول اتحاد شوروی باصطلاح سیاست آن را در مورد حزب توده ایران انتقاد میکنند، زود ناچار خواهند شد این «ظرافت» راییکسو نهند و عربان از آن انتقاد کنند و باملکی هاهم آغوش شوند. چنین است دورنمای مسلم لجن زار گروهی که فریب خامه ای را خورده اند.

حالا برویم بر سراختلافات گروه دوم که جنبه خارجی دارند.

آن زمان که سوسیال دموکراسی بجهانین چپ و راست، انقلابی و سازشکار انشتاق یافت، و گروه های سوسیالیست نما بموامل بورژازی کشور خود تبدیل شدند در واقع انترناسیونال دوم متلاشی شد، دیگر نمی توانست موجودیت خود را بمنزله یک جریان بین المللی ادامه دهد. سوسیال دموکراسی آلمان بنفع قیصر، سوسیال-

«نیروی سوم» بایگام اجتماعی امپریالیسم

دموکراتهای راست روسیه (منشویکها) پهنج ترادرای می دادند، سربازان رابچنگ علیه هم باطربمنافع امپریالیستی طرفین تشویق مینمودند.

بعد ها ، چنانکه در فصل مربوط به اترناسیونالیسم ، دیدیم سوسیال دموکراسی علاوه بر خدمت به بورژوازی خودی نقش خدمت به امپریالیسم جهانی را نیز بعهده گرفت ، امپریالیسم کوشش نمود فعالیت آنان را از لحاظ سیاست کلی خود هماهنگ سازد.

مجدداً سروصدای «اترناسیونال سوسیالیستی» بالا گرفت، سوسیال دموکراتها، لیبریستها و سوسیالیستها جلساتی در فرانکفورت ، میلان تشکیل دادند. در فرانسه و آلمان و اطریش و سایر کشورها عمال بورژوازی دم از تئوری «نیروی سومی» که گویا بر پایه اداری آمریکا و سوسیالیسم شوروی قرار گرفته است، زدند ، اما همانطور بالسم جهانی یکپارچه نیست و وحدت ندارد ، همانطور هم عمال ماسکندارو ن نمیتوانند هماهنگی داشته باشند . چه سوسیال دموکراتهای اروپا و چه نیروهای سوم «آسیائی در يك امر اشتراك دارند و آن خدمت بامپریالیسم زیر ماسک سوسیالیسم است . ولی عده ای از آنها خود را بامپریالیسم امریکا فروخته اند. حال آنکه جمعی دیگر چشم بامپریالیسم انگلیس و بخصوص حزب لیبریست آن کشور درخته اند.

اختلاف در قبله «نیروهای سوم» مختلف موجب اختلافات سیاسی بین آنان میگردد. این اختلاف بر حسب تشدید تناقضات انگلیس و امریکا ، شدت مییابد و منظر میگردد. دعوای اربابان بین نوکران آنها نیز منعکس میشود.

در جلسه ای که اخیراً سران «اترناسیونال جنک افروزان در میلان تشکیل داده بودند ، این تناقضات بنحو روشن تری نمایان شد. علاوه بر آن ، اختلاف بین سوسیالیستهای دست راست اروپا و احزاب سوسیالیست کشورهای آسیائی نیز منعکس شد . در این مجمع حتی لحظه ای تمایل تشکیل «اترناسیونال سوسیالیستی» جداگانه کشورهای آسیائی داشت پیروزمی شد ، لکن لیبریستهای انگلیسی باتمام قوا از اجرای این نقشه جلو گیری کردند. «بقول منچستر گاردین» کوشیدند تا آنان را وادار کنند دست از «بی انضباطی» بردارند. بجز این هم نمیشد وجود سوسیالیستهای راست آسیا در «اترناسیونال» لیبریستها ، هم برای منافع سرمایه های انگلیسی در آسیا ضروری بود هم بعنوان ماسکی برای پوشاندن ماهیت واقعی این اترناسیونال مستعمره چیان !

پس احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست نما در شرائط کنونی دو قطب دارند : امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس. تظاهر به «نیروی سوم» هم در واقع از جهت ناشی از همین کیفیت است. ادعای این گروه اینست که بین طبقات حاکمه و احزاب کارگری گروه سومی را تشکیل میدهند و سیاست دیگری را تعقیب مینمایند. گرچه ما طی فصول گذشته دیدیم که این گروه سوم ماهیتاً با طبقات حاکمه تفاوت ندارد معذالک ما نیز موافقیم که این ادعا سهمی از حقیقت را در بردارد. این حقیقت کدام است ؟ آیا این حقیقت با ادعای ملکی دایر بر اینکه نیروی سوم از جهت با کاپیتالیسم آمریکا مبارزه مینماید و از جهت با کمونیسم، وجه شباهتی دارد؟ آیا این حقیقت با ادعای اخیر ملکی دایر بر اینکه نیروی سوم «مبارزه‌ای است که علیه امپریالیست‌ها میشود» (جل الخالق!) مشابهتی دارد ؟

پاسخ این پرسشها منفی است، زیرا نیروی سوم ایران نه تنها علیه پلیس ارتجاع بلکه علیه استعمار ایران، علیه اصله، علیه رسوخ مستشاران نظامی آمریکادر ارتش ایران نیز مبارزه نمیکند و بالنتیجه نمیتوان گفت که «نیروی سوم» «مبارزه‌ای است که علیه امپریالیست‌ها میشود».

پس این حقیقت در چیست ؟ این حقیقت با دو قطب «نیروی سوم» ارتباط دارد. این حقیقت در آنستکه امپریالیسم انگلیس روز بروز بر مقاومت خود علیه امپریالیسم آمریکا می افزاید این مقاومت نمی تواند در روش حزب لیوریست منعکس نگردد این حقیقت در آنستکه امپریالیسم آلمان احیاء میشود و بنای رقابت با آمریکا رامیکندارد و توأم با آن سوسیال دمکراسی آلمان نیز بر مقاومت خود علیه آمریکامی افزاید. رفیق ستالین در اثر اخیر خود «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» مینویسد:

«آیا صحیح تر نمی بود اگر می گفتیم که انگلستان سرمایه داری و بدنبال آن فرانسه سرمایه داری هم بالاخره ناچار خواهند شد خود را از آغوش ایالات متحده آمریکا برهانند و بتصادم با آن تن در دهند تا موقعیت مستقل والپته سود های کلان را برای خود تأمین سازند؟» (ص ۵ چاپ فارسی).

پس در يك جا «نیروی سوم» بین اردوی صلح و سوسیالیسم از جهتی واردوی امپریالیسم آمریکا از طرف دیگر قرار میگیرد. چنین است ماهیت «نیروی سوم» از طرف دیگر این حقیقت در آنستکه گروههایی از «نیروی سوم» در کشور

«نیروی سوم» پایگاه اجتماعی امپریالیسم

هائی در مقابل عمال امپریالیسم انگلیس صف آرائی کرده بقطب امپریالیسم آمریکا سجده میکنند و با انگلستان درمی افتند (مصدق و دیگران) (۱) پس در جای دیگر «نیروی سوم» در مقابل اردوی صلح و سوسیالیسم از یک طرف و امپریالیسم انگلیس از طرف دیگر قرار دارد.

اینست علت عدم توافق ها و اختلافات اردوی «نیروی سوم» که ملکی میخواهد آن ها را با مبتدلاتی نظیر «بمعنای اعم» و «بسنای اخص» و «نیروی سوم» اروپائی و آسیائی (و شاید در آینده «نیروی سوم آفریقائی») توجیه کند. حالا که ماهیت و محتوی ادعای بوج «نیروی سوم» برملا شده است ملکی نیز ناچار است از آن عدول کند. ولی او همه مواضع را یکباره ترك نمی گوید. فعلا او قبول کرده است که در اروپا «نیروی سوم» وجود ندارد. او ابتداء از «بلوم» تبری جست و منکر شناسائی بلوم شد. سپس مدعی شده که درست است رهبران «نیروی سوم» در دنیا مدتی است از آن صرف نظر نموده اند و ممکن است اینکار در اروپا شده باشد، ولی این «نیروی سوم» فعلا در آسیا موجود است همان طور که ملکی از مواضع سابق خود تحت فشار واقعیت های سرسخت رانده می شود و امروز وجود «نیروی سوم» را در اروپا منکر می گردد باید او را از بقیه مواضع نیز بیرون راند.

ما امیدواریم در آینده نزدیکی وضع «نیروی سوم» آسیائی ملکی را هم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

همچنین امیدواریم در آینده رساله «سوسیالیسم یا کاپیتالیسم دولتی» ملکی را که تماما از نوشتجات تسی تیستی، «سوسیالیستی» خارجی اقتباس شده است، همچنین سایر ادعاهای او را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و این نیرنگ ملکی را هم برای خوانندگان افشاسازیم.

پس از انتشار این سلسله مقالات عده ای از خوانندگان با ارسال نامه ها ما را تشویق کردند و ضمن آن مستخرجاتی از گفته ها و نوشته های ملکی برای ما فرستادند

۱- بعید نیست که اگر امپریالیسم آلمان بپاخیزد و در پهنای جهانی سیاست مستقلی داشته باشد، «نیروی سوم»، با تمایلات ضد آمریکائی درجائی عرض اندام کند.

خواننده ای مستخرج جاتی از مقالات ملکی مورخ سال ۱۳۲۶ در آورده است که جهتی از خرابکاری او را در زمانی که هنوز از حزب توده ایران انشعاب نکرده بودند نشان میدهد. این نوشته ماهمان طور که در مقدمه سلسله مقالات گفته شده، نشان دهنده همکاری او با عمل انگلیسی قبل از انشعاب ۱۳۲۶ است.

مثلاً نامبرده در ۲۷ اردیبهشت ۲۶ مینویسد: «دولتی می تواند حاکمیت ایران را در خوزستان مستقر سازد که علاوه بر اصلاح طلبی (۱) و میهن پرستی مورد سوء ظن بریتانیای کبیر نباشد و بتواند منافع قانونی شرکت را در حدود پیمانها و قوانین حفظ نماید»

سیس در جای دیگر مینویسد: «مقامات شرکت نفت و سایر مراجع ذینفع نباید این انتقادات صریح ما را تحمل بدشمنی نمایند... «ویا» این حقیقت را نمی توان ندیده گرفت که امروز اولیای شرکت و سایر مقامات مربوط حسن نیت بیشتری برای پیدا کردن راه حل نشان میدهند»

در مقالات خود آنروز کوشش کرده است مقامات شرکت سابق نفت را زهر - گونه کنای مبری داند و آنها را تیره کند. این خیانت او ضمناً جهت انحراف و خیانت او را هم نشان میدهد و ثابت میکند انشعاب او بیفهم و دستور انگلستان بوده است.



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان